

انتشارات رسمی انصار امام مہدی علیہ السلام

مشابہات

(جلد ۲)

سید احمد الحسن علیہ السلام

گردآوری و تنظیم

ھیأت علمی انصار امام مہدی علیہ السلام

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مہدی علیہ السلام

| | |
|--------------|--|
| نام کتاب | مشابهات (جلد ۲) |
| نویسنده | احمد الحسن <small>عليه السلام</small> |
| مترجم | گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>عليه السلام</small> |
| نوبت انتشار | دوم |
| تاریخ انتشار | ۱۳۹۵ |
| کد کتاب | ۱۰۷/۲/۲ |
| ویرایش ترجمه | دوم |

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک
سید احمد الحسن عليه السلام به تارنماهای زیر مراجعه نمایید.

www.almahdyoon.co/ir

www.almahdyoon.co

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمین.

و لا حول و لا قوّة الا بالله العلی العظیم؛ کلمه‌ای که از شرّ دشمنانم از انس و جن به آن پناه می‌جویم، تا روز قیامت با آن نیرو می‌گیرم و علیه تمامی معاندان و کفّار از انس و جن از آن کمک می‌گیرم!

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^(۱) (جن و انس را مگر برای پرستش خود نیافریده‌ام) و نفرموده است «مگر برای خوردن!» یا «مگر برای عمل کردن!»، و اگر گریزی از عمل کردن و خوردن و نوشیدن وجود ندارد در این صورت عبادت، نصیبی عظیم‌تر، بیش‌تر و بزرگ‌تر باید داشته باشد. خداوند شما را بیمارزد! در خواستن، اعتدال داشته باشید و دنیا منتهای همّ و غمتان و نهایت علمتان نباشد. خداوند را آن گونه که شایسته است عبادت کنید تا آخرت از آن شما باشد؛ که بازگشت به سوی آن و محل فرود آوردن توشه، در آن است و هم‌چنین قرارگاه پس از پایان عمر. پس زندگی فریبتان ندهد و نسبت به خداوند مغرور نگردید که خداوند سبحان و متعال شما را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید: «ای فرزند آدم! چرا انصاف به خرج نمی‌دهی؛ من به وسیله‌ی نعمت‌های خود، محبوب تو می‌شوم و تو به وسیله‌ی گناهان در نزد من مبغوض! خیر و رحمت من به سوی تو نازل می‌گردد و شرّ تو به سوی من بالا می‌آید و پیوسته فرشته‌ای بزرگوار در هر شب و روز عمل قبیحی از تو به من گزارش می‌دهد! ای فرزند آدم! اگر وصف خود را از دیگری بشنوی و ندانی آن شخص مورد نظر، خودت می‌باشی، هر آینه نسبت به چنین فردی خشمگین خواهی شد.»^(۲)

۱- ذاریات: ۵۶.

۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۳۳۵.

متشابهات جلد دوم ۶

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مکه را فتح نمود روی کوه صفا ایستاد و فرمود: ای بنی هاشم! ای فرزندان عبدالمطلب! من رسول خدا به سوی شما هستم و بر شما دلسوز و مهربان. نگوئید محمد از ما است؛ به خدا سوگند هیچ یک از شما یا غیر شما اولیای من نمی باشند مگر باتقویان. آگاه باشید، اگر روز قیامت، دنیا بر دوش بکشید در حالی که مردم، آخرت را با خود حمل می کنند و به سویم بیایید، شما را نخواهم شناخت. آگاه باشید که من عذری بین خودم و شما باقی نگذاشتم و هم چنین عذری بین خداوند عزوجل و شما. اعمال من برای من و اعمال شما برای شما خواهد بود»^(۱).

ای مؤمنان، شکیبایی کنید و صبور باشید و بر کارها مواظبت داشته باشید و امیدوار به خداوند سبحان و متعال باشید. رضای شما برای خدا و خشم تان برای خداوند باشد. به خاطر خداوند دوست داشته باشید و به خاطر او دشمن بدارید. بر کفّار سخت و گران و با یکدیگر مهربان باشید و در راه خداوند، سرزنش سرزنش گر ناامیدتان نکند. به خداوند پناه جوئید که اگر هر یک از شما هزار نفر باشد، و کوهها متلاشی گردد، از فرمان خداوند سبحان و متعال و جهاد در راه او دست نخواهد کشید. خداوند یار و یاور شما است و شیطان لعنه الله یار و یاور دشمنان تان؛ و هنگامی که دو گروه را ببیند، به عقب باز خواهد گشت و جمعیت شان پراکنده خواهد شد و به عقب خواهند گریخت؛ ان شاء الله و به نیرو و قوت خداوند واحد قهار. انتهای صبرتان جَزَع و اندوه نباشد و نهایت امیدواری به یأس و ناامیدی نرسد که در دنیا و آخرت زیان کار خواهید شد؛ همانا این زیانی آشکار (خسران مبین) است.

۷ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

خداوند کسی که آل محمد (علیهم السلام) را با جسمش یاری دهد، بیامرزد، و اگر نتوانست با زبانش و اگر نتوانست با قلبش که پایین ترین حد ایمان است.

﴿إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾^(۱) (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و ما را نسزد که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

والحمد لله وحده.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الأحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً أحد.

سپاس خدایی را که خلق را بیافرید و فرستادگانی را برایشان فرستاد و معرفت به کتب آسمانی را، دلیلی برای شناخت آنها توسط کسی که نیت خالص داشته باشد و برای معرفت حق کمر بسته باشد، قرار داد.

سپاس خدایی را که علم به کتاب را، مختص کسانی قرار داد که هر گونه ناپاکی را از آنها دور کرده و آنها را پاک و مطهر نموده است و هر کس را که خواهان گماشتن خویش در جایگاه آنها باشد در جهنم قرار می‌دهد.

سپاس خدایی را که محمد و آل محمد (علیهم‌السلام) را وسیله برای رضای خود قرار داد و راه نجات را، در غیر آنها قرار نداد. سپاس خدایی را که ولایت آنها را حسنه‌ای قرار داد که هیچ گناهی، ضرری نرساند و منکر شدن آنها را گناهی قرار داد که هیچ حسنه‌ای بدون آن سودی ندارد.

سپاس خدایی که آنها را ترجمان کتاب قرار داد و آن را برای غیر از آنها درب قفل شده‌ای گذاشت. به درستی که آنها هم‌سنگ و ترجمان قرآنند. خلقای رسول الله ﷺ و گوش‌های او هستند. پناهگاه مردمان، خورشید تاریکی‌ها، و شیران معرکه هستند هر کس از آنها روی گردانی کند میزان اعمالش سبک خواهد شد.

۹ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

بارخدايا! بر آن‌ها صلوات بفرست آنگاه که خورشید طلوع و غروب کرد و باد وزید و آرام گرفت. بار خدايا! به اندازه شن‌زارهای اقیانوس‌ها و قطرات باران و تعداد برگ‌های درختان و هرچه بر و بحر در خود دارد، درود بفرست.

بارخدايا! به تعداد خلایق، ناطق و غیر ناطق بر آن‌ها درودی دائم و همیشگی و پاک که اول آن بالا رود و آخر آن پایان نپذیرد بفرست، و آن‌ها را ذخیره‌ای برای ما به هنگام قیامت قرار ده. روزی که مال و فرزندان سودی نبخشند، مگر با ولایت آن‌ها و کفر به ولایت غیر از آن‌ها به سوی تو آید.

بارخدايا! اول از همه درودت را بر جد آن‌ها حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله) و بعد بر آن‌ها بفرست و بین ما و آن‌ها هرگز جدایی مینداز. برحمتک یا ارحم الراحمین.

خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾^(۱) (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تاویل پذیرند] اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تاویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی می‌کنند با آنکه تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند [آنان که] می‌گویند ما بدان

مشابهات جلد دوم ۱۰

ایمان آوردیم همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود).

حضرت رسول الله ﷺ و اهل بیت ایشان (علیهم السلام) فرمودند: کسی به متشابه قرآن جز رسول خدا ﷺ و ائمه از فرزندانش (علیهم السلام) آگاهی و معرفت ندارد و معرفت به آن‌ها بجز از طریق اهل بیت (علیهم السلام) مقدور نیست.

امام باقر (علیه السلام) می‌فرماید: (به درستی که ما راسخون در علم هستیم و تأویل آن را می‌دانیم).^(۱)

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (راسخون در علم؛ امیر مؤمنان و ائمه از فرزندان ایشان است).^(۲)

از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾^(۳) (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند) روایت شده که فرمودند: (ائمه به طور خاص می‌باشند).^(۴) احادیث زیادی در این باب وجود دارد و از خلال آن‌ها روشن می‌شود که تفسیر یا تأویل متشابه قرآن، علمی است مختص به ائمه‌ی اطهار که اوصیای رسول الله ﷺ تا روز قیامت

۱- وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸

۲- وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۱۷۹

۳- النساء: ۸۳

۴- وسائل الشیعه (آل‌البیت): ج ۲۷ ص ۲۰۰

۱۱ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

می باشند و نزد غیر از آن ها هرگز یافت نمی شود مگر اینکه از اهل بیت (علیهم السلام) گرفته شده باشد.

بلکه قرآن همه، نزد ائمه محکم است و متشابه ای نزد آن ها وجود ندارد چون متشابه امری است که بر صاحب آن مشتبه شده است و اهل بیت (علیهم السلام) قرآن بر آن ها مشتبه نمی شود چون ترجمان آن بعد از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند.

هرول بن حمزه از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند می گوید به امام (علیه السلام) عرض کردم: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^(۱) (بلکه [قرآن] آیاتی روشن در سینه های کسانی است که علم [الهی] یافته اند و جز ستمگران منکر آیات ما نمی شوند)، آیا منظور شما هستید؟ فرمود: بجز ما چه کسی می تواند باشد؟^(۲)

بنابراین، همه ی قرآن آیاتی آشکار نزد ائمه است که هیچ متشابهی بر آنان وجود ندارد. به همین دلیل تفسیر قرآن تنها نزد ائمه (علیهم السلام) منحصر شده است چون به غیر از آن ها کسی معرفت به آنچه را که از قرآن متشابه شده است ندارد، و تأویل آن را درک نمی کند. و دستی که تهی است عطا نمی کند. اهل بیت (علیهم السلام) چندین جا در روایات خود به این امر اشاره داشته اند و از تفسیر به رأی قرآن مردم را برحذر داشتند. و همچنین هشدار داده اند که کلام خداوند شباهتی به کلام بشر ندارد و نمی توان با آن قیاس کرد. برای این موضوع به سخن اهل بیت (علیهم السلام) نگاهی می اندازیم تا مسئله روشن شود.

۱- عنکبوت: ۴۹.

۲- وسائل الشیعة (آل البیت): ج ۲۷ ص ۱۹۸.

مَشَابِهَات جلد دوم ۱۲

امام صادق علیه السلام فرمودند: (خداوند حضرت محمد صلی الله علیه و آله را مبعوث کرد و نبوت را بوسیله او ختم نمود و پیامبری بعد از او نیست. کتابی بر او نازل فرمود و کتابی پس از آن نیست... پیامبر آن را علمی نزد اوصیای خود قرار داد و مردم آن‌ها را ترک گفتند در حالی که که شاهدان بر مردم هر عصری هستند، تا جایی که با هر کس که ولایت والیان امر را اظهار کرد و علم آن‌ها را خواست دشمنی کردند بدین گونه که قرآن را در یک‌دیگر آمیختند و با منسوخ احتجاج کردند و گمان بردند که ناسخ است و با خاص احتجاج کردند و تصور کردند عام است و با اول آیه احتجاج کردند و تأویل آن بوسیله سنت را رها کردند و به اینکه کلام برای چه آغاز شده و به چه چیزی ختم می‌شود ننگریستند و موارد و مصادر آن را نمی‌دانند اگر از اهل آن بر نگیرند. لذا گمراه شدند و گمراه کردند).

سپس سخنی طولانی در مورد تقسیم قرآن به اقسام و فنون و وجوه، ایراد فرمودند که بالغ بر صد و ده مورد می‌باشد. تا آنجایی که فرمود: (و این امر دلیل واضحی است بر اینکه سخن پروردگار به مانند سخن بشر نیست همانگونه که فعل او همانند فعل آن‌ها نیست و بدین علت و مانند آن هیچ کس به کنه حقیقت تفسیر محکمی از قرآن بجز پیامبر و اوصیایش نمی‌رسد... سپس گفت: از امام درباره تفسیر محکم قرآن پرسیدند فرمود: (اما محکم که هیچ چیز آن را نسخ نمی‌کند این آیه است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرَى مُتَشَابِهَاتٌ﴾^(۱) (اوست کسی که این کتاب [=قرآن] را بر تو فرو فرستاد پاره‌ای از آن آیات محکم [=صریح و روشن] است آن‌ها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند) مردم بدین دلیل در

متشابه به هلاکت رسیدند چون معنای آن را در نمی‌یابند و حقیقت آن را نمی‌دانند و از نزد خود آن را تأویل کردند و بدین شکل از اوصیاء بی‌نیاز شدند و سخن رسول خدا را پشت گوش انداختند...^(۱)

جابر بن یزید می‌گوید از امام باقر (علیه السلام) درباره گزیده‌ای از تفسیر پرسیدم و به من پاسخ دادند سپس سوال دیگری پرسیدم و جواب دیگری به من دادند. عرض کردم: درباره این مسئله به غیر از این جواب به من داده بودید، فرمودند: (ای جابر، قرآن باطنی دارد (و هر باطنی، باطنی دارد) و ظاهر و برای ظاهر آن، ظاهری. ای جابر چیزی دورتر از قرآن نسبت به عقول نیست و و اول آیه، در مورد، در مورد امری است و آخر آن در مورد دیگری است و کلامی متصل و دارای وجوه متعددی است).^(۲)

از معلی بن خنیس روایت شده است که می‌گوید امام صادق (علیه السلام) در نامه خود می‌نویسد: (اما آنچه درباره قرآن پرسیدی این هم از تصورات متفاوت و مختلف توست. چون قرآن بدانگونه که ذکر کردی نیست و هر آنچه شنیدی معنای آن برای خلاف آن چیزی است که تو دریافتی. بلکه قرآن مثالی برای قومی است که بدان آگاهی دارند و برای قومی که حق تلاوت آن را ادا می‌کنند اینان کسانی هستند که بدان ایمان و آگاهی دارند. اما غیر از آن‌ها برایشان چقدر مورد اشکال است و از راه‌های قلوب آن‌ها به دور. و به همین خاطر رسول خدا ﷺ فرمودند: چیزی به مانند تفسیر قرآن از قلوب مردم دور نیست و در این امر همه خلایق در حیرت ماندند بجز کسانی که خدا اراده فرمود. خداوند پوشیده ماندن آن بدین شکل را بدان سبب اراده فرمود تا

۱- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۰.

۲- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۲.

به درب و صراط او ببایند و او را بپرستند و در سخن او به طاعت قائمین به کتابش و ناطقین امرش منتهی شوند. و آنچه را که خواهان آن هستند از آن‌ها استنباط کنند نه از غیر آن‌ها. سپس فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند)، اما از غیر از آن‌ها هرگز کسی علم ندارد و نه کسی پیدا می‌شود. و می‌دانی که همگی نمی‌توانند والیان امر باشند چون کسی را نمی‌یابند که او را فرمان دهند و امر و نهی خدا را به او رسانند. لذا خداوند والیان را خاص قرار داد که از آن‌ها پیروی شود. به امید خدا این را دریاب. برحذر باش از اینکه قرآن را به رأی خویش بخوانی. مردم در علم به آن مانند اشتراک در دیگر امور مشترک نیستند و توانایی تأویل آن را ندارند مگر کسی که تعیین شده و درب او که خداوند برای وی قرار داده است و امر را از نزد صاحبانش درخواست کن که ان شاءالله آن را خواهی یافت.^(۱)

ائمه علیهم السلام تکلیف امت در قبال قرآن و آنچه که بر آن‌ها و علیه آن‌هاست را روشن کردند:

سعد بن طریف از امام باقر علیه السلام مباحثه‌ای که با عمرو بن عبید انجام داده‌اند را نقل می‌کند که فرمودند: (اما در مورد قول خداوند سبحان ﴿وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى﴾ (و هر کس خشم من بر او فرود آید قطعا در [ورطه] هلاکت افتاده است) بر

مردم واجب است که قرآن را همانگونه که نازل شده بخوانند و اگر به تفسیر آن احتیاج پیدا کردند بوسیله ما و به سوی ما هدایت می‌شوند ای عمرو^(۱).

ابی بصیر از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمودند: (هرکس قرآن را به رأی خویش تفسیر کند اگر درست باشد اجری نمی‌گیرد و اگر به خطا رفته باشد گویی دورتر از آسمان سقوط کرده باشد)^(۲).

موسی بن عقبه می‌گوید که معاویه از امام حسین (علیه السلام) خواست که به بالای منبر برود و خطابه بخواند. حمد و سپاس خدای را بر جای آورد و سپس فرمود: ما حزب الله غالب هستیم و عترت نزدیک پیامبر او هستیم. یکی از ثقلینی هستیم که رسول خدا ما را همراه کتاب خدا قرار داد که تفصیل همه چیز در آن است و هیچ باطلی به آن راه ندارد و در تفسیر قرآن خود مورد رجوع واقع می‌شود و تأویل آن را از روی ظن نمی‌آوریم بلکه حقایق آن را دنبال می‌کنیم. طاعت ما واجب است هنگامی که با طاعت خدا و رسولش مقرون باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾^(۳) (از خدا و رسول خدا و اولی الامر از میان خودتان اطاعت کنید و اگر در مورد امر تنازع کردید آن را به خدا و رسول خدا ارجاع دهید). و فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولَى الْأَمْرِ مِنْهُمْ

۱- طه: ۸۳

۲- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۳- النساء: ۵۹.

لَعَلَّمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ ﴿۱﴾ (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند)).^(۲)

همچنین ملاحظه می‌کنیم که چگونه پیامبران برخی از کسانی که فتوا و تفسیر قرآن را به رأی خود انجام می‌دادند امثال ابو حنیفه، را منع کردند:

شعیب بن انس از برخی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که: (نزد امام بودم و مردی از کنده بر او وارد شد و درباره مسئله‌ای پرسید و امام (علیه السلام) جواب داد. آن جوان و مسئله را شناختم و به کوفه رفتم و بر ابوحنیفه وارد شدم که همان جوان را دیدم که همان مسئله را می‌پرسید و ابوحنیفه بر خلاف حکم امام (علیه السلام) حکم داد. من برخاستم و گفتم: ای ابا حنیفه وای بر تو. من سال گذشته به حج رفتم و به نزد امام صادق (علیه السلام) شرفیاب شدم سلام کردم و نشستم و این جوان را دیدم که همین مسئله را از امام (علیه السلام) پرسید و برخلاف حکم تو امام (علیه السلام) حکم دادند. او پاسخ داد که جعفر بن محمد (علیه السلام) چه می‌داند من اعلم‌تر از او هستم من با اساتید نشست و برخاست داشتم و از زبان آن‌ها شنیدم و جعفر بن محمد (علیه السلام) صحفی است. با خود گفتم سال آینده حتی اگر شده سینه خیز به حج می‌روم. گفت: بدنبال کاری بودم و موسم حج رسید و حج بجای آوردم و به نزد امام (علیه السلام) رفتم و قصه را برای او نقل کردم امام (علیه السلام) لبخند زد و سپس فرمود: لعنت خدا بر او باد اما اینکه می‌گوید: من مردی صحفی هستم راست گفت. چرا که صحف ابراهیم و موسی را خواندم. عرض کردم: چه کسی مانند این

۱- وسائل الشیعه (آل البیت) : ج ۲۷ ص ۱۹۵.

۲- وسائل الشیعه (آل البیت) : ج ۲۷ ص ۱۹۵.

صحف را نزد خود دارد؟ گفت: چیزی نگذشت که در زده شد و نزد امام برخی اصحاب بودند. امام به غلام خویش فرمود: ببین چه کسی پشت در است. غلام برگشت و عرض کرد ابوحنیفه است. امام (علیه السلام) فرمود: بگذار داخل بیاید. سلام کرد و امام پاسخ داد. سپس فرمود اجازه می‌فرمایید بنشینم؟ امام (علیه السلام) در این لحظه روی به اصحاب خود کرد و با آنان سخن می‌گفت و به او توجه نکردند. ابو حنیفه برای بار دوم و سوم گفت و امام توجهی به او نکرد. ابو حنیفه بدون اجازه امام نشست. امام (علیه السلام) وقتی دید او نشست به او نگاه کرد و فرمود: ابو حنیفه کجاست؟ گفت: اینجا هستم. امام فرمود: آیا تو فقیه اهل عراقی؟ گفت: بلی. امام (علیه السلام) فرمود: چگونه فتوا می‌دهی؟ گفت: با توجه به قرآن و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم). امام فرمود: ای اباحنیفه کتاب خدا را بدرستی می‌دانی و نسخ و منسوخ آن را در می‌یابی؟ گفت: بلی. امام فرمود: ای اباحنیفه وای بر تو. علمی را ادعا کردی که خداوند آن را بجز نزد اهل کتاب که بر آن‌ها نازل شده قرار نداده است. وای بر تو. علم آن نزد خواصی از فرزندان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است و خداوند حرفی از قرآن را نزد کسی نسپرده است. و اگر آنچه را که ادعا می‌کنی باشی - که اینگونه نیست - تفسیر این آیه چیست ﴿سَبِّرُوا فِيهَا لِيَالِي وَ أَيَّاماً ءَامِنِينَ﴾^(۱) (در این [راه]ها شبان و روزان آسوده خاطر بگردید)، صحبت از کدام مکان می‌کند؟ گفت: گمان می‌کنم بین مکه و مدینه باشد. امام رو به جمع کردند و فرمود: آیا می‌دانید بین مدینه و مکه اموال مردم ربوده می‌شود و امنیتی بر جان خود ندارند. گفتند: بله. ابوحنیفه ساکت شد. سپس فرمودند: ای اباحنیفه این آیه حکایت از کدام مکان دارد؟ ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾^(۲) (و هر که در آن درآید در امان است). گفت: کعبه. امام

۱- سیا: ۱۸.

۲- آل عمران: ۹۷.

فرمودند: نمی‌دانی که حجاج بن یوسف کعبه را که ابن زبیر در آن تحصن کرده بود به منجنیق بست و در آن امنیت نداشت؟ ابوحنیفه ساکت شد. سپس امام فرمودند: ای اباحنیفه اگر مسئله‌ای باشد که بیان آن در قرآن نیست و سنت هم درباره آن سخن به میان نیاورده است چه انجام می‌دهی؟ عرض کرد: قیاس می‌کنم و به رأی خود عمل می‌نمایم. امام فرمودند: ای اباحنیفه اولین کسی که قیاس کرد ابلیس لعین بود. در برابر خدای تبارک و تعالی قیاس کرد و گفت: من از او برترم من از آتش خلق شده‌ام و او از گل. ابوحنیفه سکوت اختیار کرد. امام پرسید کدام یک ناپاک‌تر است بول یا جنابت؟ ابوحنیفه گفت: بول. امام فرمودند: مردم در موقع جنابت غسل می‌کنند نه به هنگام بول. اباحنیفه سکوت کرد. امام فرمود: کدام یک افضل‌تر است نماز یا روزه؟ گفت: نماز. امام فرمودند: چرا زن حائض روزه خود را قضا می‌کند ولی نمازش را نه؟ ابوحنیفه سکوت اختیار کرد...^(۱)

زید الشحام می‌گوید: قتاده بن دعامه بر امام باقر (علیه السلام) وارد شد و امام (علیه السلام) فرمودند: (ای قتاده تو فقیه اهل بصره هستی؟ عرض کرد: اینگونه می‌گویند. امام فرمودند: به من خبر رسیده که قرآن را تفسیر می‌کنی؟ قتاده پاسخ داد: بلی اینگونه است. امام (علیه السلام) فرمودند: اگر به علم تفسیر می‌کنی لذا تو همانی که هستی و من از تو می‌پرسم... تا اینکه امام (علیه السلام) فرمودند: وای بر تو ای قتاده اگر از نزد خود تفسیر کردی به هلاکت رسیدی و به هلاکت رساندی. اگر از دیگران نقل می‌کنی بازهم به هلاکت رسیدی و

۱۹ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

رساندی. بدرستی که قرآن را بجز کسی که بدان مورد خطاب قرار گرفته شده نمی‌داند.^(۱)

عبدالرحمن الاسلامی می‌گوید امام علی (علیه السلام) به یک قاضی رسید و پرسیدند: (ناسخ و منسوخ قرآن را می‌دانی؟ پاسخ داد: خیر. امام فرمودند: هلاک شدی و به هلاکت رساندی. تأویل هر حرف قرآن دارای وجوه متعددی است).^(۲)

ابی صلت هروی از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند که خطاب به ابن الجهم فرمودند: (تقوای الهی پیشه کن و قرآن را به رای خویش تأویل مکن. خداوند می‌فرماید: ﴿ما يعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم﴾ (تأویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسی نمی‌داند)).^(۳)

از این حکایات و قبل از آن روایات، به یقین می‌توان نتیجه گرفت که هیچ کس نمی‌تواند بین مردم فتوا دهد یا به رأی خویش قرآن را تفسیر کند اگر از جمله کسانی نباشد که محکم قرآن را از متشابه می‌داند و ناسخ را از منسوخ باز می‌شناسد. و این علم مخصوص ذریه معصوم است که خلفای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مهدیین (علیهم السلام) تا روز قیامت هستند.

از حکمت اختصاص علم متشابه قرآن به حجج معصومین شناخت معصوم و نیاز به اطاعت او به دلیل عدم وجود دربی برای شناخت قرآن و غیره می‌باشد تا کسی از هر

۱- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۵.

۲- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۲۰۲.

۳- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۸۷.

مشابهات جلد دوم ۲۰

طرفی نیاید و ادعای امامت کند چون اگر کسی چنین کند خود را درگیر امواج متلاطمی خواهد یافت و تناقض و سردرگمی او در تفسیر قرآن مانند روز روشن برای کسانی که تعقل می‌کنند آشکار می‌شود.

در احتجاجی که میان امام علی (علیه السلام) و زندق انجام شد از متشابهات قرآن از امام پرسید و امام (علیه السلام) پاسخ دادند که بدین‌جا رسید فرمودند: (خداوند برای علم شایستگی قرار داد و اطاعت از آن‌ها را با این قول بر مردم واجب فرمود: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید) و فرمود: ﴿وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ﴾ (و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعاً از میان آنان کسانی‌اند که [می‌توانند درست و نادرست] آن را دریابند) و فرمود: ﴿انْفُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید). و فرمود: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾ (تاویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند). و فرمود: ﴿لَاتَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾^(۲) (و به خانه‌ها از در [ورودی] آن‌ها درآیید). و درب‌ها همان درب‌های علمی است که به انبیا سپرده شده است و درب‌های آن اوصیا هستند. هر عملی از اعمال خیری که بدست کسانی غیر از اوصیا و عهدود و شرایع و سنن و ویژگی‌های دین آن‌ها انجام گیرد مردود و غیر قابل قبول خواهد بود. و اهل آن در مرحله کفر هستند هرچند صفت ایمان شامل حال آن‌ها شود. سپس خداوند کلام خود را به سه بخش تقسیم فرمودند:

۱-التوبه: ۱۱۹.

۲-البقره: ۱۸۹.

۲۱..... انشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

بخشی از آن را عالم و جاهل می‌داند و بخشی را تنها کسی می‌داند که ذهن خود را پاک و حس خود را لطیف و تمایز دادنش صحیح باشد خداوند سینه او را برای اسلام فراخی داده است و بخشی که بجز خداوند و ملائکه و راسخون در علم کسی نسبت به آن معرفت ندارد. بدین دلیل این کار را انجام داده تا اینکه اهل باطنی که بر میراث علم از کتاب پیامبر چنگ طمع انداختند ادعایی نکنند و نیاز، آن‌ها را به پیروی از کسی که ولایت امر بدو سپرده شده هدایت کرد ولی از اطاعت از او سرباز زدند...^(۱)

بلکه روایت شده که در هر زمانی تأویلی وجود دارد و تنها امام حجت برگزیده شده از سوی خداوند از تأویل آن خبر دارد.

اسحاق بن عمار می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: (قرآن تأویلی دارد. برخی از این تأویل واقع شده و برخی هنوز وقت آن نرسیده است. اگر تأویل آن در زمان امامی از ائمه واقع گردد امام آن زمان تأویل را در می‌یابد).^(۲)

بدین گونه واضح می‌شود که تأویل قرآن و معرفت محکم و متشابه مختص امام معصوم از اوصیای رسول الله حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد و کسی به غیر از آن‌ها هیچ معرفتی به آن ندارد.

نیز از روایت قبلی روشن شد که کسی در عصر ظهور به جز امام مهدی (علیه السلام) یا کسی که بطور مستقیم با ایشان در ارتباط باشد و این علم را تحمل کرده است به تأویل قرآن معرفت ندارد. و بدین شکل خواهیم دانست که امام مهدی (علیه السلام) یا کسی که با او

۱- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۴

۲- وسائل الشیعة (آل البيت): ج ۲۷ ص ۱۹۶

مَشَابِهَات جلد دوم ۲۲

در ارتباط است از راه به زانو در آوردن جمیع علما نسبت به علم متشابه قرآن و احکام آن، قابل شناخت است. همانگونه که پدران وی امامت خویش را از طریق همان علمی که خاص آن هاست ثابت کردند.

لذا بر کسانی که متصدی امور دینی هستند و ادعای مرجعیت می کنند در این علم مقدس با سید احمدالحسن مناقشه کنند. اگر در این راه عاجز ماندند و پاسخ ندادند حقانیت سید احمدالحسن ثابت می شود که وی وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) است چون این علم همانگونه که روایات تصریح می کنند نزد کسی به جز اوصیای رسول الله ﷺ نمی باشد.

والحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی محمد وآله الائمه والمهدیین.

شیخ ناظم عقیلی ۱۴۲۹هـ.ق

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد و ستایش مخصوص خداوند، پروردگار جهانیان است؛ کسی که مالک سلطنت، روان کننده کشتی (وجود)، مُسَخَّر کننده ی باده‌ها، شکافنده ی سپیده ی صبح، حکم فرمای روز جزا و پروردگار جهانیان است.

سپاس مخصوص خدایی است که از ترس و خشیت او، آسمان و ساکنانش می‌غرند و زمین و آبادکنندگانش می‌لرزند و دریاها و هر آن که در اعماقش غوطه‌ور است موج می‌زنند.

بار خدایا! بر محمد و آل محمد درود فرست؛ کشتی روان در اقیانوس‌های ژرف؛ هر که بر آن سوار شود، ایمنی یابد و هر که آن را رها کند غرق شود. کسی که از آن‌ها پیش افتد، از دین خارج است و کسی که از آن‌ها عقب بماند، نابود است؛ و همراه با آن‌ها، ملحق به آن‌ها است.

پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است»

این که در حدیث از پیامبر خدا ﷺ و از ائمه (علیهم السلام) نقل شده است «دنیا زندان مؤمن است»^(۱) به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ:

هم‌چنین از این بزرگواران (علیهم السلام) روایت شده است: «نماز معراج مؤمن است»^(۲). مؤمن در این حدیث همان مؤمن در حدیث مذکور می‌باشد و منظور از مؤمن در این‌جا، کسی که صرفاً به اسلام و ولایت اعتقاد داشته باشد، نیست. آن مؤمنی که دنیا برایش زندان و تنگنا و دردهایی بی‌انتهاست؛ که فقط با خروج از دنیا به هنگام مرگ از این گرفتاری‌ها رها می‌شود، مؤمنی است که در نمازش به آسمان‌های هفت‌گانه عروج می‌کند. او جزو کسانی است که به جای دنیا، ذکر را برگزیدند. چنین مؤمنی با یاد روزهای خداوند، نور بیداری را در دیدگان و گوش‌ها و دل‌ها صبح می‌کند.^(۳) چنین مؤمنی که به آسمان‌های هفت‌گانه عروج کرده و سعی و

۱- خصال شیخ صدوق: ص ۱۰۸. از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «دنیا زندان مؤمن است و قبر دژ او و بهشت جایگاهش؛ و دنیا بهشت کافر است و قبر زندانش و آتش جایگاهش».

۲- مستدرک سفینه البحار: ج ۶

۳- ایام الله، برکات و نعمت‌های او هستند. از ابو عبدالله (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند متعال «وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ» (و روزهای خدا را به یادشان آور) روایت شده است که فرمود: «برکات خداوند را یعنی نعمت‌هایش را». بحار الانوار: ج ۶۸ ص ۵۳. و هم‌چنین آزمایش‌ها و مصیبت‌هایش بر امت‌ها نیز هست. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «روزهای خدا، نعمت‌هایش، بلاهایش و مصیبت‌های خداوند سبحان می‌باشد». بحار الانوار: ج ۶۷ ص ۲۰. این ایام، ایام سه‌گانه‌اند. از مثنی الحنات نقل شده است: شنیدم ابا جعفر (علیه السلام) می‌فرماید: «روزهای

تلاش نموده و آن مقامات پسندیده را به دست آورده است، همان روحی است که در آسمان‌های دوم و سوم و چهارم.... با آزادی پرواز می‌کند. چطور ممکن است تعلق و تقید او به این جسم مادی، برایش به مانند زندان نباشد؟!

این عالم جسمانی پهنه‌ای داغ و سوزان بر بالای جهنم و حجاب جهنم و لبه‌ی پرتگاهی است که هر لحظه ممکن است انسان را سرنگون سازد و به جهنم دراندازد. ﴿و ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ (تاریکی‌هایی بر فراز یکدیگر است). جهنم و این عالم جسمانی همانند ﴿فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) می‌باشند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾^(۱) (از تو به شتاب عذاب خدا را می‌طلبند، حال آن‌که جهنم بر کافران احاطه دارد).

چگونه ممکن است نزدیک بودن روح مؤمن به جهنم به دلیل مقید بودنش در جسم، زندانی برای او و تنگنایی که بالاتر از آن تنگنایی نیست نباشد؛ آن هم پس از آن‌که فهمیده است که این نزدیک بودن، در واقع نزدیک بودن به جهنم و به تاریکی‌هایی است که برخی بر فراز برخی دیگر می‌باشد. چنین مؤمنی تنگنا و اختناق بسیار شدیدی را که پایانی ندارد احساس می‌کند مگر با خروج روحش و دستیابی آن به آزادی، آن هم پس از موفقیت در امتحان و خروج از این دنیا با قلبی سلیم، و با

خدا سه تا هستند: روز قیام قائم، روز رجعت و روز قیامت». بحار الانوار: ج ۷ ص ۶۱ و همان ائمه (علیهم السلام) می‌باشند. از ابو عبدالله (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل ﴿قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللَّهِ﴾ (به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: از خطای کسانی که به روزهای خدا باور ندارند درگذرید) روایت شده است که فرمود: «به کسانی که با شناخت ما بر ایشان منت نهاده‌ایم بگو که به کسانی که نمی‌دانند بشناسانند که اگر به آن‌ها بشناسانند گناهشان را بخشیده‌اند». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۴۹۲.

اقبالی در آسمان هفتم کلی یعنی آسمان عقل و مقرَّبین حاصل می‌گردد. خداوند متعال در وصف حال مرگ انسان می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ﴾^(۱) (اما اگر از مقرَّبان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت).

یعنی حالت این عده، راحتی به هنگام مرگ است؛ آسایش و روزی و بهشت پر نعمت. هنگام مرگ نه عذابی هست و نه درد و رنجی، بلکه آسایش است و شادی و سرور، به خاطر جدا شدن از این جسمی که همواره زندانی تاریک و تنگ برای این روح پاک و مبارک بوده است.

پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ...﴾ شفاعت را نفی می‌کند؟

معنای این آیه چیست؟ ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۲) (و بترسید از روزی که هیچ‌کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ شفاعتی از کسی پذیرفته نگردد و از کسی عوضی دریافت نشود و هیچ یاری نشوند) و نیز این آیه؟ ﴿وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ﴾^(۳) (و بترسید از روزی که هیچ‌کس، دیگری را به کار نیاید و هیچ فدیهای پذیرفته نشود و شفاعت سودشان نکند و هیچ یاری نشوند).

۱- واقعه: ۸۸ و ۸۹

۲- بقره: ۴۸

۳- بقره: ۱۲۳

آیا این آیات شفاعت را نفی می کنند؟

پاسخ:

این آیات به هیچ وجه شفاعت را نفی نمی کنند.

﴿وَأَتَقُوا يَوْمًا﴾: یعنی؛ (از روزی بترسید). و این روز همان روز مرگ می باشد؛ یعنی ساعت مرگ یا لحظات مرگ. با این که شفاعت کسی که شفیع است در هر ساعت در دنیا و پس از مرگ در قبر و برزخ و قیامت سود می رساند ولی در لحظه ی مرگ برای کسی شفاعتی وجود نخواهد داشت، و حتی هنگام مرگ هیچ بدل و عمل صالحی نیز پذیرفته نمی شود.

این امر از آن رو است که مرگ عبارت است از کندن روح از جسد و این نزع یا کندن یا گرفتن یا استیفا الزاماً باید همراه با قطع وابستگی های روح از این دنیا باشد و براساس میزان تراکم و فراوانی این وابستگی ها و روابط، تنیدگی روح با جسد نیز بیش تر می شود، و از همین رو بریدن این وابستگی ها حتماً با دردها و رنج هایی همراه است و شفاعت شفاعت کنندگان برای مانع شدن از آن یا از بین بردنش سودی نمی رساند و حتی عمل انسان نیز برای رفع یا از بین بردن این دردها کارساز نمی باشد.

﴿لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ﴾ (و از کسی عوضی دریافت نشود): این امر بدین دلیل است که وابستگی انسان به دنیا (خانه، همسر، فرزندان، مال و دیگر تعلقات دنیوی) عبارت است از ریسمان هایی که انسان با دست خودش آن ها را گره زده است و بدون بریدن این ریسمان ها و تعلقات، روح از دنیا خارج نمی گردد و از جسد منفصل نمی شود؛ و هیچ کس از دردهای مرگ نجات نمی یابد مگر کسی که با جسمش در دنیا بوده ولی روحش به ملاً اعلیٰ تعلق داشته باشد، و این ها همان مقربان هستند. امیرالمؤمنین (علیه السلام)

سخنی با این مضمون دارد که: «انما کنتُ جاراً لکم، جاورکم بدنی ایاماً»^(۱) (من فقط همسایه‌ی شما بودم، که چند روزی بدنم در کنار شما زیست) و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ * فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّةٌ نَعِيمٌ﴾^(۲) (اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت).

در لحظات مرگ نه شفاعت سود می‌دهد و نه عمل صالح، مگر فقط با یک شرط: خرق قانون تکوینی، که در آن صورت قطع کردن این ریسمان‌ها دردآور نخواهد بود، همان‌طور که آتش ابراهیم (علیه السلام) غیرسوزان شد، یا به خاطر مانعی که خداوند اراده کرده بود در او (علیه السلام) قرار بدهد، اثری نداشت. ما این خرق قانون تکوینی را جزو امور عادی و رایج نمی‌بینیم، بلکه فقط در حالاتی که متعلق به وجود خدای سبحان می‌باشد یا به رابطه‌ی خداوند سبحان و متعال با شخصی مربوط می‌شود و تأیید او برای خرق این قانون تکوینی را به دنبال دارد، اتفاق می‌افتد.

از این‌رو اصحاب یمین که در رتبه‌ای پایین‌تر از مقربین هستند، هر چند بهشتی می‌باشند ولی از عذاب مرگ نجات نمی‌یابند. خداوند سبحان و متعال در مورد وضعیت آن‌ها هنگام مرگ سکوت اختیار می‌فرماید. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾^(۳) (و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت) باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است)؛ یعنی اگر فرد از اصحاب یمین باشد، خداوند متعرض حال او به هنگام مرگ نشده است و حال آن‌که آیات آخر

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۹ ص ۱۱۶.

۲- واقعه: ۸۸ و ۸۹.

۳- واقعه: ۹۰ و ۹۱.

سوره‌ی واقعه برای بیان حالت مرگ می‌باشد،^(۱) ولی خداوند وضعیت آن‌ها پس از مرگ را بیان فرموده و به پیامبر ﷺ گفته است ﴿سَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾ (پس تو را از اصحاب یمین سلامی است).

از بزرگ‌ترین مثال‌هایی که وضعیت این گروه‌های سه‌گانه یعنی «مقربان، اصحاب یمین و تکذیب‌کنندگان گمراه» را نشان می‌دهد، امتحانی بود که طالوت از لشکریانش که همراه او بودند به عمل آورد؛ آن‌گاه که به بیابان بی‌آب و علفی رسیدند و تشنه شدند، طالوت، رودی را در راه به آن‌ها نشان داد. طالوت به آن‌ها گفت: ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنْ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ﴾^(۲) (گفت: خداوند شما را به جوی آبی می‌آزماید؛ هر که از آن بخورد از من نیست و هر که از آن نخورد یا تنها کف دستی بیاشامد از من است. همه جز عده‌ی اندکی از آن نوشیدند؛ آن کس که از آن نوشید، از مقربین بود و کسی که کف دستی از آن آشامید جزو اصحاب یمین و کسی که از آن نوشید در زمره‌ی تکذیب‌کنندگان گمراه جای گرفت؛ چراکه اگر او باور داشت که طالوت فرمان‌روایی از جانب خداوند است، امر او را فرمان می‌برد و از آب نمی‌نوشید).

این تکذیب کردن، تکذیب خدای سبحان و متعال بود و نه فقط طالوت. این جوی آب، همان زندگی دنیا می‌باشد. هر کس از مقربین که از آن نیاشامد همان کسانی که

۱- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ * فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَّعِيمٌ * وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ * فَسَلَامٌ لَّكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ﴾ (اگر قیامت را باور ندارید * اگر راست می‌گویید، بازش گردانید * اما اگر از مقربان باشد * برای او است آسایش و روزی و بهشت پر نعمت * و اما اگر از اصحاب یمین (سعادت) باشد، * پس تو را از اصحاب یمین سلامی است). واقعه: ۸۶ به بعد.

تمام دل‌بستگی‌های خود را از دنیا قطع کرده‌اند برای گرفتن روح‌شان نیازی به قطع کردن هیچ تعلق یا ریسمانی نیست؛ و کسی که از آن جرعه‌ای بنوشد، هنگام جدا شدن روحش لازم است ریسمان‌هایی که خودش تنیده است، بریده شود و هرچه این ریسمان‌ها بیش‌تر باشد درد او فزون‌تر خواهد بود. اما آن‌که به اندازه‌ای نوشیده باشد که سرمستش کرده و به جایی رسیده باشد که نمی‌فهمد چه می‌گوید، هنگام مرگش خواهد دید که در لبه‌ی پرتگاهی زندگی می‌کرده است و مرگ او، ریزش این پرتگاه به داخل آتش جهنم می‌باشد.

برای این‌که انسان جزو مقرّبین باشد و در عین حال از زن و مال و فرزند و خانه و هرچه که اهل دنیا دارند برخوردار باشند، تنها یک راه باقی می‌ماند؛ این‌که به شیوه‌ی ائمه (علیهم‌السلام) گام بردارد، آن‌گاه که آن‌ها (علیهم‌السلام) بر فقرا و مساکین و به ویژه ایتمای بی‌حدّ و مرز انفاق می‌کردند. این شخص باید فرزندان را برای وجه الله نذر کند، به عنوان مجاهدانی که برای اعلاّی کلمه‌ی الله جهاد می‌کنند. شاید خداوند آن‌ها را با حُسن قبول پذیرا شود و به وجهی پسندیده بار آورد. اما در مورد همسرش، باید مهریه‌اش را تلاش به سوی خداوند سبحان و متعال قرار دهد و بخواهد که او را به مقامات عالیّه در اطاعت خداوند سبحان و متعال و شناخت خداوند سبحان و متعال تا آن‌جا که امکان دارد، برساند.

پرسش ۲۷: معنی سخن امام حسین (علیه‌السلام): «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و

از شک و شرکم پاک فرما»

معنای این سخن امام حسین (علیه‌السلام) در دعای عرفه چیست: «إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ دُلِّ

نَفْسِي وَ طَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَ شِرْكِي» (خداوندا! مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شک

و شرکم پاک فرما؟

پاسخ:

شرک انواعی دارد از جمله:

۱- شرک ظاهری: این شرک نیز اقسامی دارد، از جمله: شرک آشکار در عقیده مانند پرستش بت‌ها و پرستش علمای بی‌عمل گمراه؛ بت‌هایی که زبان دارند، همان‌طور که در قرآن کریم^(۱) و از پیامبر ﷺ و ائمه (علیهم‌السلام) در نکوهش آن دسته از یهود که از علمای خود در معصیت خدا فرمان بردند و به این ترتیب آن‌ها را عبادت کردند، آمده است.^(۲)

۲- شرک پنهان: که ریا می‌باشد با تمام اقسامش بخشی از آن است. البته توجه به خلق برای برآورده شدن حاجات و نیازها بدون توجه به خدای سبحان قاضی الحاجات جزو آن نمی‌باشد «الذی يعطی من سأله و من لم یسأله تحنناً منه و رحمة» (خدایی که به درخواست کننده‌اش عطا می‌کند و به کسی که از او نخواهد عطا می‌کند از روی نعمت‌بخشی و مهرورزی) بلکه این مورد -یعنی توجه به خلق بدون توجه به خدای سبحان- کفر به خداوند است و متأسفانه این وضعیت بین مردم رایج است و جریان دارد. توجه به مردم برای برآورده شدن نیازها، در کنار توجه به خداوند، از جمله‌ی این

۱- مانند این سخن خداوند متعال: ﴿اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَيْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند) (توبه: ۳۱).

۲- از ابو بصیر از ابا عبدالله (علیه السلام) روایت شده است: به ایشان عرض کردم: ﴿اتَّخَذُوا أَحِبَارَهُمْ وَرُهَيْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ (حبرها و راهبان خویش را به جای الله به خدایی گرفتند)؟ فرمود: «به خدا سوگند آن‌ها را به عبادت خویشان دعوت نکردند که اگر می‌کردند، مردم اجابتشان نمی‌نمودند ولی حلال را بر آنان حرام کردند و حرام را حلال و به این صورت، آن‌ها را پرستیدند به گونه‌ای که خود احساس نمی‌کردند». کافی: ج ۱ ص ۷۰ حدیث ۱ و هم‌چنین حدیث ۳.

نوع شرک محسوب می‌شود. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک). حق این است که بنده در تمام احتیاجات خود رو به سوی خدای سبحان کند و بندگان را صرفاً وسیله و ابزاری در دست خداوند به شمار آورد که خدا به هر نحو و در هر کجا که اراده فرماید برای برآورده شدن حاجتش آن‌ها را به کار می‌گیرد. اگر بنده به خدا توجه کند، تعامل با خلق زبانی به او نمی‌رساند.

۳- شرک نفسانی: که مخفی‌ترین نوع شرک است و همان «منیت» می‌باشد، که مخلوق را از آن گریزی نیست. این «منیت» او را با ظلمت و عدمی که بدون وجود آن، فقط خدای سبحان و متعال می‌ماند و لاغیر درهم می‌آمیزد و از همین‌رو به این معنا، هر بنده‌ای از بندگان خدا مشرک می‌باشد. امام حسین علیه السلام این معنای شرک و نیز آنچه از شک به همراه دارد را قصد کرده است. امام حسین علیه السلام فتح المبین را درخواست می‌نماید و از بین رفتن شائبه‌ی عدم و ظلمت از صفحه وجودش را؛ عدمی که بدون آن چیزی جز خدای واحد قهار باقی نمی‌ماند؛ از همین‌رو آن حضرت علیه السلام می‌فرماید: «بارپروردگارا! هیچ‌کس استحقاق وجود را ندارد جز تو، و وجود من گناهی عظیم است که راهی برای بخشودنش نیست الا با فنای من و با بقای وجود پاک تو». این شک و شرک، بالقوه است نه بالفعل یعنی منشأ آن موجود است نه این‌که بالفعل موجود باشد؛ یعنی قابلیت به فعلیت رسیدن در آن وجود دارد ولی در عمل محقق نگشته است؛ به این معنا که مصداق خارجی ندارد. در فطرت انسان نقطه‌ای تاریک وجود دارد که همان شائبه‌ی عدم و ظلمت می‌باشد. این نقطه‌ی تاریک، محل

اتصال پوزه‌ی شیطان است که از طریق آن انسان را وسوسه می‌کند.^(۱)

پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آن‌ها.

سید خمینی (قدس سره) در کتاب آداب نماز صفحه‌ی ۳۲۰ می‌گوید:

اما عظمت متکلم آن و منشاء و صاحب آن ، همان عظیم مطلق است که جمیع عظمت‌های مدنظر در ملک و ملکوت و تمام قدرتهای نازل در غیب و شهادت، رشحه‌ای از تجلیات عظمت فعل آن ذات مقدس است. ممکن نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند، و از پس هزاران حجاب و سراق تجلی می‌کند، چنانچه در حدیث آمده است: «خداوند را هفتاد حجاب است از نور و ظلمت؛ اگر آن حجاب‌ها کنار روند، «سَبَّحَاتِ رُوی او» (انوار جلال و عظمت خداوند)، ماسوی (مخلوقات) را خواهند سوزانید...». ^(۲)

سوال الف - آیا این حجاب‌های نور و ظلمت با یکدیگر آمیخته است؟

سوال ب - معنای حجاب نور و حجاب ظلمت چیست؟

سوال ج - چگونه برخی حجاب‌های ظلمت و نور کنار می‌رود؟

سوال د - آیا طبق گفته‌ی سید خمینی (قدس سره) مبنی بر این که «و ممکن

نیست حق تعالی با تجلی به عظمت برای احدی تجلی کند»، این حجاب‌ها هرگز کنار نمی‌رود؟ اگر کنار رود، چه می‌شود؟ و سوختن به چه معنا است؟

۱- پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «شیطان به قلب فرزند آدم می‌چسبد. پوزه‌ای مانند پوزه‌ی سگ دارد که اگر

بنده ذکر خداوند عزوجل را بگوید، به عقب برمی‌گردد». بحار الانوار: ج ۷۶ ص ۴۹.

۲- بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۴۵.

پاسخ:

حجاب‌های ظلمت: همان لشکریان جهلند که امام صادق علیه السلام آن‌ها را بیان می‌فرماید؛^(۱) همان رذایل اخلاقی و منیّت برنشانده شده در فطرت آدمی است. هرچه منیّت در انسان بیش‌تر شود، این حجاب‌ها بیش‌تر می‌گردد، و هرچه منیّت انسان رو به کاهش نهد، این حجاب‌ها نیز کم‌تر می‌شود. منشأ این حجاب‌ها، ظلمت و عدم و ماده می‌باشد و چیزی نیست جز سلب تمام خیرات از انسان.

اما حجاب‌های نورانی: عبارتند از کلمات خدای سبحان و فیضی که از حق تعالی بر مخلوقاتش نازل می‌شود. این حجاب‌ها برای هر مقام و برای هر انسان سالک طریق الی الله، دارای حالاتی است. این حجاب‌های نورانی برای بهترین خلق خدا یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم عبارت است از قرآن یا حجابی که در نوسان است. این معنا در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است. آن حضرت می‌فرماید: «جبرئیل او را در موقفی متوقف نمود و گفت: بر جای خود (باش) ای محمد!»^(۲) در جایگاهی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیامبری در آن نایستاده است. پروردگارت ندا می‌دهد. فرمود: ای جبرئیل! چگونه ندا می‌دهد؟ گفت: او می‌فرماید: سبوح قدوس، منم پروردگار فرشتگان و روح، رحمتم بر خشم من پیشی گرفته است. آنگاه پیامبر عرض کرد: «خداوندا، از ما درگذر و بیامرز». امام صادق علیه السلام فرمود: «و همان‌طور که خدا فرموده است: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر)». گفته شد: مراد از

۱- در حدیثی که سماعه از ایشان علیه السلام روایت می‌کند، ایشان علیه السلام لشکریان عقل و جهل را بیان می‌فرماید. کافی: ج ۱ ص ۲۰ تا ۲۳ حدیث ۱۴.

۲- یعنی این مقام تو است و جبرئیل نمی‌تواند به مقام نبی یابد، بنابراین جبرئیل به حضرت اشاره کرد که به مقامش عروج کند و بالا رود (مترجم).

﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ چیست؟ حضرت فرمود: «میان دو طرف کمان تا سر آن». و فرمود: «میان آن دو حجابی می درخشید و به جنبش درمی آمد». این مطلب را نفهمیدم جز این که حضرت فرمود: «زبرجدی است. پیامبر گویی به اراده‌ی خدا از میان چیزی شبیه سوراخ سوزن به نور عظمت (الهی) نگریست. آن گاه خدای تبارک و تعالی فرمود...»^(۱)

این حجاب زبرجد سبز که در حرکت و نوسان است، اشاره‌ای است به حجاب‌های ظلمت و نور؛ و کنار رفتن حجاب ظلمت با فتح در مثل، مانند سوراخ سوزن و کنار رفتن حجاب نور با «خفق» (نوسان) که برای حجاب حاصل می‌گردد، صورت می‌پذیرد. حجاب‌های ظلمانی، با دور شدن از سربازان جهل و منیت، می‌سوزد. حجاب‌های نورانی هم در درون انسان نهادینه شده است و هنگامی که او به سربازان عقل و اخلاق کریمه آراسته گردد، در آن فنا می‌شود. به این ترتیب آدمی در مسیر رو به رشد و تکاملی خود می‌کوشد به آن جا برسد که منیت را از صفحه‌ی وجودش بزدايد و به تمام لشکریان عقل آراسته گردد و این، همان فتح مبین می‌باشد: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا﴾ (ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم).^(۲)

این همان مقام محمود است که پیامبر اکرم حضرت محمد ﷺ به آن دست یافت و خدای سبحان و متعال در این مقام برای حضرتش در لحظاتی متجلی شد: «و کان بینهما حجاب یتلألاً و یخفق» (میان آن دو حجابی می درخشید و می جنبید) یعنی حجاب در یک لحظه برداشته می‌شد و در لحظه‌ای دیگر برمی‌گشت. به هنگام بالا رفتن حجاب، چیزی از حضرت محمد ﷺ باقی نمی‌ماند بلکه آن حضرت فنا می‌شد و

۱- تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و بعد از آن.

۲- فتح: ۱۰.

می سوخت و از او که وجه الله است، چیزی باقی نمی ماند بلکه فقط خدای یگانه‌ی قهار بر جای می ماند و بس.

حدیث فوق که از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است، به هیچ وجه کشف شدن (برداشته شدن) حجاب‌های ظلمت و نور را نفی نمی کند بلکه نفی کننده‌ی کشف دائمی تمام آن می باشد. کشف کامل، در لحظاتی، برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) حاصل شد و آن حضرت با نوسان حجاب، به جنبش درمی آید و همه‌ی هستی و کائنات نیز با حضرت به حرکت درمی آیند. اگر شما قرآن بخوانی، با نوسان او به حرکت رفت و برگشت درمی آیی بدون این که قصد و نیتی بر این کار داشته باشی؛ گویی در انجام آن مجبور و بی اختیار هستی.

پاسخ سوال الف و ب - نور یا حجاب‌های نورانی، از سوی خدای سبحان است

و حجاب‌های ظلمانی از ماده یا عدم نشأت می گیرد. مخلوقات با اشراق نور در ظلمت پدیدار گشته اند؛ یا می توان گفت با تجلی نور در ظلمت. اختلاط حاصل بین نور و ظلمت به معنی اختلاط (دو هم جنس (مجانس) نیست بلکه عبارت است از اختلاط تجلی و ظهور. همان طور که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جمله‌ای به این معنا فرموده است: «درون چیزها است ولی نه به مجانست (با آنها آغشته نیست)، و بیرون است از آنها، ولی نه به مزایلت (با دوری از آنها)».^(۱)

پاسخ سوال ج - حجاب‌های ظلمت و نور با حرکت کردن به سمت خداوند

متعال و کسب رضایت او برداشته می شود؛ حجاب‌های ظلمت به طور خاص با دور شدن از لشکریان جهل و اخلاق ناپسند و با دوری از منیت و کنار گذاشتن آن،

برداشته می‌شود. حجاب‌های نور با علم و معرفت و آراسته شدن به لشکریان عقل و اخلاق پسندیده و سوختن در نردبان صعود به مقامات قدسی در ملاء اعلیٰ، برداشته می‌شود.

پاسخ سوال د- از مطالب پیشین روشن شد که این حجاب‌ها به طور کامل برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) کنار رفته است ولی نه به صورت همیشگی بلکه در لحظاتی. همچنین مشخص شد که علت آن که حجاب‌ها به طور دایم برداشته نشد این است که اگر حجاب‌ها به طور دایمی کنار رود، برای بنده دیگر هویت و شخصیتی باقی نمی‌ماند و پس از سوختن عبد و فنای او در ذات الهی، چیزی جز خدای یگانه‌ی قهار بر جای نمی‌ماند. این حجاب‌ها جز برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که صاحب مقام محمود است برای هیچ‌کس دیگر به طور کامل برداشته نشده است. سرور عارفین علی (علیه السلام) می‌فرماید: «لو كشف لی الغطاء ما ازددت یقیناً»^(۱) (اگر پرده از جلوی روی من برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نمی‌گردد). این پرده و حجاب برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) برداشته شده است. کنار رفتن پرده، برای علی (علیه السلام) نیز واقع شده ولی در مراتبی پایین‌تر از مرتبه‌ای که خود حضرت (علیه السلام) بیان فرموده است. حبه‌ی عربی نقل کرده است که آن حضرت در قبرستان کوفه حرکت می‌کرد و با مردگان سخن می‌گفت.^(۲)

۱- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

۲- حبه‌ی عربی می‌گوید: با امیرمؤمنان به سوی پشت کوفه خارج شدیم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در پشت کوفه در وادی السلام ایستاد و گویی با کسانی سخن می‌گفت. من نیز با او ایستادم تا خسته شدم. پس نشستم تا این‌که ملول شدم. دوباره برخاستم و دوباره مثل مرتبه‌ی اول خسته شدم. سپس نشستم و ملول شدم. سپس ایستادم و ردایم را جمع کردم و گفتم: ای امیرالمؤمنین! من بر شما از ایستادن زیاد نگرانم، ساعتی استراحت کن! و ردایم را بر زمین پهن کردم تا بنشیند. فرمودند: «ای حبه! آن چه دیدی نبود مگر سخن گفتن و انس گرفتن با مؤمن». گفتم: ای امیرالمؤمنین! آن‌ها نیز چنین هستند؟ فرمود: «آری، اگر آن چه من می‌بینم برای تو هم کشف می‌شد، می‌دیدى که مؤمنان حلقه‌وار نشسته با هم سخن می‌گویند». عرض کردم: اجسادند یا

پرسش ۲۹: اگر زمین خالی از حجت باشد، اهلش را در خود فرو می‌برد. چرا طبق فرمایش معصومین (علیهم‌السلام) اگر زمین از معصوم یا حجت خدا بر اهل زمین خالی شود، اهلش را در خود فرو می‌گیرد؟

پاسخ:

روایات در این معنا بسیار آمده است؛ از جمله: ابو حمزه می‌گوید: به امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: آیا زمین بدون امام باقی می‌ماند؟ حضرت فرمود: «اگر زمین بدون امام باشد، در خود فرو می‌ریزد»^(۱).

از امام باقر (علیه‌السلام) روایت شده است که می‌فرماید: «اگر امام ساعتی از زمین برداشته شود، زمین اهلش را در خود می‌پیچد همان‌طور که دریا چنین می‌کند»^(۲).

چرا که حجت (علیه‌السلام) محل رسیدن فیض به زمین می‌باشد. پس به سبب وجود او در تمام آسمان‌ها و مقامات قدسی بالایی، مثل او در این زمین مثل ناف نوزاد است که محل رسیدن غذا از مادر به نوزاد می‌باشد. مثل امام (علیه‌السلام) همانند بند ناف کشیده شده از آسمان به زمین است که فیض الهی را به زمین منتقل می‌کند: «به وسیله‌ی آن‌ها روزی می‌خورید و به وسیله‌ی آن‌ها باران بر شما می‌بارد».

او ریسمان استوار الهی و ستون نور نازل شده از آسمان بر زمین است. اگر او نباشد زمین اهلش را می‌بلعد؛ یعنی نور الهی به زمین نمی‌رسد و در نتیجه زمین متلاشی

ارواح؟ فرمودند: «ارواح، و مؤمنی در جایی از زمین نمی‌میرد مگر این‌که به روحش گفته می‌شود: به وادی السلام ملحق شو، که وادی السلام قطعه‌ای از بهشت عدن است». بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۲۳۴.

۱- کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۰ کتاب حکمت.

۲- کافی: ج ۱ ص ۱۷۹ ح ۱۲ کتاب حکمت.

می‌شود و خود و اهلش به عدم بازمی‌گردند. از همین رو نمی‌توان بزرگی و عظمت فضل حجت (علیه السلام) بر تمام خلائق را وصف نمود.

پرسش ۳۰: چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟

چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند ولی محتضر را در حالی که بر پشت خوابیده و کف پاهایش رو به قبله است، متوجه قبله می‌کنند؟

پاسخ:

محتضر، انسانی زنده است؛ یعنی روح او همچنان به جسمش اتصال دارد. محل اتصال روح در بدن سینه است. محتضر در حالی که بر پشت خوابیده است رو به قبله می‌شود تا روح او متوجه بالا و صورتش و صورت جسمش در برابر قبله باشد و به این ترتیب به استقبال خداوند سبحان و فرشتگان برود.

ولی جسم میت، جسمی است که روح از آن جدا گشته است؛ بنابراین با صورت جسمانی او را متوجه قبله می‌کنند، و بهترین شکل برای رو به قبله کردن صورت این است که بر پهلو راست بخوابد و رو به قبله کند.

پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن.

علت کفن کردن میت چیست و چه فایده‌ای دارد؟

پاسخ:

جسم میت به جهت متصل بودن روح به آن پیش از مردنش، محترم است و از

مشابهات جلد دوم ۴۰

همین‌رو هنگام دفن کردن در حضور سایرین، عورت و جسمش پوشیده شود، همان‌طور که خود او نیز پیش‌تر در این دنیا به پوشانیدن عورت و بدنش اهتمام می‌ورزید. در ضمن وقتی خداوند سبحان و متعال اراده فرماید تا میت را برانگیزاند، کفن، لباس او می‌باشد و نیز با پوشاندن این لباس - که بهتر است از برترین انواع پارچه باشد - امید می‌رود که روحش نیز در حال مرگش بهترین نوع لباس تقوا را بپوشد و این امید وجود دارد که خداوند بر او منت نهد و پس از آن که مؤمنان او را کفن پوشانند، لباس تقوا به او بپوشاند. چنین معنایی از ائمه علیهم‌السلام در داستان «جوان با داوود و ملک الموت»^(۱) آمده است که در آن، خداوند بر جوان رحم آورد و به جهت ترحم داوود علیه‌السلام

۱- از ابو جعفر علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «روزی داوود - که بر پیامبر ما و اهل بیتش و هم‌چنین او سلام و صلوات باد - نشست و نزدش جوانی خوش سیما نشسته و ساکت بود. ناگاه ملک الموت به سویش آمد و به او سلام کرد و در آن جوان نیک نگریست. داوود علیه‌السلام گفت: آیا به این جوان می‌نگری؟ گفت: آری، به من دستور داده شده است تا هفت روز دیگر جان این جوان را در این مکان بگیرم. داوود دلش برای آن جوان به رحم آمد. گفت: ای جوان، آیا همسری داری؟ پاسخ داد: خیر و هنوز ازدواج نکرده‌ام. داوود گفت: برو پیش فلانی - که مردی عظیم‌القدر در بنی اسرائیل بود - و به او بگو: داوود به تو فرمان می‌دهد دخترت را به عقد من درآوری، و همین امشب او را به همسری بگیر و هرچه مایحتاج نیاز داری نیز بگیر و با او باش و پس از هفت روز مرا در همین مکان ملاقات کن. جوان با نام‌های داوود علیه‌السلام رفت و آن مرد دخترش را به همسری او درآورد و هفت روز با او بود. سپس روز هشتم داوود را ملاقات نمود. داوود به او گفت: ای جوان، وضعیتی که در آن بودی را چگونه می‌بینی؟ پاسخ داد: هرگز در هیچ شادی و سُروری بزرگ‌تر آن‌چه بوده‌ام را تجربه نکرده بودم. داوود به او گفت: بنشین. نشست و داوود منتظر بود تا قبض روح شود. وقتی طول کشید، گفت: به منزل خود باز گرد و با همسرت باش و در روز هشتم در همین مکان مرا ملاقات کند. جوان رفت و در روز هشتم بازگشت و او را ملاقات کرد و در حضورش نشست. سپس هفته‌ی دیگری هم سپری شد و دوباره بازگشت و نشست. ملک الموت به سوی داوود آمد. داوود علیه‌السلام به او گفت: مگر به من نگفتی به تو فرمان داده شده است تا ظرف یک هفته جان این جوان را بگیری؟ پاسخ داد: بله. داوود گفت: ولی هشت روز و هشت روز و هشت روز گذشته است! پاسخ داد: ای داوود! خداوند متعال با رحم کردن تو، رحم کرد و سی سال بر عمر او اضافه فرمود». بحار الانوار: ج ۴ ص ۱۱۱.

بر آن جوان، بر عمرش افزود.

پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟

چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟

پاسخ:

خداوند یکتا است و وتر (فرد) را دوست دارد. وتر یا فرد بر خداوند سبحان دلالت دارد و شفع بر دوگانگی و زوج بودن؛ بنابراین ذکر در نماز به صورت وتر یعنی یک، سه، پنج یا هفت بار خوانده می‌شود.

پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟

چرا تکبیر، شروع نماز است؟

پاسخ:

شما در نماز می‌خواهی به سوی خدا عروج کنی و با او سبحان و متعال رویارو گردی. نماز، معراج مؤمن است و عروج صورت نمی‌گیرد مگر با ارتقا به آسمان‌های هفت‌گانه. کلید هر آسمان و عروج به آن و به آسمانی که پس از آن است، «الله اکبر» می‌باشد؛ یعنی من بنده‌ی ناقص فقیر، پروردگار کامل غنی را قصد کرده‌ام و می‌خواهم بالا روم و به حضرتش برسم؛ تا به فضل و منتش بر من، با مدح و ثنای من بر او سبحان و متعال با او مواجه شوم و تسبیحش گویم.

پرسش ۳۴: معنای تکبیره الاحرام در نماز.

معنای تکبیره الاحرام در نماز چیست و ویژگی تکبیر علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) چه

می‌باشد؟

پاسخ:

تکبیرهای احرام در نماز در واقع هفت تکبیر است و نه یکی، هر چند احرام با یک تکبیر جایز است؛ و مراد از هفت تکبیر، نظیر بودن با هفت آسمان می‌باشد. هر تکبیر به یک آسمان تعلق دارد. عبارت «الله اکبر» نخست، یعنی خداوند بزرگ‌تر است از آسمان دنیا و نخست و هرچه از خیر و شر در آن و تمام تفصیلی که در آن هست هر چقدر هم که با عظمت باشد.

اگر توجه داشته باشی که زمین با همه‌ی فراخی‌اش، در مقایسه با کوهکشان همچون دانه‌ای شن در صحرا و کوهکشان در مقایسه با جهان جسمانی مانند دانه‌ای شن در صحرا است، و آسمان دنیا در قیاس با آسمان دوم مانند دانه‌ای شن در صحرا است و این تناسب همین‌طور ادامه دارد، چنین نگرشی هر چیزی به غیر از خداوند را در دیده‌ات کوچک و ناچیز می‌نماید و در نفست خداوند متعال را با عظمت می‌گرداند تا بدانی که او قابل وصف نیست.

تکبیر علی (علیه السلام) بر اساس شناخت و معرفت او به خدای سبحان می‌باشد و ایشان پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، در میان خلق خدا بیش‌ترین شناخت را نسبت به خداوند دارد، و هرچه معرفت نسبت به خداوند بیش‌تر شود، شأن و مقام ذکر خداوند نیز بیش‌تر می‌گردد. علی (علیه السلام) می‌داند تکبیر چه کسی را می‌گوید و اگر می‌خواست آن‌چه را که می‌شناسد به خلائق منتقل کند، تاب آن را نمی‌آوردند.

ایشان (علیه السلام) سخنی با این معنا دارد: «انطویت علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب الأرشیه فی الطوی البعیده»^(۱) (از علوم و حوادث پنهانی آگاهی

۴۳ انشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

دارم که اگر بازگویم به لرزه می‌افتید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!

«اضطراب» یعنی به لرزه افتادن و «أرشیه» طنابی است که دلوی که برای خارج کردن آب به کار می‌رود به آن آویخته می‌شود، و «الطوی البعیده» یعنی چاه عمیق. اگر دلو در چاه عمیق انداخته شود، ریسمان آویخته به آن دچار لرزش می‌شود؛ همانند یک افعی که به راه می‌افتد.

پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده.

معنای سبحان ربی العظیم و بحمده چیست؟

پاسخ:

تسبیح یعنی منزه داشتن از نقص، و حمد یعنی ستایش و مدح به کمال. حقیقت آن است که تسبیح از سوی بنده ممکن نیست مگر با مدح و ثنای پروردگار. این ذکر، همان تسبیح به ثنای خداوند سبحان است. این ذکر بیانی است بر این که تسبیح جز با ثنا نمی‌باشد. بنابراین تمام دعاها عبارت‌اند از مدح و ثنا و حمد، و سرور تسبیح‌گویان محمد حامد (ستایش‌گر) ﷺ می‌باشد.

پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟

بین ذکر رکوع: «سبحان ربی العظیم و بحمده» و ذکر سجود: «سبحان ربی الاعلی و بحمده» چه تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ:

رکوع، حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه‌ی ذات است و ذکر مناسب برای این خضوع در این مرتبه، حمد و ستایش مربی عظیم یا

علی است.

اما سجود، حالت خضوع و تذلل از سوی عبد برای خداوند سبحان و متعال در مرتبه‌ی «کُنْه یا حقیقت» است و ذکر متناسب برای این خضوع در این جایگاه، حمد و ستایش مرئی اعلی یا اعظم می‌باشد. مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در سجده، عظیم‌تر از مرتبه‌ی بنده در شناخت خدا در حالت رکوع است.

پرسش ۳۷: معنای ﴿اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (نام پروردگار بزرگ تو)

معنای ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ (نام پروردگار بزرگ خویش را به پاکی یاد کن)

چیست؟

پاسخ:

تسبیح فقط از طریق مدح و ثنای عبد نسبت به پروردگار سبحان و متعال محقق می‌شود و مدح و ثنا بر اساس آن چیزی است که خداوند سبحان و متعال از طریق اولیایش از انبیا و فرستدگان و ائمه (علیهم‌السلام) به ما آموخته است، و کم‌ترین حمد و ثنا همان شکرگزاری می‌باشد.

تسبیح با شکر آغاز می‌شود و با حمد پایان می‌یابد. شکر خداوند سبحان و متعال با شکر خلق او و ادای حق‌شان آغاز می‌شود؛ چرا که خلق عیال خداوند و محبوب‌ترین خلق نزد خدا مهربان‌ترین آن‌ها نسبت به عیال او می‌باشد، که این مطلب در حدیث از معصومین (علیهم‌السلام) روایت شده است.^(۱)

۱- امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: خلق عیال خداوند است؛ پس محبوب‌ترین خلق در نظر خداوند کسی است که به عیال خداوند سود برساند و سرور و شادمانی برای اهل بیت بیاورد...». کافی: ج ۲

۴۵ انشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

پس بنده هنگامی پروردگار سبحان و متعالش را تسبیح می‌گوید که رحمتی بر مؤمنان و رأفتی بر یتیمان و مسکینان باشد و همچنین غلظت و شدتی بر کافران، و او حقی باشد که بر زمین سیر می‌کند.

﴿اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ عبارت است از علی (علیه السلام)؛ چرا که او اسم اعلی و اعظم است. علی همراه با حق است و حق با علی. بنابراین ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ می‌شود: حقی باش که بر زمین سیر می‌کند؛ یعنی؛ بر خلاف آنچه پنداشته می‌شود، با عمل او را تسبیح بگو نه با گفتار.

پرسش ۳۸: معنای حدیث امام باقر (علیه السلام): «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم»

از امام باقر (علیه السلام) این معنا روایت شده است: «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ساختم». معنای این حدیث چیست و چگونه ممکن است توحید از صمد، منتشر شود؟

پاسخ:

صمد کسی است که در نیازها آهنگ او کنند. او مالا مال از کمال است و هیچ نقص و عیبی در او راه ندارد. اگر انسان عاقل بیمار شود، به غیر از خدای شفا دهنده به چه کسی رو می‌کند؟ و اگر گرسنه یا تشنه شود یا به فقر مبتلا گردد، به غیر از غنی رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر نداند، به غیر از علیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر به خشم آید، به جز حلیم رو به سوی چه کسی کند؟ و اگر.... و اگر.... و اگر بخواند نقص‌های خود را از هر جهت جبران کند، غیر از منبع کمالی که بخشش

بسیارش جز جود و کرم بر او نیفزاید، رو به سوی چه کسی آورد؟ بنابراین از صمد، بنده‌ی قصد کننده‌ی سیر به سوی خداوند سبحان و متعال شناخته می‌شود. خداوند، حلیم، کریم، رئوف، غفار، قادر، قهار، جبار، غنی، علیم، کریم و حکیم است و نیز همه‌ی نام‌های خداوند سبحان و متعال که اراده کرده خلقش را از آن‌ها آگاه سازد. پس او سبحان و متعال، صمد است؛ یعنی مقصود در تمام این نام‌ها و صفات.

پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سجّیل.

چرا هنگامی که لشکر ابرهه‌ی حبشی می‌خواست کعبه را ویران کند با سنگ سجّیل سنگسار شد ولی زمانی که لشکر امویان قصد داشتند خانه‌ی کعبه را منهدم کنند تا آن‌جا که منجیق بر کعبه نهادند و بیت الحرام تخریب شد، سنگسار نشدند؟!

پاسخ:

بیت الله الحرام (کعبه) حرمتی دارد و فرشتگان، این خانه را از تجاوزگری حفاظت می‌کنند. این محافظت معجزه‌وار، همیشه به وقوع نمی‌پیوندد، بلکه هنگامی اتفاق می‌افتد که مردم از این معجزه بهره‌مند شوند و از آن پند گیرند و به سبب آن، به راه مستقیم هدایت شوند. اما اگر انسان‌ها قسّی القلب باشند و با هشدارها و عقوبت‌ها و مجازات‌های الهی یا آیات روشن خداوندی موعظه نشوند منع کردن آن‌ها از عصیان و طغیان و تکبر و نیز بازداشتن اجباری آن‌ها از راه جهنم، معنایی نخواهد داشت و چنین چیزی با وضعیت امتحان و آزمایش کردن انسان بر این زمین منافات دارد.

در زمان عبد المطلب (علیه السلام) جدّ محمد نبی (صلی الله علیه و آله) مردم از این نشانه بهره‌مند می‌شدند و از آن پند می‌گرفتند. علاوه بر این، چنین معجزه‌ای به حرمت عبد المطلب و اهل بیت او و پیوند آن‌ها با آسمان اشاره داشت؛ چرا که عبد المطلب (علیه السلام) یکی از

اوصیای ابراهیم (علیه السلام) بود؛ ولی در زمان یزید لعنه الله مردم قسی القلب بودند و موعظه نمی پذیرفتند، حتی آن‌ها حرمت بزرگ‌تر از کعبه را که همان حرمت حسین (علیه السلام) بود شکستند، هنگامی که آن حضرت را کشتند و بدن پاک و مقدسش را مُثله کردند. حسین (علیه السلام) در خطبه‌اش این مطلب را برای آن‌ها توضیح داد که پس از کشتن او، آن‌ها از هیچ هتک حرمتی ابا نخواهند داشت یا از پایمال کردن آن هیچ واهمه‌ای به خود راه نخواهند داد. با این حال هنگامی که لشکر یزید لعنه الله از مدینه به سوی کعبه رهسپار شد، آن ملعون (مسلم بن عقبه) فرمانده لشکر اموی جان باخت ولی مردم باز نایستادند بلکه با فرماندهی حُصین بن نُمیر سکونی به پیشروی ادامه دادند تا کار به کوبیدن کعبه با منجنیق و کشتن ابن زبیر در حرم منتهی شد.

در انتهای کار یعنی در زمان امام مهدی (علیه السلام) از آن‌جا که مردم به گوشه‌ای از فطرت بازمی‌گردند و با عقوبت‌ها و نشانه‌ها پند می‌گیرند، این نشانه دوباره به منصفی ظهور خواهد رسید و این بار هنگامی است که پس از خروج امام مهدی (علیه السلام) از مدینه و پناه بردن او به مکه حرم خداوند سبحان و متعال، همان‌طور که از معصومین (علیهم السلام) نقل شده است، لشکر سفیانی بین مدینه و مکه به زمین فرو می‌رود.^(۱)

مهم‌ترین علت در رخ دادن این نشانه یا تأخیر آن، بهره‌مند شدن مردم از آن، هدایت شدن‌شان به سبب آن و پند گرفتن، یا غفلت ورزیدن‌شان از آن و تکیه کردن آن‌ها به ماده و بازگردانیدن تمام اسباب و مسببات به آن می‌باشد.

پرسش ۴۰: دلیل حج و هدف از آن.

دلیل حج و هدف از آن چیست؟

پاسخ:

به طور خلاصه حج در اسلام یعنی حاضر شدن در زمان معینی از سال در مکانی معین که بیت الله الحرام یا کعبه می‌باشد. پس پیش از هر چیز باید ویژگی این زمان و مکان مشخص را بشناسیم.

مکان: کعبه است؛ تجلی و ظهور بیت المعمور که خود تجلی و ظهور ضراح می‌باشد، و ضراح در آسمان ششم که بالاترین آسمان مثالی ملکوتی است قرار دارد و بالاتر از آن، آسمان هفتم که آسمان کلی و نه مثالی است، قرار دارد. ضراح پس از پاسخ دادن ملائکه هنگامی که خداوند از خلقت آدم به آن‌ها خبر داد، خلق شد و ملائکه بر آن طواف کردند تا پس از بی‌حرمتی‌شان و اعتراضشان بر خداوند سبحان و متعال، خداوند آن‌ها را بیامرزد و توبه‌شان را بپذیرد.^(۱)

ضراح در آسمان‌های پنج‌گانه‌ی پایین‌تر از آسمان ششم متجلی شد و در هر آسمان، خانه‌ای مناسب با جایگاه آن پدیدار گشت که فرشتگان آن آسمان بر آن طواف می‌کنند، تا خداوند سبحان آن‌ها را ببخشد و توبه‌شان را بپذیرد. در آسمان

۱- در حدیثی از ابو عبد الله علیه السلام روایت شده است که فرمود: «... اما آغاز و پیدایش این خانه چنین بود که خداوند تبارک و تعالی به فرشتگان فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند عزوجل پاسخ دادند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (آیا در آن، کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!); خداوند از فرشتگان روی گرداند. آنان دیدند که این روی گردانیدن از خشم خداوند است. پس به عرش او پناهنده شدند. خداوند به ملکی از ملائکه فرمان داد تا در آسمان ششم در برابر عرش او برایش خانه‌ای به نام ضراح برای اهل آسمان قرار دهد که هر روز هفتاد هزار فرشته طوافش می‌کنند و باز نمی‌گردند و استغفار می‌کنند. چون آدم به آسمان دنیا فرود آمد، خداوند فرمانش داد که این خانه را - که در مقابل آن بود - بازسازی کند. پس خداوند این را برای آدم و نسل او قرار داد همچنان که آن خانه را برای آسمانیان قرار داده بود». کافی: ج ۴ ص ۱۸۷ باب «آغاز خانه و طواف».

چهارم، بیت المعمور^(۱) می‌باشد و این خانه در زمین تجلی و ظهور یافت و بیت الله الحرام یا کعبه شد. هنگامی که آدم (علیه السلام) به زمین نازل شد، دور آن طواف کرد و خداوند سبحان و متعال با فضل و منتش، او را بخشید و مقام و شأنش را بالا برد.

اما زمان: ذی‌الحجه است. مهم‌ترین ویژگی این ماه آن است که در ذی‌الحجه امام مهدی (علیه السلام) در مکه خروج می‌کند و نفس زکیه را به سوی اهل مکه می‌فرستد و آن‌ها او را بین رکن و مقام می‌کشند، و حضرت (علیه السلام) در روز دهم از ماه محرم قیام می‌کند. بنابراین خانه‌ی خدا در آسمان‌ها قرار داده شد تا فرشتگان گرد آن طواف و پس از اعتراض‌شان بر جانشین خدا آدم (علیه السلام) استغفار نمایند، و در زمین نیز قرار داده شد تا آدم پس از تعدی به درخت علم آل محمد یا درخت ولایت به دور آن طواف کند.

﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾^(۲) (و عزمی در او نیافتیم): یعنی بر تحمل ولایت آل محمد (علیه السلام)^(۳) در حالی که آن‌ها حجت خدا بر آدم (علیه السلام) بودند. بنابراین طواف خانه صرفاً به

۱- ابو حمزه‌ی ثمالی از علی بن الحسین (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمود: «به پدرم گفتم: چرا طواف هفت دور می‌باشد؟ فرمود: از آن‌جا که خداوند تبارک و تعالی به ملائکه فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم). فرشتگان به خداوند تبارک و تعالی پاسخ دادند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ﴾ (آیا در آن، کسی را قرار می‌دهی که فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟!). خداوند فرمود: ﴿إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید). خداوند مانع ملائکه از نور خود نمی‌شد ولی در اثر این اعتراض هفت هزار سال آنان را از نور خود محجوب کرد. ملائکه هفت هزار سال به عرش پناه آوردند تا خداوند به آنان رحم کرد و از خطایشان درگذشت. خداوند در آسمان چهارم بیت المعمور را پناه‌گاه آنان و بیت الله را در زیر بیت المعمور پناه‌گاه و محل آرامش مردم قرار داد پس طواف را هفت دور بر بندگان واجب کرد؛ برای هر هزار سال یک دور». شرایع الاسلام: ج ۲ ص ۴۰۶ و ۴۰۷ باب ۱۴۳ ح ۱.

۲- طه: ۱۱۵.

۳- از ابو جعفر (علیه السلام) نقل شده است که می‌فرماید: «خداوند میثاق را از پیامبران گرفت و فرمود: آیا من پروردگارتان نیستم؟ و این محمد فرستاده‌ی من و علی امیرالمؤمنین نیست؟ گفتند: آری، و نبوت برایشان

مشابهات جلد دوم ۵۰

معنی اعتراف بر ولایت حجت خدا بر خلقش و گردن نهادن بر اوامرش و اطاعت از او می‌باشد.

بنابراین علت حج درخواست آمرزش بابت کوتاهی در حق حجت بر خلق علیه السلام در هر زمان، که در زمان ما امام مهدی علیه السلام می‌باشد. از معصومین علیهم السلام به این معنا روایتی وارد شده است: «خداوند حج را فقط به این دلیل بر مردم فرض کرد تا آن‌ها ولایت‌شان را بر ما عرضه بدارند»^(۱)

اما غرض از حج؛ گرد هم جمع شدن در این مکان و در این زمان در هر سال، در انتظار و چشم به راه بودن قیام مصلح منتظر مهدی علیه السلام برای جهاد پیش روی آن حضرت است. او «آذان» (فراخوان) در زمان ما است. خداوند سبحان و متعال در قرآن می‌فرماید که ای حجت من بر خلقم! به سوی تو می‌آیند و نه به سوی من. حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^(۲) (و مردم را به حج فرا خوان تا پیاده یا سوار بر شتران تکیده از راه‌های دور

تثبیت شد. سپس میثاق را از اولوالعزم گرفت که من پروردگار شما هستم و محمد فرستاده‌ام و علی امیرالمؤمنین و اوصیای پس از او والیان امرم و خزانه‌داران علم من هستند و مهدی کسی است که با او دینم را یاری می‌کنم و دولت‌م را نمایان می‌سازم و با او از دشمنانم انتقام می‌گیرم و با او چه بخواهند و چه نخواهند پرستش می‌شوم. گفتند: اقرار کردیم ای پروردگار ما و شهادت می‌دهیم. آدم علیه السلام تلاشی نکرد و اقرار نمود. بنابراین اولوالعزم در مورد مهدی علیه السلام بودن برای این پنج تن تثبیت شد و آدم عزمی بر اقرار نداشت و این همان سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنُوسَىٰ وَكَمْ تَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾ (و ما پیش از این با آدم پیمان بستیم؛ ولی فراموش کرد و او را استوار و ثابت‌قدم نیافتیم). بصائر الدرجات: ص ۹۰ ح ۲.

۱- کافی: ج ۱ ص ۳۹۲ باب پاسخ به مردم پس از انجام مناسکشان که به سوی مردم بیایند و از معالم دینشان از او بپرسند و او ولایت و دوستی‌شان را بداند، ح ۱ و ۲ و ۳.

۲- حج: ۲۷.

نزد تو بیایند).

و نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ﴾^(۱)
(سپس پلیدی‌هایشان را از خود دور، و نذرهای خویش را ادا، و بر آن خانه‌ی کهن
طواف کنند).

«قضاء التفث» یعنی تطهیر و پاکیزه ساختن، که به حسب ظاهر عبارت از چیدن
ناخن و تراشیدن مو می‌باشد ولی در باطن و در حقیقت، مراد از آن دیدار با امام حجت
(علیه السلام) است و تراشیدن مو فقط به مثابه کنار گذاشتن و پیراسته شدن از تمام افکار و
تسلیم حجت (علیه السلام) بودن و فرمان‌برداری از ایشان می‌باشد.

کعبه نیز صرفاً به این جهت «بیت العتیق» نامیده شده است که هرکس دور آن
طواف کند، از گناه تقصیرش در حق امام مهدی (علیه السلام) حجت بر خلق، آزاد و رها
می‌شود. ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ حُرْمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ﴾^(۲) (همچنین هرکس حرام‌های
الهی را گرامی بدارد، برایش بهتر است) و ﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى
الْقُلُوبِ﴾^(۳) (آری، کسانی که شعایر خدا را بزرگ می‌شمارند کارشان نشان پرهیزگاری
دل‌هایشان است). حرام‌های خدا و شعائر خدا، همان حجت‌های خداوند سبحان و
متعال بر خلق می‌باشند.

پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (علیه السلام) در سوره‌ی شعرا: ﴿فَعَلَّتْهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ
الضَّالِّينَ﴾.

۱- حج: ۲۹.

۲- حج: ۳۰.

۳- حج: ۳۲.

در پاسخ پیشین فرمودید: (۱)

موسی علیه السلام از این بابت که کشتن قبطی کاری شیطانی بوده است عذر خواست بلکه وی تعمداً قبطی را کشت و این عملی صحیح بوده است.

اگر قتل قبطی به دست موسی علیه السلام کاری صحیح بوده است، پس این سخن او در سوره‌ی شعرا که گفت: ﴿قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ﴾^(۲) (گفت: آن وقت که چنان کردم، از خطاکاران بودم).

پاسخ:

در این جا مقصود موسی علیه السلام از گمراهی، انحراف از صراط مستقیم به دلیل عمل قتل قبطی نبوده بلکه آن گمراهی که موسی علیه السلام قصد بیان کردنش را داشته است، دارای دو بعد می‌باشد:

بعد نخست: موسی علیه السلام خودش را بابت باقی ماندنش در کاخ فرعون طاغوتِ ظالم، گمراه می‌دید و به همین دلیل در سوره‌ی قصص سخنی به این معنا گفت^(۳) که خدایا به پاس نعمتی که به من عطا فرمودی، هرگز پشتیبان و حامی گنهکاران نخواهم بود، هر چند با بودنم در قصر باعث شوم که سیاهی لشکر فرعون زیاد شود و با سکوت بر ستمگری، با او همکاری کرده باشم. با وجود این که بودن موسی علیه السلام در کاخ فرعون لعنت الله از ابتدا به دست موسی علیه السلام نبود ولی باقی ماندن حضور او در

۱- متشابهات: جلد ۱ پرسش ۲۲.

۲- شعرا: ۲۰.

۳- آیه‌ی ۱۷: ﴿قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيْرًا لِّلْمُجْرِمِيْنَ﴾ (گفت: ای پروردگار من، به پاس نعمتی که بر من عطا کردی هرگز پشتیبان گنهکاران نخواهم شد).

قصر فرعون به اختیار و اراده‌ی او بود و موسی (علیه السلام) می‌بایست در نهایت، تصمیم می‌گرفت که قصر فرعون را ترک گوید و از او لعنت الله براثت جوید.

بعد دوم: موسی (علیه السلام) می‌خواست به فرعون بگوید من قبضی ظالم را کستم در حالی که او از پلیس‌های فرعون لعنت الله بود و من بر حق هستم و کشتن او حق بود ولی تو مرا از گمراهان می‌دید؛ به عبارت دیگر موسی (علیه السلام) می‌خواست به فرعون نشان دهد که من در نظر تو از گمراهان هستم نه این که در حقیقت گمراه باشم، و حتی من در زمره‌ی هدایت شدگان می‌باشم و به همین دلیل از تو و ستم تو گریختم و خداوند مرا پاداش داد: ﴿فَقَرَّرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾^(۱) (و چون از شما ترسیدم، گریختم؛ ولی پروردگار من به من نبوت داد و مرا در شمار فرستادگان آورد).

پرشش ۴۲: القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾^(۲) (ما پیش از تو هیچ فرستاده یا پیامبری را نفرستادیم مگر آن که چون تمنای داشت شیطان در آرزوی چیزی افکند و خدا آن چه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد، سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است * چنین شود، تا آن چه شیطان در القا کردن برای کسانی که در قلب‌هایشان بیماری است و نیز

۱- شعرا: ۲۱.

۲- حج: ۵۲ و ۵۳.

سخت‌دلان، آزمایشی باشد، و ستم‌کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند).

معنای القا کردن شیطان در آرزوی پیامبر چیست؟

پاسخ:

هیچ فرستاده‌ای و یا هیچ پیامبری - و از اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت شده است «و لا محدث»^(۱) (و هیچ محدثی) در حالی که خودشان (علیهم‌السلام) محدث بودند- و آرزو و تمنایی - یعنی امید برای حاصل شدن خیری از امور خیر که خداوند حاصلش می‌کند حتی اگر پاره‌ای اوقات به صورت اجمالی باشد؛ به عبارت دیگر آرزوی او محقق شدن امر خداوند سبحان می‌باشد نه آن‌گونه که برخی مردم پنداشته‌اند میل و هوا و هوس خودشان- نداشت مگر ﴿الْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ﴾ (شیطان در آرزوی چیزی القا نمود)؛ یعنی پس از آن که فرستاده (چه پیامبر و چه محدث) شروع کرد به آشکار نمودن میل و آرزوی برای پیروانش، شیطان اقدام به القای باطل در

۱- همان‌طور که ائمه (علیهم‌السلام) قرائت فرموده‌اند. از حکم بن عتیبه روایت شده است: روزی بر علی بن الحسین (علیه‌السلام) وارد شدم. فرمود: «ای حکم! آیا تو آن آیه را می‌دانی که علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) با آن قاتل خود را می‌شناخت و امور مهمی را می‌فهمید که به مردم بازمی‌گفت؟» حکم گوید: با خود گفتم، چه خوب که رشته‌ای از علم علی بن الحسین (علیه‌السلام) به دستم افتاد. من هم به وسیله‌ی آن این امور مهم را می‌توانم بفهمم. گفتم: نه، به خدا سوگند نمی‌دانم. سپس گفتم: ای فرزند رسول خدا، از آن آیه به من خبر می‌دهید؟ فرمود: «به خدا آن آیه سخن خداوندی که ذکرش عزیز است می‌باشد» ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ﴾ (و لا محدث) (پیش از تو هیچ فرستاده و نه هیچ پیغمبری و نه محدثی نفرستادیم) و علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) محدث بود (از غیب درک حدیث می‌کرد). گفته می‌شود مردی به نام عبد الله بن زید برادر مادری علی (علیه‌السلام) بود به او گفت: سبحان الله، علی محدث بود؟ گویا منکر این معنی بود. امام باقر (علیه‌السلام) رو به ما کرد و فرمود: «آری به خدا سوگند، پسر مادر تو این را می‌داند». گوید: با این سخن آن مرد خاموش شد و امام فرمود: «این همان چیزی است که ابوالخطاب درباره‌اش هلاک و گمراه شد و فرق میان نبی و محدث را نفهمید». کافی:

سینه‌ی برخی از این مردم درباره‌ی این آرزویی که برای آنان یا برای برخی از آنها آشکار نموده است، می‌کند.

﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾ (خدا آن چه را که شیطان افکنده بود نسخ کرد): با فرستادن ملائکه‌ای در سینه‌ی برخی از این مؤمنان حق را القا می‌کردند؛ حقی که با القای شیطان در سینه‌های برخی، باطل پنداشته می‌شد.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ (سپس آیات خویش را استواری بخشید و خدا دانا و حکیم است): خداوند آیاتش را با افکندن طمأنینه و آرامش و وقار و یقین در قلب‌های مؤمنین محکم می‌فرماید پس از این که در قلب‌هایشان از جانب خود سبحان و متعالش این علم را القا نمود که آن چه شیطان در سینه‌ی برخی القا کرده است، حق نمی‌باشد بلکه حق آن چیزی است که فرستاده به سویش فرامی‌خواند. القای شیطان با وسوسه در قلب یا با نشان دادن چیزی خبیث در بیداری یا خواب صورت می‌پذیرد. شیطان به دوستان خود که نفس‌هایشان و حُبِ منیت و اظهار کردن و سروری و ریاست باطل و پیروی از هوای نفس بر ایشان مسلط شده است، القا می‌کند. ﴿هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ * تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ﴾^(۱) (آیا شما را آگاه کنم که شیاطین بر چه کسی نازل می‌شوند؟ * بر هر بسیار دروغ‌گوی گنهکار نازل می‌شوند * القا می‌کنند در حالی که بیشترشان دروغ‌گویانند).

نسخ کردن خداوند برای آن چه شیطان القا می‌نماید با ارسال ملائکه‌ای که حق را به اولیای الهی القا می‌کنند، و در قلب‌های مؤمنان سخن می‌گویند و حق را به آنها

می‌شناساند و آنچه آن‌ها، به صراط مستقیم هدایت می‌کند را در خواب یا بیداری به آن‌ها نشان می‌دهند، صورت می‌پذیرد. پیروی از فرستاده همان حق آشکار از جانب خداوند سبحان و متعال می‌باشد و کسانی که از القائنات شیطان پیروی می‌کنند - که آزمایشی برایشان می‌باشد- در گذشته هم مؤمن نبوده‌اند بلکه منافقانی بوده‌اند که در قلب‌هایشان مرضی بوده و قلب‌هایشان سخت و تاریک بوده است و در شک و تردید گرفتار بوده‌اند.

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ * وَلَيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مَرِيَّةٍ مِنْهُ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يُومِتُهُمْ * وَالْمَلِكُ يُومِتُهُمْ لَلَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ﴾^(۱) (و) ستم‌کاران در اختلافی بزرگ گرفتارند * و تا آنان که به ایشان علمی داده شده است بدانند که قرآن حقی از جانب پروردگار تو می‌باشد و به آن ایمان بیاورند و دل‌هایشان با آن آرام گیرد و خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به راه راست هدایت می‌کند * همواره کافران در آن شک می‌کنند تا آن‌گاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد یا به عذاب روز بد فرجام گرفتار آیند * فرمان‌روایی در آن روز از آن خداوند است. میانشان حکم می‌کند. پس کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند در بهشت‌های پر نعمتند).

منافقان و کفار تا آخرین لحظه در رسالت شک خواهند داشت ﴿حَتَّى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً﴾ (تا آن‌گاه که ناگهان آن ساعت فرا رسد) یعنی تا قیام قائم ﷺ ﴿أَوْ

يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمٍ عَقِيمٍ ﴿۴۳﴾ (یا به عذاب روز بدفرجام گرفتار آیند) یعنی نظیر و مانند ندارد و هیچ سالی از سال‌های پیشین چون آن، متولد نگشته است و آن، روز قیام قائم (علیه السلام) می‌باشد. در این روز سلطنت از آن خداوند است؛ چرا که زمامدار حاکم در این روز، امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد.

پرسش ۴۳: استعاده‌ی مریم (علیه السلام) در آیه‌ی: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ﴾ (از تو به خدای رحمان پناه می‌برم)

معنای استعاده‌ی مریم (علیه السلام) هنگامی که گفت: ﴿إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتَ تَقِيًّا﴾^(۱) (مریم گفت: از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر پرهیزگار نباشی) چیست؟

پاسخ:

یعنی به خدا پناه می‌برم از تو اگر پرهیزگار نبوده و یا نباشی، و «ان» در این جا نافی می‌باشد. استعاده یا پناه بردن به خداوند سبحان، در واقع پناه بردن به فرشتگان الهی که شیاطین را از بنی آدم دور می‌سازند می‌باشد و در این جایگاه، استعاده به خدا به معنی پناه بردن به فرشتگان خدا از فرشتگان خداوند سبحان و متعال معنایی ندارد. فقط استعاده به خدا و فرشتگان، از شیاطین لعنت الله معنا می‌دهد و استعاده به خدا از بنده‌ی متقی و صالح بی‌معنی است؛ چرا که او با تقوا و ترسش از خداوند، از شرّ ایمن شده است.

استعاده‌ی مریم (علیه السلام) نیز بر همین منوال بود؛ زیرا وی گمان می‌کرد کسی که به سراغش آمده در حالی که او مشغول عبادت بود. بنده‌ای صالح است؛ و گویی مریم (علیه السلام)

در همان حال که از هویت او سوال می‌کند، از او به خدا پناه می‌برد اگر فرد صالحی نباشد و او نیز چنین جوابش را می‌دهد: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا﴾^(۱) (گفت: من فقط فرستاده‌ی پروردگار تو هستم تا تو را پسری پاکیزه ببخشم).

پرسش ۴۴: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد!

از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است که اگر آن نصف جسدی که سینه در آن است پیدا شود، بر آن نماز خوانده می‌شود و اگر فقط سر جسد یافت شود، بر آن نماز خوانده نمی‌شود. علت چیست؟

پاسخ:

محل اتصال روح به جسم، سینه است و نماز بر آن می‌باشد نه بر سر. نماز بر میت فقط برای آرامش روح او می‌باشد و او آرام و اطمینان می‌یابد اگر از مؤمنین باشد. خدای تعالی در توصیف حال کافران می‌فرماید: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾^(۲) (خدا بر دل‌هایشان مهر نهاده است).

و حق تعالی در وصف حال منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا﴾^(۳) (در دل‌هایشان مرضی است و خدا نیز بر مرضشان بیفزوده است).

در حالی که خداوند خطاب به پیامبر اکرم حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: ﴿الْم

۱- مریم: ۱۹.

۲- بقره: ۷.

۳- بقره: ۱۰.

نَشْرَحَ لَكَ صَدْرَكَ ﴿١﴾ (آیا سینهات را برایت نگشودیم؟)، ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾ ﴿٢﴾ (گفت: ای پروردگار من! سینه‌ی مرا برایم گشاده گردان).

﴿رَبِّي إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ * وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ ﴿٣﴾ (من کیش و آیین مردمی را که به خدای یکتا ایمان ندارند و به روز قیامت کافرنند، ترک کرده‌ام * من پیرو کیش پدرانم، ابراهیم و اسحاق و یعقوب هستم و برای ما سزاوار نیست که هیچ چیز را شریک خدا قرار دهیم. این فضیلتی است که خدا بر ما و بر مردم دیگر ارزانی داشته است ولی بیشتر مردم ناسپاس‌اند).

پرسش ۴۵: معنای آیات ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

معنای سخن خداوند متعال در ابتدای سوره‌ی بقره چیست: ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ﴾
(الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند).

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿الْم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ

۱- شرح: ۱.

۲- طه: ۲۵.

۳- یوسف: ۳۷ و ۳۸.

مَشَابِهَات جلد دوم ۶۰

وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿۱﴾ (الف لام میم * این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است * آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند * ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آن‌ها همان رستگارانند).

اسم الله: همان شهر کمالاتی است که از حقیقت و هویت خدای سبحان - که کسی جز او سبحان و متعال آن را نمی‌داند - اشراق و تجلی یافته است. الرحمن الرحیم که در معنا با یکدیگر اتحاد دارند، نماد باب این شهر هستند. سایه‌ی این شهر در عالم ممکنات همان کسی است که در ذات او اشراق و در آن تجلی یافته است و او حضرت محمد ﷺ می‌باشد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (۲) (و تو بر خلقی عظیم هستی)؛ چرا که او به اخلاق خدا آراسته گردیده است و گرنه هیچ خلقی این شایستگی را ندارد که با صفت عظیم توصیف شود مگر اینکه تجلی و ظهوری از اخلاق خداوند تبارک و تعالی باشد، و این چنین است که حضرت محمد ﷺ شهر علم می‌شود.

دروازه‌ی این شهر علی (علیه السلام) است و هم‌چنین کسی که گوشتش با گوشت او و خونش با خون او آمیخته شده، یعنی فاطمه (علیها السلام). به این ترتیب علی (علیه السلام) تجلی الرحمن است و فاطمه (علیها السلام) تجلی الرحیم، و این دو با هم متحدند مانند اتحاد الرحمن

۱- بقره: ۱ تا ۵.

۲- قلم: ۴.

الرحیم و از هم جدایند مانند جدایی الرحمن الرحیم.

(ا ل م): امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید: (من، ح) (حم)ها هستم. من، قَسَم (ا ل م) هستم... من ترجمان (ص) هستم... من (ن و القلم) هستم.^(۱) این حروف همان اسامی اهل بیت (علیهم السلام) هستند. در اینجا «م» محمد، (ل) علی و (الف) فاطمه است. اگر تعداد حروف مقطعه را محاسبه کنیم خواهیم دید چهارده تا می شوند، به تعداد اهل بیت (علیهم السلام). (میم) ۱۷ بار، (لام) ۱۳ بار و (الف) نیز ۱۳ بار تکرار شده است.

قرآن از این حروف تألیف شده است و آن‌ها (علیهم السلام) همان قرآن می باشند^(۲) و همان طور که از ایشان (علیهم السلام) روایت شده، اسم اعظم از این حروف تشکیل شده است^(۳) و همان طور که از آن‌ها (علیهم السلام) روایت شده، آن‌ها اسم اعظم می باشند^(۴)، یعنی تجلی اسم

۱- شیعه و رجعت: ص ۱۵۰، خطبة البیان.

۲- سینه‌های پاک این بزرگواران (علیهم السلام) کتاب خدا و آیاتش را دربر گرفته‌اند تا آنجا که خزاین علم او در آسمان و زمینش شدند. از ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (به راستی خدا ما را آفرید و ما را به نیکویی صورت‌گیری کرد، و ما را در میان بندگان دیدگان خود ساخت و زبان گویای خویش در خلقتش نمود، و دست مهرورزی و رحمت که بر سر بندگانش گشود، ما را وجه خود معرفی کرد که از سوی آن به وی گرایند، و باب خود ساخت که بر او رهنما باشد و گنجینه‌دار خود در آسمان و زمینش مقرر فرمود. به برکت وجود ما، درختان میوه دهند و میوه‌ها برسند و نهرها روان باشند. به برکت ما باران فرو بارد و گیاه زمین بروید و به وسیله‌ی پرستش ما خداوند پرستیده شد و اگر ما نبودیم خداوند پرستیده نمی‌شد). کافی: ج ۱ ص ۱۴۴ ح ۵.

۳- از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (الم، حرفی از حروف اسم اعظم خداوند و در قرآن مقطع می باشند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) یا امام آن را تألیف می کند و اگر با آن دعا شود، اجابت خواهد شد). معانی الاخبار: ص ۲۳.

۴- از ایشان (علیهم السلام) روایت شده است که نزد آن‌ها از اسم اعظم وجود دارد که هر آن چه خداوند اجازه می دهد برای خلقی از خلقتش خارج شود از طریق آن انجام می گردد. از ابا جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (اسم اعظم خداوند هفتاد و سه حرف است که آصف یک حرف آن را می دانست و آن را به زبان آورد؛ پس، هر آن چه میان آصف و تخت بلقیس بود در کام زمین فرو رفت و آصف دست دراز کرد و تخت را برداشت و

اعظم و آنچه که ممکن است از اسم اعظم دانسته شود، یا می‌توان گفت اسم اعظم در عالم خلق (ممکنات).

همانطور که کتابت (نوشتن) عبارت است از در هم آمیختن این چهارده حرف نورانی با چهارده حرف ظلمانی دیگر، وجود مخلوق (ممکن) نیز از طریق اختلاط نور آن‌ها با ظلمات یا می‌توان گفت: تجلی انوار آن‌ها در ظلمات، تألیف و تکوین می‌یابد.

همانطور که آن‌ها ﷺ به مثابه تجلی نور خداوند سبحان و متعال در ظلمت

می‌باشند؛ منظورم ظلمت با قابلیت وجود می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: ﴿اللَّهُ نُورٌ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ

بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱﴾ (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی

است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آگینه‌ای و آن آگینه چون ستاره‌ای درخشنده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد،

سپس زمین به حال نخست برگشت و این همه در یک چشم بر هم زدن رخ داد. هفتاد و دو حرف از اسم اعظم نزد ما است و یک حرف نزد خداوند تبارک و تعالی می‌باشد و آن را به علم غیب خود ویژه گردانیده است و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم (و هیچ قدرت و توانی جز از خدای بلند مرتبه بزرگ نیست).»

کافی: ج ۱ ص ۳۳۹ ح ۱.

۱- نور: ۳۵.

زیرا بر هر چیزی آگاه است). آن‌ها (علیهم السلام) مثل نور خداوند هستند.^(۱)

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ﴾: (ذکر) اسم اشاره به دور است و در اینجا اشاره‌ای به حروف نزدیک «ا ل م» می‌باشد. دوری در اینجا دوری مکانی نیست بلکه دوری از نظر شأن و مقام می‌باشد. این نام‌های مبارک که خود کتاب خدا نیز می‌باشند، آن قدر رفیع الشأن و بلند مرتبه و والا مقام هستند که دست یافتنی نمی‌باشند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به این مضمون فرموده است: (ای علی! کسی خدا را شناخت جز من و تو، و مرا کسی شناخت جز خدا و تو، و تو را کسی شناخت جز خدا و من).^(۲)

(الکتاب): یعنی کتاب خدا که حاوی علم است؛ او حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) یا همان (میم) می‌باشد و او علی یا (لام) است و او فاطمه یا (الف) است.
محمد (صلی الله علیه و آله): کامل‌ترین کتاب و کتاب تامه است و شایسته است که کتاب خدا بر او اطلاق گردد. موجودات جملگی در صفحه‌ی وجود مبارکش مندرج و نگاشته شده‌است؛ همانند کلمات نگاشته شده در طومار.

۱- از ابا خالد کابلی نقل شده است: از ابا جعفر (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند عزوجل ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ (پس به خدا و پیامبرش و نوری که نازل کرده‌ایم ایمان بیاورید) پرسیدم. فرمود: (ای ابو خالد! به خدا سوگند مقصود از نور ائمه از خاندان محمد (علیهم السلام) است تا روز قیامت. به خدا سوگند آن‌ها نور خدا هستند که فرو فرستاده است و به خدا سوگند آنان نور خدا در آسمان‌ها و زمین هستند. به خدا ای ابا خالد! نور امام در دل مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشن‌تر است. به خدا آن‌ها دل مؤمنان را نورانی می‌کنند و خدای عزوجل نورشان را از هر که خواهد محجوب دارد تا دلشان تاریک گردد. به خدا ای ابا خالد! بنده‌ای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا این که خداوند دلش را پاک کند و خدا دل بنده‌ای را پاک نکند تا تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون با ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فرع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش گرداند). کافی: ج ۱ ص ۱۹۴ ح ۱ و آن گونه که نور خداوند به خودی خود نورانی می‌کند، آن‌ها (علیهم السلام) مثل نور او می‌باشند؛ چرا که با خداوند نور می‌دهد و نه به خودی خود ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِي﴾ (بسیار نزدیک است روغنش روشنی بخشد).

۲- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

او ﷺ در عالم خلق الف و یاء است، آغاز و سرانجام است و ظاهر و باطن. علی و فاطمه نیز اینچنین هستند؛ ولی آن حضرت ﷺ کتابی است بدون حجاب در حالی که این دو (علی و فاطمه) به وسیله‌ی آن حضرت ﷺ از ذات محبوب می‌باشند. پس او همان شهر است و این دو، دروازه‌ی پیش روی خلق هستند؛ از این دو گرفته می‌شود و از این دو بر خلق افزوده می‌گردد.

الرحمن، دروازه‌ی دیگر شهر و کتاب است که رو به روی ذات الهی می‌باشد. با این درب عظیم رحمت، عالم خلق یا طبق آن گونه که برخی نامیده‌اند، عالم امکان افتتاح شد و به برکت آن انسان و فرشتگان و جنیان خلق شدند و با آن علم می‌آموزند و با آن روزی داده می‌شوند و با آن امور تدبیر می‌شود که اگر به غیر او تدبیر شود عقوبت‌ها و مصیبت‌ها شدت می‌گیرد و کسی از این خلق خودخواه که از یاد پروردگارش غافل است بر این زمین باقی نمی‌ماند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ﴾^(۱) (خدای رحمان * قرآن را تعلیم داد * انسان را بیافرید * به او گفتن آموخت).

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ﴾^(۲) (در حالی که آن‌ها به رحمان کافر می‌شوند. بگو: او پروردگار من است خدایی جز او نیست بر او توکل کرده‌ام و توبه‌ی من به درگاه او است). بنابراین پروردگار محمد ﷺ و بخشاینده‌ی کمال به او، الرحمن است؛ به عبارت دیگر رحمن همان دروازه‌ی ذات است که از آن کمال بر محمد ﷺ افزوده

۱- الرحمن: ۱ تا ۴.

۲- رعد: ۳۰.

می‌شود.

و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى﴾^(۱) (بگو: چه الله را بخوانید چه رحمان را، هر کدام را که بخوانید، نام‌های نیکو از آن او است). اینکه این دو اسم را به به طور خاص نام برده، از آن رو است که فیض از این دو می‌باشد. اولی یعنی الله، جامع کمالات ذات و دومی باب و دروازه‌ی ذات می‌باشد.

از آنجا که ظهور ذات در عالم خلق، علی (علیه السلام) است، از گفتار آن حضرت (علیه السلام) در شگفت مباش که فرمود: (منم تقدیر کننده‌ی آسمان‌ها و روشنایی‌بخش ستارگان در آسمان‌ها، و هر آنچه بین آن‌ها است به اذن خداوند متعال و علت‌شان به قدرت او، و آن‌ها را رقصنده‌ها نامیدم و ساعت‌ها ملقب گردانیدم، و خورشید را خاموش کردم و آزاد و نورانی‌اش نمودم و دریاها را به قدرت خداوند به جریان افکندم و من، شایستگی همه‌ی این‌ها را دارم). این قدامه عرض کردم: ای امیر المؤمنین، اگر کلام را بر ما تمام نکنی خواهیم گفت خدایی نیست جز تو. امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: (ای ابن قدامه! از اینکه از آنچه شنیدی هلاک گردی در شگفت نشو، ما خود پرورش یافته هستیم نه پروراننده، ما با زنان ازدواج می‌کنیم، رحم‌ها ما را حمل می‌کند و پشت مردان ما را حمل کرده است. از علم پروردگاران، به ما علم آنچه بوده و آنچه هست و آنچه در آسمان‌ها و زمین‌ها هست داده شده است. ما تدبیر شده‌ایم و در این مورد، مخصوص می‌باشیم. ما همان عالم‌انیم).^(۲)

پس با علی (علیه السلام) عالم خلق (عالم امکان) تدبیر و اداره می‌شود. او تجلّی اسم

۱- اِسْرَاء: ۱۱۰.

۲- خطبه تطنجیه: الزام الناصب: ص ۲۱۴.

الرحمن است و او دروازه‌ای است که آنچه در شهر - حضرت محمد ﷺ است از آن به سوی دیگران خارج می‌گردد.

آنچه باقی مانده این است که به قرآن کریم می‌توان لفظ کتاب را اطلاق نمود. محمد و علی، هر دو قرآن ناطق‌اند^(۱) و قرآن کریم چیزی نیست جز تصویر دیگری از محمد ﷺ

﴿لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (شکی در آن نیست): (رَيْب) یعنی نگرانی و ترس نفس و ناآرام بودن آن، که از ملزومات شک می‌باشد و به همین دلیل بعضاً از شک به صورت استعاره مخصوصاً برای اشاره به شک عقایدی استفاده می‌شود؛ چرا که از ملزومات ناآرامی نفس و عدم اطمینان آن و ترسش از فرجام کار است.

اما معنایش: کسی که در پی حق است، در کتاب هیچ شک و تردیدی ندارد؛ یعنی در محمد، علی، فاطمه و ائمه (علیهم‌السلام) و قرآن. و اینکه در نفس کتاب هیچ تردیدی وجود ندارد؛ یعنی در نفس محمد ﷺ که نفس مطمئنه‌ی به یقین رسیده است و علی و فاطمه و ائمه (علیهم‌السلام) نیز چنین هستند.

هر دو معنا صحیح است و معنای دوم، معنای اول را نیز دربرمی‌گیرد؛ اما بیان این صفت و خصوصیت برای کتاب ضروری است؛^(۲) چرا که بیان می‌کند که هدایتی برای دیگران می‌باشد.

﴿هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ (هدایتی برای پرهیزگاران): از آنجا که کتاب که همان محمد

۱- امیر المؤمنین (علیه‌السلام) پیش از حکمیت در روز صفین می‌فرماید: (من قرآن ناطق هستم). منابع المودة: ج ۱ ص ۲۱۴ ح ۲۰. هم‌چنین می‌فرماید: (این قرآن، صامت است و من قرآن ناطق هستم). کاشف: ج ۱ ص ۹ و ۱۰.

۲- این‌که «کتابی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست».

ﷺ و ائمه (علیهم السلام) هستند به خدا و به رسالتی که مکلف به ادای آن هستند اطمینان دارند و به یقین رسیده‌اند، و از آنجا که هدایت کننده‌ای به سوی حق می‌باشند، پس برای دیگران هادی و هدایت و پرچمی هستند که با آن می‌توان راه را یافت. اما این دیگران چه کسانی هستند؟

آیا چون آن حضرت ﷺ نور و حق و یقین و تقوا است، برای همگان مایه‌ی هدایت می‌باشد؟ و آیا چون او پرچم برافراشته برای همگان است، همه را از مؤمن و فاسق و منافق... هدایت می‌کند؟ طبیعتاً خیر؛ چرا که لازمه‌ی هدایت به سوی حق، دو مورد است:

اول: برافراشتن پرچم هدایت و نور است که از آن درخواست روشنایی می‌شود و این هدایتگر هادی، پیامبر یا امام می‌باشد.

دوم: اینکه فطرت انسان پاک باشد تا با این نور هدایت شود و از آن روشنایی برگیرد. کسانی که فطرت خود را -که خداوند آن‌ها را بر این فطرت آفریده است- آلوده کرده‌اند چطور هدایت شوند؟! این عده حتی اگر به این نور ملحق شوند و به آن نزدیک گردند، این نزدیکی سودی به حالشان ندارد، چرا که بصیرتی ندارند و فرجام‌شان دوری است. پس بر این اساس، کتاب یا رسول یا امام، هدایتگری برای صاحبان یقین می‌باشد؛ چرا که تقوا از ملزومات یقین است.

سوالی در اینجا مطرح می‌شود؛ اینکه در زمان پیامبر خدا یعنی به هنگام بعثت آن حضرت، این متقین چه کسانی بودند؟ حال آنکه تقوا فقط پس از ایمان آوردن و حتی پس از درجه‌ی برتر آن یعنی حاصل شدن یقین، می‌آید. و چرا نگفته: هدایتی است برای اهل ایمان یا اهل یقین؟ علاوه بر این، محمد ﷺ و قرآن هدایتی برای همه‌ی مردم‌اند و دعوت اسلام، عام می‌باشد؛ پس معنای این تخصیص داشتن چیست؟

در ضمن آیا امکان دارد تقوا جامه‌ای حنفی، یهودی یا مسیحی به خود داشته باشد
پیش از اینکه به صفت تسلیم شدن و مسلمان بودن توصیف شود؟

پاسخ اینجا است: این متقین برخی از احناف، یهودیان و مسیحیان زمان پیامبر
ﷺ می‌باشند و برخی از معتقدان به این ادیان سه گانه به این ویژگی که نماز به پا
می‌داشتند و به فقرا زکات می‌دادند توصیف شده‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿فَإِنَّمَا
يَسْرَنَاهُ لِبَلْسَانِكَ لَتُنَبِّشَنَّ بِهِ الْمُتَّقِينَ﴾^(۱) (این قرآن را فقط به این منظور بر زبان تو آسان
کردیم تا پرهیزگاران را مزده دهی و ستیزه‌گران را برترسانی).

این آیات در بیان حال آن‌ها می‌فرماید که ایشان به آنچه پیش از پیامبر نازل شده
است ایمان آورده بودند؛ یعنی آن‌ها پیروان ادیان آسمانی می‌باشند. بنابراین متقین در
زمان امام مهدی علیه السلام برخی از مسلمین‌اند، و برای زمان ائمه علیهم السلام تا امام مهدی علیه السلام
نیز به همین صورت می‌باشد. از اینجا مشخص می‌شود که در زمان ما، به عنوان مثال
ایمان داشتن و حتی اهل یقین بودن به اهل بیت نبوت برای تضمین توفیق داشتن
انسان در پیروی از امام مهدی علیه السلام و همراهی با او در صف اول یا دوم کفایت
نمی‌کند - منظور من حضور در جمع سیصد و سیزده نفر یا ده‌ها هزار نفر است - بلکه
باید به شریعت اسلامی عمل کند، و حتی اخلاص داشتن در عمل برای وجه خدا تا
انسانی مسلمان، مؤمن و متقی باشد و امام مهدی علیه السلام هدایتی برای او و برادرانش
شود. پس این آیات وضعیت برگزیدگان و خاصان مؤمنین پس از آمدن هدایت و
کتاب در زمانشان می‌باشند و تمامی مؤمنان به فرستاده را در بر نمی‌گیرند.

﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿۱﴾ (آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند * و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند). ایمان، همان تصدیق است؛ اما منظور از (غیب) در اینجا چیست؟

چه بسا در مقام پاسخ، بسیار قلم‌فرسایی کنیم و باز هم غیب را به طور کامل موشکافی نکرده باشیم؛ اما به اختصار می‌گوییم: دو عالم ملکوت و عقل، غیب کوچک‌تر (اصغر) می‌باشند و دو عالم لاهوت - یا ذات و حقیقت - و کُنه، غیب بزرگ‌تر (اکبر).

ممکن است قسمتی از غیب اصغر برای برخی از طرف خداوند سبحان و متعال الهی کشف شود، همانطور که برای ابراهیم (علیه السلام) کشف شد ﴿لَنُرِيَهُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ (تا ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او بنمایانیم)، و حتی برای کسی که سیر کننده‌ی راه الهی است حتی اگر فرجام او انحراف باشد، مانند سامری: ﴿بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا﴾ (۲) (من چیزی دیدم که آن‌ها نمی‌دیدند) و مانند بلعم بن باعورا ﴿أَتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾ (۳) (آیات خویش را به او عطا کرده بودیم و او از آن علم عاری گشت) و روایت شده است که او زیر عرش را می‌دید. (۴)

۱- بقره: ۳ و ۴.

۲- طه: ۹۶.

۳- اعراف: ۱۷۵.

۴- از ابو الحسن امام رضا (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «به بلعم بن باعورا، اسم اعظم داده شد. با آن دعا می‌کرد و مستجاب می‌شد؛ اما به سمت فرعون تمایل پیدا کرد. وقتی فرعون به دنبال موسی و یارانش افتاد، فرعون به بلعم گفت: خدا را دعا کن تا موسی و یارانش محبوس شوند تا به آن‌ها برسیم. بلعم بن باعورا خرس را سوار شد تا به دنبال موسی برود. خرس از راه رفتن امتناع ورزید. شروع به شلاق زدنش نمود. خداوند عزوجل زبان خر را گشود و او گفت: وای بر تو! چرا مرا می‌زنی؟ می‌خواهی با تو بیایم تا پیامبر خدا و قوم

اما غیب اکبر (بزرگتر) به (غیب عظیم یا علی) و (غیب اعظم یا اعلی) تقسیم می‌شود و اینها همان چیزهایی هستند که در ذکر تسبیح نماز در رکوع و سجود گفته می‌شود.

چیزی از غیب عظیم کشف نگردیده است مگر برای نبی اکرم و از همین رو مورد خطاب قرار گرفته که او بر خُلُقِ عظیم است^(۱) و از آیات بزرگ پروردگارش را مشاهده نموده است.^(۲) پیش‌تر حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در خصوص کشف شدن حجاب به طور خاص برای رسول اعظم (صلی الله علیه و آله) بیان شد^(۳) و این همان حجابی است که برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) برداشته نشد. آن حضرت مطلبی به این مضمون فرموده است: (اگر پرده از برابرم برداشته شود، چیزی بر یقینم افزوده نگردد).^(۴)

و اما غیب اعلی یا اعظم، از همگان محجوب است و حجاب آن ذات یا اسماء الحسنی (نام‌های نیکوتر) می‌باشد.

مؤمنان را نفرین کنی؟! او را آن قدر کتک زد تا خر بمرد. آنگاه اسم اعظم از زبانش گرفته شد. این سخن خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿فَأَسْلَخَ مِنْهَا فَأَتَبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ﴾ (و او از آن علم عاری گشت و شیطان در پی‌اش افتاد و در زمره‌ی گمراهان درآمد * اگر خواسته بودیم به سبب آن علم که به او داده بودیم به آسمانش می‌بردیم، ولی او در زمین بماند و از پی هوای خویش رفت. مثل او چون مثل آن سگ است که اگر به او حمله کنی زبان از دهان بیرون آرد و اگر رهایش کنی باز هم زبان از دهان بیرون آرد) (و او مصداق همین مثل است). تفسیر قمی: ج ۱ ص ۲۴۸.

۱- اشاره به این سخن خداوند متعال ﴿وَإِن كَلَّمْنَا لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (و تو بر خُلُقِ عظیم هستی) (قلم: ۴).
 ۲- اشاره به این سخن خداوند متعال: ﴿لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى﴾ (هر آینه پاره‌ای از آیات بزرگ پروردگارش را بدید) (نجم: ۱۸).

۳- در پاسخ پرسش ۲۸ از همین کتاب.

۴- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۱ ص ۳۱۷.

از اینجا آشکار می‌گردد که ایمان به این عوالم یعنی ملکوت، عقل، ذات و حقیقت، همان ایمان به غیب است و این ایمان دارای درجاتی است که با این مثال آن را مختصراً شرح می‌دهم: فرض کنید یک آتش‌سوزی در پنج کیلومتری جایی که شما قرار دارید اتفاق افتاده است و شما به وسیله‌ی یکی از راه‌های زیر از آن مطلع شده‌ای:

۱- افراد مورد اعتماد و راست‌گو خبر آتش‌سوزی را برای شما آورده‌اند.

۲- شما خود به آنجا رفته و آتش‌سوزی را به چشم دیده‌ای.

۳- به آنجا رفته و آتش‌سوزی را دیده‌ای و دست خود را در آتش گذاشته‌ای و دستت سوخته است.

۴- در آتش بیفتی و بسوزی به طوری که خود، آتش شده، به جزئی از آن تبدیل شوی.

شاید انسان عجله کند و بگوید: علم حاصل از گواهی دادن پنجاه نفر انسان راست‌گویی که دروغ نمی‌گویند، همان علم حاصل از دیدن آتش با چشم است و این همان علم حاصل از دیدن آتش و سوختن دست می‌باشد.

این اشتباه است؛ چرا که علم نخست ممکن است نقض شود؛ مثلاً اگر پنجاه نفر راست‌گوی دیگر که دروغ‌گو نیستند به شما بگویند آتش‌سوزی رخ نداده است. علم دوم هم قابل نقض شدن است؛ مثلاً اگر شک کنی که این آتش‌سوزی، سحری است بزرگ مانند سحر جادوگران فرعون که دیدگان مردم را جادو کردند و آنان را ترسانیدند. سومی به دلیل وجود اثر آتش در دستت، ثابت شده و غیرقابل نقض شدن است و در این حالت قلب آرام و مطمئن خواهد بود.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ تُؤْمِنِ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيُطْمَئِنَّ قَلْبِي﴾^(۱) (آیا ایمان

نداری؟ گفت: بلی، ولی می‌خواهم دلم آرام گیرد). ابراهیم علیه السلام این درجه از ایمان را خواستار شده بود. بنابراین خداوند پس از آن فرمود: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^(۱) (به این ترتیب ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

اما مورد چهارم که از آن چنین تعبیر کردم که فرد در آتش می‌سوزد تا آنجا که به بخشی از آتش تبدیل می‌شود، این حادثه برای کسی محقق نشده است مگر برای محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ همان انسان. او تنها کسی است که حجاب برایش برداشته شد و به قاب قوسین یا نزدیک‌تر رسید و او صلی الله علیه و آله و سلم خود به حجاب ذات تبدیل شد، و کسی شد که غیب عظیم یا به عبارت دیگر ذات یا می‌توان گفت کمالات الهی که از آن به کلمه الله یاد می‌شود، برای او کشف گردید.

در حدیث از هشام بن حکم از ابو الحسن موسی علیه السلام روایت شده است: عرض کردم: به چه علت تکبیر در افتتاح تکبیرات هفت‌گانه بافضیلت‌تر است؟ و به چه علت در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته می‌شود؟ و به چه علت در سجده سبحان ربی الاعلی و بحمده گفته می‌شود؟ فرمود: (ای هشام! خداوند آسمان‌ها و زمین‌ها و حجاب‌ها را هر کدام هفت‌گانه خلق کرد، پس زمانی که نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را به معراج برد، و مانند دو سر انتهای کمان یا نزدیک‌تر نسبت به خداوند شد، یک حجاب از حجاب‌ها را برای حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برداشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک تکبیر گفت و کلمه‌هایی که در افتتاح گفته می‌شود را نیز بیان فرمود، و زمانی که دومین حجاب را برای آن بزرگوار برداشت، مجدداً تکبیر گفت، و پیوسته چنین کرد تا هفت حجاب

برداشته شد و هفت تکبیر گفت، و هنگامی که آنچه از عظمت خداوند دیده بود را یاد کرد، چهار ستون بدنش به لرزه افتاد، خم شد، دست بر زانو نهاد و گفت: سبحان ربی العظیم و بحمده. هنگامی که از حالت رکوع استوار شد و ایستاد، موضعی بالاتر از آن موضعی که دیده بود را دید، با صورت مبارکش به زمین رفت و گفت: سبحان ربی الأعلى و بحمده و هنگامی که این ذکر را هفت مرتبه را تکرار کرد، آن ترس و وحشت ساکن شد، و اینچنین به صورت سنت، جاری گشت.^(۱)

﴿وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ﴾^(۲) (و نماز را به پا می‌دارند، و از آنچه روزیشان داده‌ایم انفاق می‌کنند): اقامه‌ی نماز یعنی توجّه با نماز به سوی خدا، و با خشوع و حضور قلبی. انفاق هم در اینجا شامل زکات واجب و صدقه‌ی مستحبی است. چه بسا اشاره به این دو عبادت و چشم‌پوشی از غیر این دو، اشاره‌ای به فضیلت نماز و زکات باشد. احناف، حج می‌کردند و تلبیه آن‌ها شبیه به تلبیه امروزی مسلمانان بود؛^(۳) ولی حج آن‌ها از محتوایش که ولایت ولیّ خدا و حجّت او بر خلقش است، تهی بود. یهودیان و مسیحیان نیز روزه می‌گرفتند و خداوند داناتر است.

این توصیف متقین است، هر یک به فراخور حال خود. در زمان پیامبر، حنفی باتقوا نماز خودش و یهودی باتقوا نماز خودش و مسیحی باتقوا نیز نماز خودش را داشته است. شاید کسی اعتراض کند و بگوید: این ادیان در زمان پیامبر ﷺ، به لحاظ اعتقادی منحرف شده بوند، چه برسد به احکام شرعی و تفصیل عبادات. بنابراین این عبادات همان گونه که شخص آورنده‌شان آورده بوده است، نبوده‌اند؛ یعنی ابراهیم و

۱- عِلل الشرایع: ج ۲ ص ۳۳۲.

۲- بقره: ۳.

۳- سید (علیه السلام) برخی از این تلبیها را در کتاب «روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان جلد سوم» بیان فرموده‌اند.

موسی و عیسی (علیهم السلام)؟

می‌گوییم: با وجود تحریف، این متقین در تمام ادیان زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) موجود بوده‌اند. آن‌ها از این تحریف کناره گرفته بودند، همان طور که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق جدش عبدالمطلب چنین روایت شده است.^(۱) حداقل آن‌ها جانب احتیاط را رعایت می‌کردند و تندیس‌هایی که قریش بدعت گزارده بودند را مقدس نمی‌شمردند و بحیره و حام و سائبه را حرام نکردند و به نَسِء (جابه‌جا کردن ماه‌های حرام) روی نیاوردند و معتقد نبودند که عیسی (علیه السلام) اله است و چیزی را که خدا حلال کرده، حرام و چیزی را که خدا حرام کرده، حلال ننمودند.

اینها همان یاران محمد (صلی الله علیه و آله) هستند که در قرآن در آخر سوره‌ی فتح، مدح و ثنا شده‌اند.^(۲) برخی از ایشان به محض دیدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و برخی از آن‌ها به

۱ - از علی بن ابی طالب (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده است که در وصیتش به او فرموده است: (ای علی! عبدالمطلب پنج سنت در جاهلیت وضع نمود که خداوند آن‌ها را در اسلام رایج فرمود: حرام بودن زنان پدران بر فرزندان که خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿وَلَا تَنْكِحُوا مَا نَكَحَ آبَاؤُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (با زنانی که پدرانتان به عقد خویش در آورده‌اند زناشویی نکنید) و خمس گنجی که پیدا شود که خداوند آن را تأیید فرمود و نازل نمود: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ﴾ (بدانید که هر گاه چیزی به غنیمت گرفتید خمس آن از آن خداوند است) و هنگامی که چاه زمزم حفر گردید، آن را وقف آب دادن به حجاج نمود؛ پس خداوند عزوجل نازل فرمود: ﴿أَجَلَلْتُمْ سَقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ (آیا آب دادن به حاجیان و عمارت مسجدالحرام را با ایمان به خدا و روز قیامت و جهاد در راه خدا برابر می‌دانید؟) و سنت فدیهِ صد شتر در برابر قتل که خداوند عزوجل آن را در اسلام جاری نمود، و قریشان برای طواف تعدادی نداشتند که عبدالمطلب هفت طواف را تعیین نمود و خداوند نیز آن را در اسلام جاری ساخت. ای علی! عبدالمطلب با تیرهای قرعه (الزام) گوشت تقسیم نمی‌کرد و بت‌ها را نمی‌پرستید و از ذبح شده به دست

ناصبی، نمی‌خورد و می‌گفت: من بر دین پدرم، ابراهیم (علیه السلام) می‌باشم). خصال: ج ۱ ص ۱۵۰.

۲ - حق تعالی می‌فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ

محض شنیدن آیات قرآن ایمان آوردند و هنگامی که دانستند این حقی است از جانب پروردگارشان، دیدگان‌شان پر از اشک شد. این عده پیش از بعثت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) با خدای خود ارتباط داشته‌اند؛ بنابراین از او معجزه یا نشانه‌ای نخواستند، بلکه از پروردگارشان درخواست کردند که امر محمد (صلی الله علیه و آله) را به آن‌ها شناسانید و او نیز به آن‌ها شناسانید: ﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ * وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا أَمَّا بِهِنَّ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّآ كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ﴾^(۱) (کسانی که پیش از این کتاب، کتابشان داده بودیم، به آن ایمان می‌آورند * و چون بر آنان تلاوت شد، گفتند: به آن ایمان آوردیم، حقی است از جانب پروردگار ما و ما پیش از آن تسلیم بوده‌ایم). ایشان از هدایتی از جانب پروردگارشان برخوردار بودند و پروردگارشان با محمد (صلی الله علیه و آله) و قرآن بر هدایت‌شان افزود.

امروز مصیبت مسلمانان مثل زمان بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بازگشته است؛ انحراف در عقاید گروه‌های بزرگی از مسلمانان بسیار عمیق شده است. اما انحراف در احکام^(۲) که بی هیچ تردیدی می‌گوییم: همه‌ی گروه‌های مسلمانان بلا استثنا در آن گرفتار شده‌اند؛ و هر محقق آزاده‌ای که قیدهای تقلید کورکورانه را در هم شکسته و منیت هوا و

كَزَّرَعٍ أَخْرَجَ شَطَاهُ فَازَرَهُ فَاسْتَعْلَطَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سَوْقِهِ يُعْجَبُ الزُّرَّاعُ لَيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا﴾ (محمد پیامبر خدا، و کسانی که با او هستند بر کافران سختگیرند و با یکدیگر مهربان. آنان را بینی که رکوع می‌کنند، به سجده می‌آیند و جویای فضل و خوشنودی خدا هستند. نشان‌شان اثر سجده‌ای است که بر چهره‌ی آن‌ها است. این است وصفشان در تورات و در انجیل، که چون کشته‌ای هستند که جوانه بزند و آن جوانه محکم شود و بر پاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد، تا آنجا که کافران را به خشم آورد. خدا از میان آن‌ها کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند به آموزش و پاداشی بزرگ وعده داده است). فتح: ۲۹.

۱- قصص: ۵۲ و ۵۳.

۲- سید احمدالحسن (علیه السلام) برخی تفصیلات این مطلب را در کتاب گوساله بیان داشته‌اند.

هوس را لگد کوب کرده و علم را از اهلش یعنی پیامبر و اهل بیتش (علیهم السلام) گرفته است، این مطلب را هم صدا با من می‌گوید؛ کسی که از قرآن و احادیثی که از ایشان (صلی الله علیه و آله) وارد شده است پیشی نمی‌گیرد، در حالی که از پروردگارش و آنچه از قوه‌ی ناطقه به او داده است، یاری می‌گیرد؛ قوه‌ای که در حقیقت سایه‌ای از عقل است^(۱) در حالی که مردم آن را عقل می‌نامند، به جهت درک آن معانی که خداوند سبحان و معصومین (علیهم السلام) اراده کرده‌اند و اینکه از متشابه - که بسیار فراوان است - به شدت برحذر باشند تا مبدا امواج هوا و هوس و منیت و شیطان آن‌ها را دربرگیرد و شکار کند.

﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^(۲) (و آنان که به آنچه بر تو و بر پیامبران پیش از تو نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت یقین دارند): این توصیف که یعنی (به آنچه بر پیامبران پیش از تو نازل شده است، ایمان می‌آورند) تاکید دارد بر اینکه متقینی که محمد (صلی الله علیه و آله) آن‌ها را به عنوان پرچم و هادی برای‌شان نصب نموده - کسانی که برای ایمان آوردن به او شایستگی دارند - کسانی نیستند جز ایمان‌آوردگان به نبوت‌های پیشین از احناف و یهود و نصاری. قرآن آن‌ها را به آنچه بر پیامبر نازل شده است ایمان می‌آورند توصیف کرده است؛ چرا که سخن درباره‌ی وضعیت آن‌ها است و آن‌ها کتاب را مشاهده می‌کنند و برای آن‌ها حکم هدایت را دارد و آن‌ها نیز در وضعیت شروع به اسلام و ایمان آوردن به پیامبر هستند؛ پس ایشان در مسیر هدایت از جانب پروردگارشان می‌باشند و خداوند

۱- از این جهت که عقل کامل، فقط آن چیزی است که نزد معصوم می‌باشد و آنچه نزد سایر مردمان است جز سایه‌ای بیش نیست و از همین‌رو آن‌ها برای هدایت و رستگاری محتاج به معصومین می‌باشند که این مطلب در روایات بسیاری نقل شده است.

با حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) بر هدایت‌شان افزود.

اینان مصداق نخستین این آیه‌اند؛ در غیر این صورت این آیه با حیات قرآن که تمام زمان‌ها را شامل می‌شود تا آنگاه که قیامت برپا شود، زنده نخواهد بود.^(۱) به عنوان مثال در زمان ما ایمان به امام مهدی (علیه السلام) ایمان به چیزهایی است که بر پیامبر نازل شده و ایمان به عیسی و الیاس و خضر جزو ایمان به چیزهایی است که پیش از او نازل گشته‌اند. پس اینها (علیهم السلام) غیب ذکر شده در آیه‌ی پیشین و مصداق ﴿ما أنزل﴾ (آنچه نازل شده است) در این آیه می‌باشند.

﴿وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾ (و به آخرت یقین دارند): غالباً (یقین) از (مشاهده) می‌آید. اینها در حالی که در دنیا هستند، به خاطر مجاهده‌ی نفس و اطاعت از آفریدگارشان، چیزی از آخرت را مشاهده کرده‌اند، پس از آنکه پرده از جلوی‌شان کنار رفت؛ البته این پرده همانی نیست که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از آن یاد می‌کند و همان پرده‌ای نیست که برای کسی برداشته نشد جز برای پیامبر (صلی الله علیه و آله). حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾^(۲) (به این ترتیب ملکوت

۱- عیاشی از عبد الرحیم القصیر روایت کرد که روزی از روزها نزد ابی جعفر (علیه السلام) بودم پس فرمود: ای عبد الرحیم! گفتم: لیبک. ابی جعفر (علیه السلام) درباره سخن خدا ﴿أَنَا أَنْتَ مَنْذَرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (همانا تو ترساننده‌ای و برای هر قومی ترساننده‌ای ست) فرمود: آنگاه رسول الله (صلی الله علیه و آله) فرمود: (من ترساننده و علی، هادی است)، هادی امروز کیست؟ عبد الرحیم گفت: سکوتی طولانی کردم سپس سر را بلند کردم و عرض کردم: جانم فدایت! آن در میان شماسست که مرد به مرد آن را به وراثت بردید تا آنکه به تو رسید. پس تو که جانم فدایت باد! امروز هدایتگری. امام (علیه السلام) فرمود: ای عبد الرحیم! راست گفتم. همانا قرآن زنده‌ای است که نمی‌میرد و آیه زنده‌ای است که نمی‌میرد. پس اگر آیه‌ای در مورد قومی نازل شده باشد، با مرگ آنان، قرآن هم می‌میرد ولی آن در میان آیندگان جاری است همانگونه که خورشید و ماه در جریان است و قرآن، بر آخرین ما می‌گذرد، همانگونه که بر اولین ما گذشت. (تفسیر العیاشی ج ۲ ص ۲۰۳ و بحار الانوار ج ۳۵ ص ۴۰۳)

آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان دادیم تا از اهل یقین گردد).

امام متقین موقنین می‌فرماید: (و همواره چنین بوده و هست که خداوندی که بخشش‌هایش بی‌شمار است و نعمت‌هایش بسیار، در برهه‌هایی از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است، بندگانی داشته و دارد که در ضمیر آنان با ایشان راز می‌گوید و از راه عقل‌هایشان با آنان تکلم می‌کند. آنان چراغ هدایت را به نور بیداری گوش‌ها و دیده‌ها و دل‌ها برافروخته‌اند. آنان ایام خدا را به یاد مردمان می‌آورند و ایشان را از بزرگی و جلال او می‌ترسانند. همانند نشانه‌هایی که در بیابان‌های بی‌نشان برپا هستند. آن که راه میانه را پیش گیرد، بستایندش و به نجات مژده دهندش و آن که راه راست یا چپ را پیش گیرد، روش وی را زشت شمارند و از تباهی‌اش برحذر دارند و اینچنین، چراغ ظلمت‌ها بوده‌اند و راهنما در شب‌ها. و یاد خدا را مردمانی است که آن را جایگزین زندگی فانی کرده‌اند. نه بازرگانی سرگرمشان ساخته، و نه داد و ستدی یاد خدا را از دل آنان نینداخته است. روزهای زندگی را با آن می‌گذرانند. نهی و منع خدا را در آنچه حرام فرموده است به گوش بی‌خبران می‌خوانند. به داد فرمان می‌دهند و خود از روی داد کار می‌کنند و از کار زشت باز می‌دارند و خود از زشت‌کاری برکنارند. گویی دنیا را سپری کرده و به آخرت وارد شده‌اند و آنچه از پس دنیا است را دیده‌اند. گویی بر نهان برزخیان آگاهند که چه مدتی است در آن به سر می‌برند و قیامت وعده‌هایش را برای آنان محقق داشته است و آنان برای مردم دنیا پرده از آن برداشته‌اند. گویی می‌بینند آن را که مردم نمی‌بینند و می‌شنوند آن را که مردم نمی‌شنوند....^(۱)).

از اینجا روشن می‌گردد که این توصیف، به طور کلی ویژه‌ی ایمان آوردندگان به رسالت‌های آسمانی و به طور خاص به رسالت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) می‌باشد. تاریخ اسلام جز تعدادی اندک از اینها را به خود ندیده است و بیش‌تر آن‌ها همان سیصد و سیزده یار مهدی هستند، سپس صف دوم که همان ده هزار نفر یاران امام مهدی (علیه السلام) هستند می‌آیند.

﴿أُولَئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (ایشان از سوی پروردگارشان بر هدایتی هستند، و آن‌ها همان رستگارانند): این هدایت پیش از ایمان آوردن به رسالت جدید می‌باشد. آن‌ها از سوی پروردگارشان از هدایت یافته‌اند؛ زیرا او را اطاعت کرده‌اند. اینها اصحاب سرّ با خدای خویشند و آن‌ها را حالات مختلفی با خالقشان است. بنابراین همان طور که پیش‌تر اشاره کردم، به معجزه نیاز ندارند بلکه به مجرد دیدن پیامبر یا شنیدن چیزی از قرآن ایمان می‌آورند؛ چرا که آن‌ها از سوی پروردگارشان هدایت یافته‌اند و کسی که به آن‌ها فهماند که محمد (صلی الله علیه و آله) صادق است و فرستاده شده، همان خدایی است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را ارسال کرده است. از جمله‌ی این افراد از اصحاب محمد (صلی الله علیه و آله) می‌توان به سلمان فارسی که قبلاً نصرانی بود اشاره کرد. والحمد لله وحده (و ستایش تنها از آن خداوند است).

پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام): (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است).

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده است: (وَ كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ، لِشَهَادَةِ كُلِّ صِفَةٍ غَيْرِ الْمَوْصُوفِ....)^(۱) (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است؛ زیرا هر

صفتی نشان می‌دهد که غیر از موصوف است... در حالی که خداوند سبحان و متعال خود را در قرآن توصیف کرده است و می‌فرماید سمیع، بصیر، علیم، حکیم، قدیر... چطور ممکن است توحید مخالف چیزی باشد که در قرآن آمده است؟

پاسخ:

بین توصیف خداوند سبحان و متعال و آنچه قرآن آورده است و گفتار امیر المؤمنین (علیه السلام) در وصف مقام اختلاف و تضادی وجود ندارد. چرا که قرآن درباره‌ی ذات صحبت می‌کند و آن را توصیف می‌نماید؛ ذاتی که مدینه کمالات الهی و اسم جامع برای صفات کمال الهی هو (الله) می‌باشد و شناخت ذات تنها از طریق شناخت صفات امکان‌پذیر می‌باشد. امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: (توصیف شده از چیزی است که شبیه و نظیری ندارد).^(۱)

اما کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) در مرتبه‌ی اخلاص در توحید یعنی بالاترین درجات توحید می‌باشد که عبارت است از توجّه عبد به کُنه یا حقیقت، نه به ذات توصیف‌شده که توجّه به آن از طمع در به دست آوردن کمال یا برآوردن حاجت خالی نیست. ذات در واقع حجاب کُنه یا حقیقت و یا همان اسم اعظم اعظم می‌باشد و حقیقت، اسم اعظم اعظم اعظم است. توجّه به کُنه یا حقیقت - که اسمی که به آن دلالت می‌کند (هو) می‌باشد و در آن (هَاء) برای اشاره به ثابت بودن است و (واو) برای غایب بودن - از توجّه به هر صفت یا اسمی خالی است، و فقط توجّه به عبادت حقیقت خدای سبحان می‌باشد، بدون در نظر گرفتن اینکه او کریم، علیم، حکیم، قادر، سمیع یا بصیر است و این نهایت اخلاص در عبادت و توحید می‌باشد.

پرسش ۴۷: معنای آیات ﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا... قَتَلَ الْخَرَاصُونَ﴾.

در سوره‌ی ذاریات آمده است: ﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا * إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ * وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ * وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْحُبُوبِ * إِنَّكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلِفٍ * يُؤَفِّكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ * قَتَلَ الْخَرَاصُونَ﴾^(۱) (و سوگند به فرشتگانی که تقسیم کننده‌ی کارهایند * که آنچه شما را وعده می‌دهند راست است * و روز دین آمدنی است * و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است * که شما سخن گونه‌گون می‌گویید * از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته‌اند * مرگ باد بر آن دروغ‌گویان). معنای سخن حق تعالی در این آیات چیست؟

پاسخ:

﴿فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا﴾ (و سوگند به فرشتگانی که تقسیم کننده‌ی کارهایند): فرشتگان.

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ (که آنچه شما را وعده می‌دهند راست است): قیام قائم.

﴿وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ﴾ (و روز دین آمدنی است): قیامت صغری و حسابرسی امام

علیه السلام از مردم.

﴿وَالسَّمَاءَ ذَاتِ الْحُبُوبِ﴾ (و سوگند به آسمان که آراسته به ستارگان است): آسمان

دارای نظم و دقت و حرکت در مسیر مستقیم و صلاح ساکنان آن؛ که آنها یعنی فرشتگان در نهایت دقت کار می‌کنند و به هیچ وجه دچار اختلاف و اشتباه نمی‌شوند، و امر خداوند را با آیات و بینات از طریق رؤیت و کشف و آیات آسمانی و معجزات، ظاهر می‌گردانند.

﴿إِنكُمْ لَفِي قَوْلٍ مُّخْتَلَفٍ﴾ (که شما سخن گونه گونه می گوید): یعنی درباره‌ی قائم علیه السلام سخن گوناگون می گوید؛ گروهی می گویند همو است و گروهی می گویند او نیست و این آیه در سوره‌ی نبا نیز آمده است: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ * الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ﴾^(۱) (از چه چیز می پرسند؟ * از آن خبر بزرگ * که در آن اختلاف می کنند).

﴿يُؤْفِكُ عَنْهُ مَنْ أُفِكَ﴾ (از حق منصرف گردد آن که منصرفش خواسته اند): (افک) یعنی برگشتن کامل به عقب، و معنای این آیه چنین است: او از قائم برمی گردد و از او اعراض می کند و کسی که به عقب برگردد یعنی فطرتش بیمار شده باشد، از قائم پیروی نمی کند.

﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾ (مرگ باد بر دروغ گویان): یعنی هلاک شدند دروغ گویانی که بدون اینکه به چیزی علم و احاطه پیدا کنند، دروغ گفتند؛ اینها کسانی هستند که قائم علیه السلام را دروغ می شمارند، بدون اینکه به امر آن حضرت و یا به آنچه از ایشان صادر می شود، علم و احاطه‌ای داشته باشند؛ چرا که قیام قائم به طور بنیادین با هوس‌ها و توجهات دنیوی آن‌ها و جاه‌طلبی‌های آن‌ها برای ریاست باطل دینی، در تعارض می باشد.

پرسش ۴۸: معنای آیه‌ی ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...﴾ (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد...)،

در آیه‌ی ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾^(۲)

۱- نبا: ۱ تا ۳.

۲- یس: ۲۰.

(مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد و گفت: ای قوم من! از این فرستادگان پیروی کنید) از سوره‌ی یس، این مرد که از دورترین جای شهر دوان دوان آمد کیست؟

پاسخ:

امام حسین (علیه السلام) عنوان مصداق برتر و والاتر این آیه، می باشد، و ﴿أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾ (دو تن را به سویشان فرستادیم) محمد ﷺ و علی (علیه السلام) وصی او هستند. ﴿وَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾^(۱) (با سومی نیروشان دادیم) یعنی حسن (علیه السلام). ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى﴾ (مردی از دوردست شهر دوان دوان آمد) یعنی حسین (علیه السلام) که او را کشتند و مثله کردند؛ پس ﴿قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾^(۲) (گفت: ای کاش قوم من می دانستند * که پروردگار من مرا بپامرزید و در زمهری گرمی شدگان درآورد) و طبیعتاً حبیب نجار از مصادیق نخستین این آیه می باشد ولی آیه درباره‌ی حسین (علیه السلام) نازل شده است و به او اشاره و نظر دارد. امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) اینگونه مرا باخبر ساخت.

پرسش ۴۹: معنای آیهی ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾

در سوره‌ی نور در آیهی ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيَذَكَرَ

۱- یس: ۱۴.

۲- یس: ۲۶ و ۲۷.

فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١﴾ (خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. مثل نور او چون چراغدانی است که در آن، چراغی باشد، آن چراغ درون آبگینه‌ای و آن آبگینه چون ستاره‌ای درخشنده از روغن درخت پر برکت زیتون که نه خاوری است و نه باختری افروخته باشد، روغنش روشنی بخشد هر چند آتش به آن نرسیده باشد، نوری افزون بر نور دیگر خدا هر کس را که بخواهد به آن نور راه می‌نماید و برای مردم مثل‌ها می‌آورد، زیرا بر هر چیزی آگاه است * در خانه‌هایی که خدا رخصت داد که منزلشان رفعت یابد و نامش در آنجا یاد شود و او را هر بامداد و شبانگاه تسبیحش گویند). معنای فرموده‌ی خداوند در این آیه چیست؟

پاسخ:

﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾: یعنی آسمان‌ها و زمین که همان کتاب خداوند سبحان و متعال و همان محمد ﷺ می‌باشد، تجلی خداوند سبحان و ظهور او در خلق می‌باشد، یا تجلی نور حقیقت و کُنه در خلق، یا تجلی صفات کمال الهی در خلق و همه‌ی اینها تعبیرهای یکسانی هستند.

﴿مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾: محمد ﷺ و به خصوص سینه‌ی آن حضرت.

﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾: علم محمد ﷺ که از او صادر می‌شود، پس از آنکه خداوند بر او

افاضه فرمود.

﴿الْمِصْبَاحُ﴾: علی ﷺ وصی آن حضرت و ابلاغ کننده از سوی او و به نام او.

﴿فِي زُجَاجَةٍ﴾: فاطمه ﷺ.

﴿الزُّجَاجَةُ﴾: حسن و حسین ﷺ.

و اینها پنج تن اصحاب کساء هستند که با هم متداخل و آمیخته‌اند، و هم‌چنین به (زجاجه و الزجاجه)، (مصباح و المصباح) توجه نمایید.

﴿كَانَهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾: قائم (علیه السلام) که ستاره‌ای درخشان است. (۱)

﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾: درختی است در وسط بهشت که درخت علم محمد و آل محمد (علیهم السلام) است و خداوند آدم (علیه السلام) را از خوردن از آن نهی نمود.

﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ﴾: زیرا اینها کلمات خداوند سبحان و همان قرآن می‌باشند، و این روغن همان مدد الهی و همان قرآن است.

﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾: امامی است پس از امام، و آن‌ها عبارتند از علی بن الحسین (علیه السلام) و محمد بن علی (علیه السلام) و جعفر بن محمد (علیه السلام) و موسی بن جعفر (علیه السلام) و علی بن موسی (علیه السلام) و محمد بن علی (علیه السلام) و علی بن محمد (علیه السلام) و الحسن بن محمد (علیه السلام) و الحسن المهدی (علیه السلام).

﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾: نور خداوند قائم (علیه السلام) است؛ پس هر کس که بخواهد هدایت شود، خداوند نیز خواهان هدایت او می‌شود و او را بر نصرت آن

۱- از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: (رسول خدا ﷺ فرمود: هنگامی که به آسمان برده شدم پروردگارم به من وحی فرمود: ای محمد! بر زمین نظر افکندم و تو را برگزیدم و تو را نبی قرار دادم و اسمی از اسم خودم برایت مشتق نمودم؛ پس من محمود هستم و تو محمد. سپس دوباره به زمین نظر افکندم و علی را برگزیدم و او را وصی، جانشین، همسر دختری و پدر فرزندان قرار دادم و اسمی از اسمی خودم را برایش مشتق نمودم.... ای محمد آیا می‌خواهی آن‌ها را ببینی؟ گفتم: بله پروردگارم. پروردگار عزوجل فرمود: سر بلند کن. سر بلند کردم و ناگاه انوار علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و محمد بن الحسن قائم را دیدم که در وسط آن‌ها مانند ستاره‌ی درخشان بود.....). کمال الدین و تمام النعمه: ص ۲۵۲.

حضرت علیه السلام هدایت می فرماید.

پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می کند؟

صاحبان علم می گویند اگر قائم علیه السلام خروج کند با علم اصول و فقه با حوزه احتجاج می کند برخلاف شما که ادعا می کنید احتجاج با عقاید خواهد بود و شما می گویند اگر من از پیش شما بروم پدرم امام مهدی علیه السلام با شمشیر خواهد آمد و دیگر احتجاجی در کار نخواهد بود. می خواهیم پاسخ شما را به عنوان فرستاده‌ی امام مهدی علیه السلام بدانیم؟

پاسخ:

اصول فقه^(۱) را مردم برای به دست آوردن احکام فقهی از روی ظن و گمان هنگام غیبت امام معصوم یا جانشین بی واسطه‌ی ایشان وضع کرده‌اند. اگر امام معصوم علیه السلام یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب مخصوص او حاضر باشد نیاز به این علم منتفی خواهد شد و همه اهل سنت و شیعیان بر این مقوله اتفاق نظر دارند. حتی فقهای سنی هم جایز بودن اجتهاد با وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و در حضور او را رد می کنند به جز عده‌ی اندکی، آن هم با بعضی شرایط خاص که به گفتار و عقیده‌ی آنها کسی عمل نمی کند. اما فقهای شیعه بر عدم جایز بودن اجتهاد با وجود و حضور امام معصوم علیه السلام یا نماینده‌ی ایشان مانند نایب خاص او، هم عقیده و متفق القول هستند. حال که چنین است چه معنایی برای احتجاج امام علیه السلام یا کسی که امام علیه السلام ارسالش می کند براساس اصول فقه باقی می ماند؟!

۱- اصول فقه را سید احمد الحسن علیه السلام با بیانی ساده در کتاب گوساله توضیح داده‌اند.

از طرفی عقیده، همان اصل و اساسی است که بر آن شریعت بنا می‌شود و همه‌ی انبیا و فرستادگان (علیهم‌السلام) رسالت خود را پیش از تشریح، با عقیده شروع کرده‌اند. حضرت موسی (علیه السلام) در قرآنی که در درستی صادر شدنش از جانب خداوند سبحان و متعال هیچ مسلمانی اختلافی ندارد، در مدت زمانی بعد از مرحله‌ی عبور کردن از اقیانوس که مدت کمی هم نبود، تشریح را آورد؛ یعنی وی قبل از اینکه اصلاح شریعت آن‌ها را آغاز کند مدت زیادی در اصلاح اعتقادات قوم خود صرف نمود.

بنابراین عقیده اصل است و تشریح فرع؛ در حالی که خود آن‌ها نیز می‌گویند: اصول دین و فروع دین. حال کدام اولی است که به آن احتجاج کنند: اصل یا فرع؟

پرسش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (من در زمین جانشینی قرار می‌دهم) و فرشتگان گفتند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ﴾^(۱) (آیا کسی را قرار می‌دهی که در آنجا فساد کند و خون‌ها بریزد و حال آنکه ما به ستایش تو تسبیح می‌گوییم؟). فرشتگان پیش از آنکه آدم بر زمین خلق شود، از کجا دانستند انسان فساد می‌کند و خون‌ها می‌ریزد؟

پاسخ:

پیش از آفرینش آدم (علیه السلام) بر روی زمین خلقی وجود داشت که فساد و خونریزی را در میان خود منتشر کردند و خداوند به خاطر گناهان‌شان آن‌ها را هلاک نمود.^(۲)

۱- بقره: ۳۰.

۲- امام باقر (علیه السلام) از پدران‌ش از امیرالمؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است که فرمود: (وقتی خداوند اراده کرد آدم را با قدرتش خلق کند و این بعد از آن بود که از خلقت جن و انس بر روی زمین هفت هزار سال گذشته

فرشتگان گمان بردند که مخلوق جدید که آدم (علیه السلام) و نسل او هستند۔ هم همان کارها را از سر می گیرند و به نشر فساد و خونریزی می پردازند، ولی آن ها نمی دانستند که پس از قیام قائم (علیه السلام) دولت عدل و توحید الهی بر روی زمین بر پا و صلح و دوستی بین مردم فراگیر خواهد شد.

پرسش ۵۲: معنای آیهی ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...﴾

بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى

الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^(۱) (اما ستمکاران آن سخن را به گونه ای دیگر کردند و بر آنان به جزای عصیانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود

بود، حجاب آسمان ها را برداشت و به ملائکه امر فرمود که به اهل زمین از جن و نسناس نظر افکنند. چون آن چه از گناهان و ریختن خون ها و فساد در زمین برخلاف حق را انجام می دادند، مشاهده کردند، بر آن ها بسیار گران آمد و به خاطر خداوند متعال خشمگین شدند و بر اهل زمین تاسف خوردند و گفتند: پروردگارا! تو عزیز قادر عظیم الشان هستی و این خلق تو ذلیل حقیر تو است که در نعمت تو غوطه ور است و از عافیت بهره مند و در قبضه ی تو می باشد، با این گناهان، معصیت تو را می کند و در زمین فساد می کند و تو خشمگین نمی شوی و انتقامت را نمی گیری، در حالی که می بینی و می شنوی؟! این موضوع بر ما عظیم و گران است و به خاطر تو بزرگتر نیز می باشد. خداوند جل جلاله فرمود: من جانشین و خلیفه ای بر زمین قرار می دهم که حجت من بر خلقم در زمین باشد. ملائکه گفتند: آیا کسی را قرار می دهی که در آن فساد کند همان طور که اینان فساد کردند، و خون ها بریزد همان طور که اینان چنین کردند و به یکدیگر حسادت ورزند و کینه جویی کنند؟! این جانشین را از بین ما برگزین که ما حسادت نمی ورزیم و کینه جویی نمی کنیم و خون ریزی نمی کنیم در حالی که حمد تو را تسبیح می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم. خداوند تبارک و تعالی فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید. من اراده کرده ام خلقی با قدرتم بیافرینم و از نسل او انبیا و فرستادگان و بندگان صالح خداوند و ائمه ی هدایتگر برگزینم و آن ها را جانشینانم در زمین قرار دهم که آن ها را به اطاعت من هدایت کنند و از معصیت و نافرمانی ام بازدارند و آنان را حجت خودم بر ایشان از نظر بشارت و انذار قرار دهم...». تفسیر قمی: ج ۱ ص ۳۶.

آوردیم) و خداوند می‌فرماید: ﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ﴾^(۱) (از میان آنان، آن گروه که بر خود ستم کرده بودند سخنی را که به آن‌ها گفته شده بود، به گونه‌ای دیگر کردند. پس به کیفر ستمی که می‌کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم).

چرا خداوند در آیه‌ی اول می‌فرماید ﴿فَأَنْزَلْنَا﴾ و در دومی ﴿فَأَرْسَلْنَا﴾؟ فرق میان این دو چیست؟ و نیز حق تعالی در آیه‌ی اول ﴿يَقْسُقُونَ﴾ می‌گوید و در دومی ﴿يَظْلِمُونَ﴾. بین این دو چه تفاوتی وجود دارد؟

پاسخ:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنبِيَاءَ وَجَعَلَكُم مَّلُوكًا وَأَتَاكُم مَّا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُم غَالِبُونَ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَن نَّدْخُلُهَا أَبَدًا مَّا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * قَالَ فَانهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾^(۲) (و چون موسی به قوم خود گفت: ای قوم من، نعمتی را که خدا بر شما ارزانی داشته است یاد کنید، که از میان شما پیامبران برگزید و شما را پادشاهانی قرار داد و به شما چیزهایی عنایت کرد

۱- اعراف: ۱۶۲.

۲- مائده: ۲۰ تا ۲۶.

که به هیچ یک از مردم جهان عنایت نکرده است * ای قوم من، به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است داخل شوید و باز پس مگردید که زیان دیده بازمی گردید * گفتند: ای موسی، در آنجا مردمی جبارند و ما به آن سرزمین درنیاییم تا آنگاه که آن جباران بیرون شوند، اگر آنان از آن سرزمین بیرون شوند به آن داخل شویم * دو مرد از آنان که پرهیزگاری پیشه داشتند و خدا نعمتشان عطا کرده بود گفتند: از این دروازه بر آنان داخل شوید، و چون به شهر درآمدید شما پیروز خواهید شد و بر خدا توکل کنید، اگر از مؤمنان هستید * گفتند: ای موسی، تا وقتی که جباران در آنجا پدید آیند هرگز به آن شهر داخل نخواهیم شد. ما اینجا می‌نشینیم، تو و پروردگارت بروید و با آنها نبرد کنید * گفت: ای پروردگار من، من تنها مالک نفس خویش و برادرم هستم. میان من و این مردم نافرمان جدایی بینداز. * خدا گفت: ورود به آن سرزمین به مدت چهل سال بر ایشان حرام شد و در آن بیابان سرگردان خواهند ماند، پس برای این نافرمانان اندوهگین مباش).

این آیات دلیل این ابتلا یا عذاب می‌باشد را فسوق قوم و عدم پیروی آنها از اوامر الهی است که موسی (علیه السلام) آنها را به آنها امر می‌نمود بیان می‌کند. حقیقت آن است که منشأ این نافرمانی فقط از شک و تردیدی ناشی می‌شد که در وجودشان به پیامبر بودن حضرت موسی (علیه السلام) داشتند و نیز تردید به اینکه وی جانشین خدا بر زمینش است و فرمان برداری از او واجب این شک و تردید در سرگردانی آنها بارها نمود پیدا کرد، آنگاه که به موسی (علیه السلام) اعتراض کردند و به رهبری او یا به رهبری برادرش هارون (علیه السلام) بر آنها، کفر ورزیدند. این کفر به جانشین خدا بر زمینش، ظلم محسوب می‌شود و ظلم بر خودشان می‌باشد؛ چرا که وقتی آنها اقرار نمی‌کنند که زمامداری از آن خداوند است، و این خداوند است که جانشینش در زمین را تعیین می‌کند و اطاعت

آن‌ها از خلیفه‌اش (علیه السلام) واجب می‌باشد چرا که اطاعت از او اطاعت از خداوند است. و پادشاهی او (علیه السلام) را قبول نمی‌کنند -چرا که پادشاهی او همان پادشاهی خداوند سبحان و متعال است- زیان کار اول و آخر در دنیا و آخرت، خود آن‌هایند و در نتیجه، ظلم به جانشین خدا در زمین همان عدم پذیرش ولایت الهی او می‌باشد.

اما (فسق) (نافرمانی): عبارت است از عصیان بر خلیفه‌ی خدا در زمینش و نپذیرفتن فرمان‌های الهی.

(انزال عذاب): یعنی افکندن و قرار دادن عذاب بر قوم.

اما (ارسال عذاب): یعنی فرستادن آن به دست ملائکه و هنگامی که امر الهی می‌رسد عذاب را نازل می‌کنند و بر قوم فرود می‌آورند. پس عذاب ارسال شده عذابی سایه‌افکنده بر مردم است که هر لحظه ممکن است بر آنان واقع گردد و ممکن است زمانی یا در زمان دیگری بر آن‌ها جاری شود. همان گونه که در زمان سرگردانی برای بنی اسرائیل حاصل شد و هرگاه موسی (علیه السلام) را آزار می‌دادند و ولایت او بر خودشان و جانشین خداوند بودنش در زمینش را رد می‌کردند، عذاب و هلاکت بر آن‌ها واقع می‌شد. معانی دیگری نیز برای انزال عذاب و ارسال عذاب وجود دارد که به این دو آیه مربوط نمی‌شود و نیازی به مطرح کردن آن‌ها نمی‌باشد؛ اما در خصوص معنی این دو آیه:

۱- ﴿فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾ (و بر آنان به جزای عصیانی که کرده بودند عذابی آسمانی فرود آوردیم): یعنی آن‌ها را عذاب کردیم. (آنزلنا) یعنی عذاب را بر آن‌ها فرود آوردیم، و اینها کسانی بودند که به اولیای خداوند موسی و هارون (علیهم السلام) و در اصل به محمد و آل محمد (علیهم السلام) که اصل ولایت

الهی‌اند، ستم روا داشته بودند.^(۱)

علت نازل شدن این عذاب، نافرمانی و تمرد آن‌ها بر اوامر الهی خدا در زمینش همراه با شک یا کفر بسیاری از آن‌ها به نبوت و خلافت موسی (علیه السلام) بود.

۲- ﴿فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلُمُونَ﴾ (پس به کیفر ستمی که

می‌کردند بر ایشان از آسمان عذاب فرستادیم): یعنی به جهت نفاق آن‌ها و عدم ایمان راستین، فرشتگانی را فرستادیم که عذاب را بر بالای سرهایشان حمل می‌کردند. آن‌ها به اولیای الهی و جانشین او بر زمینش (علیه السلام) ستم روا داشتند و گرنه با توجه به سنت‌های خداوند سبحان و متعال، فسق (نافرمانی) تنها و معصیت تنها در کنار پذیرفتن اولیای خدا و جانشینان او بر زمینش موجب ارسال عذاب نمی‌شود، چه برسد به نازل شدن آن. بر امت‌های متمرّد از فرمان خداوند سبحان و منحرف از صراط مستقیم عذابی واقع نمی‌شود مگر پس از فرستاده شدن فرستاده^(۲) و تکذیب و مسخره

۱- داوود رقی می‌گوید: از ابو عبدالله (علیه السلام) پرسیدم ... تا این که فرمود: (...هنگامی که خداوند عزوجل اراده فرمود خلق را خلق نماید، آن‌ها را خلق کرد و در پیش‌گاهش منتشر نمود. سپس به آن‌ها فرمود: پروردگارتان کیست؟ اولین کسی که زبان گشود رسول خدا بود (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین و ائمه که صلوات خداوند بر همه‌شان باد، بودند که گفتند: تو پروردگار ما هستی. پس علم و دین را بر ایشان حمل نمود. سپس به ملائکه فرمود: اینان حاملان دین من و علم من و امینانم در خلقم هستند و آن‌ها مسؤول می‌باشند. سپس به بنی آدم فرمود: به ربوبیت خداوند و هم‌چنین به این افراد به جهت اطاعت و ولایت اقرار کنید. گفتند: آری پروردگار ما، اقرار و اعتراف نمودیم. سپس خداوند جل جلاله به ملائکه فرمود: گواه باشید. ملائکه گفتند: ما شاهدیم که فردا نگویند ما از این موضوع بی‌خبر بودیم یا بگویند جز این نیست که پدران ما پیش از این مشرک بودند و ما نسل بعد از آن‌ها هستیم؛ آیا ما را به خاطر آن‌چه باطلین انجام داده‌اند، هلاک می‌کنی؟! ای داوود! انبیا در میثاق بر آن‌ها تاکید شده است). کافی: ج ۱ ص ۱۳۳ و ۱۳۴ ح ۷.

۲- خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾ (و ما هیچ قومی را عذاب نمی‌کنیم تا آن‌گاه که برایشان فرستاده‌ای بفرستیم) (اسراء: ۱۵).

کردن او. ولایت ولیّ خداوند سبحان، حسنه‌ای است که هیچ سیئه‌ای به همراه آن آسیب نمی‌رساند و دشمنی با ولیّ خداوند سبحان و جانشینش در زمینش، گناهی است که هیچ حسنه‌ای به همراه آن سودمند نمی‌باشد.^(۱)

از این دو آیه می‌فهمیم که اگر امتّ از ولیّ خدا و خلیفه‌ی او در زمینش روی برگرداند، خدای سبحان عذاب را می‌فرستد. سپس اگر آن‌ها بر نافرمانی و تمردشان بر اوامر الهی که به آن‌ها ابلاغ می‌شود اصرار ورزند، این عذاب بر آن‌ها فرود می‌آید، و چه بسا پس از آنکه به ولیّ خدا ستم روا داشتند و از پیروی امر خداوند سبحان سربرداشتند، اگر سخن خداوند بر آنان محقق شود، عذاب ارسال شود و بلافاصله بر آن‌ها فرود آید. والحمد لله وحده.

پرشش ۵۳: معنای آیه‌ی ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ (و گمراهان از پی شاعران می‌روند).

۱- از همین‌رو از ابن مسعود روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (ای علی بیه عنوان سرور اولیای خداوند و جانشینانش در زمینش، وگرنه آن‌چه ایشان ﷺ فرموده است در تمام اوصیا پس از او و تمام جانشینان خدا در زمینش، جریان دارد- اگر بنده‌ای خدا را به مدت عمر نوح که در میان قومش قیام کرد به عبادت خدا بپردازد، و به مقدار کوه احد طلا داشته باشد و در راه خدا انفاق کند، و بر فرض به قدری عمر کند تا بتواند با پای پیاده هزار سال حج به جا آورد، و بعد بین صفا و مروه کشته شود، اما ولایت تو را قبول نداشته باشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و داخل آن نمی‌شود. ای علی! آیا نمی‌دانی که محبت تو حسنه‌ای است که هیچ گناهی به همراه آن ضرر نمی‌رساند و کینه و دشمنی با تو گناهی است که هیچ طاعتی همراه با آن نفع نمی‌رساند. ای علی! اگر بر منافق دُرّ و مروارید بخشش کنی، تو را دوست نخواهد داشت و اگر بینی مؤمن را بشکنی هرگز با تو دشمن نشود؛ چرا که محبت تو ایمان و دشمنی با تو نفاق است، و تو را دوست ندارد مگر مؤمن پرهیزگار و تو را دشمن نخواهد داشت مگر منافق بدبخت). بحار الانوار: ج ۳۹ ص ۲۸۰؛ روایت شده از بشارت المصطفی: ص ۱۱۴.

معنای این سخن خداوند متعال چیست: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾^(۱) (و شاعران که گمراهان از پی‌شان می‌روند * آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟ * و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟).

پاسخ:

این گمراهان، همان گمراهانِ آیهی ﴿فَكَبِّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ﴾^(۲) (پس آن‌ها و گمراهان در آن (آتش) افکنده شوند) می‌باشند. امام صادق علیه السلام درباره‌ی این آیه فرموده است: «درباره‌ی قومی نازل شده است که عدلی را توصیف می‌کنند سپس با آن مخالفت نموده به غیر آن بگرایند».^(۳)

این گمراهان یا پیروان کسانی که از امامان گمراهی پیروی می‌کنند، حق را می‌شناسند و آن را توصیف می‌کنند و آن‌ها عدالت محمد و آل محمد علیهم السلام را می‌شناسند؛ این‌ها همان مقلدین علمای بی‌عمل گمراه هستند که اگر به خود نیابند، عاقبت کارشان جنگ و ستیز با امام مهدی علیه السلام خواهد بود.

﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ (و شاعران که گمراهان از آنان تبعیت می‌کنند): شاعران، همان علمای بی‌عمل گمراه هستند و گمراهان نیز مقلدین و پیروان آن‌ها می‌باشند.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟):

۱- شعرا: ۲۲۴ تا ۲۲۶.

۲- شعرا: ۹۴.

۳- کافی: ج ۲ ص ۳۰۰ ح ۴ باب کسی که عدلی را توصیف می‌کند و غیر آن عمل می‌کند.

یعنی درباره‌ی هر ضلالت و باطل و درباره‌ی هر انحطاط و کوتاه آمدن از حق، سخن‌سرایی می‌کنند. «واد»: زمین پست، و نظیر باطل می‌باشد؛ چرا که باطل، هبوط به پایین و سقوط به هاویه است.

﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ (و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟): علمای بی‌عمل همواره این‌گونه‌اند. آن‌ها را حریص‌ترین مردم به دنیا می‌یابی و هریک از آن‌ها دوست دارد هزار سال عمر کند. آن‌ها رفاه و زندگی آسوده را دوست دارند و از زندگی انبیا و فرستادگان که ادعا می‌کنند پیروشان هستند، بسی دورند، و هیچگاه نمی‌بینی که آن‌ها در کنار حق بایستند یا با باطل نبرد کنند یا به ایتام و یتیم‌ها بیوه‌زنان انفاق نمایند.

از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: ﴿الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ﴾ (آن که تو را می‌بیند آن‌گاه که برمی‌خیزی) در مورد نبوت است، ﴿وَوَقَّعَكَ فِي السَّاجِدِينَ﴾ (و نماز خواندنت را با دیگر سجده‌گزاران می‌بیند) در مورد اصلاص پیامبران است، ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ (و شاعران که گمراهان از آنان تبعیت می‌کنند) در مورد کسانی نازل شد که دین خدا را با نظرات خود تغییر دادند و با فرمان خداوند مخالفت کردند. آیا تاکنون شاعری دیده‌اید که کسی از او پیروی کند. منظور از شعرا کسانی هستند که با آرا و نظرات خود، دینی وضع کردند و مردم در آن از آن‌ها پیروی کردند و با این سخن بر این موضوع تأکید دارد ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ﴾ (آیا ندیدی که آنان در هر وادی سرگردانند؟)؛ یعنی با سخنان باطل و حجت‌های گمراه‌کننده، مجادله و مناظره می‌کنند و در هر طریقی پای می‌گذارند ﴿وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ﴾ (و چیزها می‌گویند که خود عمل نمی‌کنند؟) مردم را موعظه می‌کنند اما خود پند نمی‌گیرند، دیگران را از منکر نهی می‌کنند ولی خود از آن اجتناب نمی‌ورزند و به

معروف امر می‌کنند اما خود به آن عمل نمی‌کنند. این‌ها کسانی هستند که حق آل محمد (ﷺ) را غصب کرده‌اند.^(۱)

پرسش ۵۴: معنای آیهی ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ﴾ (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان)

معنای این آیات از سوره‌ی قیامت چیست: ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾^(۲) (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان * که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند).

پاسخ:

یعنی به حضرت محمد (ﷺ) نظر می‌کنند. او مربی این چهره‌های پاک و درخشان است.

امام صادق (ع) به هاشم صیداوی فرمود: «ای هاشم! پدرم که برتر از من است مرا روایت کرد از پیامبر خدا (ﷺ) که فرمود: هیچ‌یک از فقرای شیعیان ما نیست جز آن که پیامدی (عقوبتی) بر او نباشد. عرض کردم: فدایت شوم، پیامد چیست؟ فرمود: «به خاطر پنجاه و یک رکعت نماز و روزه‌ی سه روز در هر ماه. چون روز قیامت شود از قبرهای خود بیرون آیند در حالی که چهره‌هایشان مانند ماه شب چهارده می‌درخشد. پس به یکی از آن‌ها گفته شود: چیزی بخواه که به تو عطا خواهد شد. وی گوید: از پروردگارم می‌خواهم که به چهره‌ی محمد (ﷺ) بنگرم. پس خداوند عزوجل به

۱- تفسیر قمی: ج ۲ ص ۱۲۵.

۲- قیامت: ۲۲ و ۲۳.

بهشتیان اجازه فرماید که محمد (صلی الله علیه و آله) را زیارت کنند.

پس برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) منبری بر روی یکی از فرش‌های مخمل بهشتی نصب می‌شود که هزار پله دارد که میان هر دو پله مسیر یک دویدن اسب فاصله است. پس محمد (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر آن بالا روند. شیعیان آل محمد (علیهم السلام) دور آن جمع شوند و خداوند نظر رحمت به ایشان نماید. و این معنای آیهی ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاصِرَةٌ * إِلَىٰ رَبِّهَا نَاطِرَةٌ﴾ (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان* که سوی پروردگارشان نظر می‌کنند) است. فرمود: سپس آن قدر نور بر آنان فرو می‌ریزد تا آن جا که وقتی بازمی‌گردند، حوریان نمی‌توانند به راحتی به آن‌ها نظر افکنند. سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای هاشم! ﴿لَمِثْلٍ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ﴾ (اهل عمل برای چنین پاداشی تلاش کنند)^(۱).

پرشش ۵۵: معنای آیهی ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...﴾

معنای این کلام حق تعالی چیست: ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲) (چون موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، گفت: ای پروردگار من! خود را به من بنمای تا در تو نظر کنم. گفت: هرگز مرا نخواهی دید. به آن کوه بنگر، اگر بر جای خود قرار یافت، تو نیز مرا خواهی دید. چون پروردگارش بر کوه تجلی کرد، کوه را خرد کرد و موسی بیهوش بیفتاد. چون به هوش

۱- بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۲۶۱.

۲- اعراف: ۱۴۳.

آمد گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم).

چگونه ممکن است موسی علیه السلام درخواست دیدن کند؟ و اگر رؤیت به صورت قلبی بوده، چرا از واژهی ﴿انظر﴾ (بنگرم) که برای دیدن به کار می‌رود استفاده شده و کلمه‌ی ﴿اری﴾ به تنهایی که برای بصیرت و رؤیت قلبی است به کار گرفته نشده است؟

پاسخ:

در ابتدا موسی رؤیت قلبی و معرفت بصیرتی را درخواست کرد و نه بصری. او معرفت خداوند سبحان و متعال را چنان که حق معرفت او است، در مقام ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) درخواست نمود. هنگامی که از جانب خداوند سبحان و متعال دریافت که او شایسته‌ی این مقام نیست، خواست که با بصیرت ببیند و با چشم ﴿أَرِنِي أَنْظُرُ﴾ (به من بنمای تا نظر کنم) به صاحب این مقام یعنی حضرت محمد صلی الله علیه و آله بنگرد که معرفت محمد صلی الله علیه و آله همان معرفت خداوند است و نظر به آن حضرت نظر به خداوند سبحان و متعال است؛ چرا که او وجه الله سبحانه و تعالی است. خطاب به موسی پاسخ آمد که او طاقت دیدن نور محمد صلی الله علیه و آله در آن مقام قدسی را ندارد. محمد صلی الله علیه و آله که نور خداوند سبحان است بر کوه تجلی کرد و آن را متلاشی نمود و موسی بی‌هوش بیفتاد ﴿قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (گفت: تو منزهی، به تو بازگشتم و من نخستین مؤمنانم) یعنی به ولایت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و او تنها کسی است که محمد را می‌شناسد و محمد صلی الله علیه و آله را که صاحب

این مقام است می‌بیند؛^(۱) بنابراین او دروازه‌ی محمد (صلی الله علیه و آله) است (من شهر علم هستم و علی باب آن).

امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «و از نور او فقط همچون نوری که از میان سوراخ سوزن می‌تابد به کوه تایید، زمین به لرزه در آمد و کوه متلاشی شد».^(۲)

سپس موسی (علیه السلام) مقام قائم آل محمد (علیه السلام) را درخواست نمود پس از این که از جانب خداوند دریافت که خداوند چه تمکینی در ملک به او خواهد بخشید و از خداوند درخواست کرد که او را قائم آل محمد (علیه السلام) گرداند؛ همان طور که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است.^(۳)

در نتیجه موسی (علیه السلام) مقام «خورشید و ماه و ستاره» را که جدش ابراهیم (علیه السلام) دیده بود درخواست کرد؛ ولی نه در آن جایگاهی که ابراهیم (علیه السلام) در ملکوت دیده بود بلکه درخواست دیدن انوار قدسی آن‌ها در ملاً اعلا را مطرح نمود؛ یعنی مقام‌های آن‌ها در آسمان کلی هفتم.

هم‌چنین نظر به محمد (صلی الله علیه و آله) را درخواست کرد که از آن بازداشته شد؛ زیرا دیدن صورت جسمانی محمد (صلی الله علیه و آله) یا صورت مثالی او امکان‌پذیر بود، ولی عدم امکان دیدن

۱- در پاسخ پرسش‌های ۲ و ۱۰ از جلد اول همین کتاب مطالب مرتبط با این موضوع آمده است.

۲- بحار الانوار: ج ۳۶ ص ۴۰۷.

۳- از سالم اشمل روایت شده است: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «موسی بن عمران (علیه السلام) در سفر اول (تورات) نظر کرد و مقام قائم آل محمد (علیه السلام) را در مکتب و قدرت و فضیلت مشاهده و از خدا درخواست نمود: خداوند! مرا قائم آل محمد قرار بده! به او گفته شد: قائم از فرزندان احمد است. سپس در سفر دوم نگرست و دوباره همانند همان مطلب پیشین را یافت و همانند آن را از خداوند درخواست کرد و همان پاسخ را شنید. سپس در سفر سوم نگرست و همان مطلب را دید و همان سخن را تکرار کرد و همان پاسخ را شنید». کتاب غیبت محمد بن ابراهیم نعمانی: ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

مشابهات جلد دوم ۱۰۰

محمد ﷺ به او پاسخ داده شد (دیدن تمام و کمال)؛ چرا که صاحب این مقام علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشد. حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «ای علی مرا کسی نشناخت جز خدا و تو».^(۱)

بنابراین این سخن خداوند: ﴿لَنْ تَرَانِي﴾ (هرگز مرا نخواهی دید) یعنی محمد ﷺ را نخواهی دید؛ دیدنی تمام و کمال، آن گونه که درخواست می‌کنی.

پرسش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحان.

آن چه در قرآن درباره‌ی نسبت دادن استهزا و مکر به خدای سبحان آمده به چه معنا است؟ و حال آن که ما می‌دانیم مکر و استهزا دارای معانی قبیحی می‌باشد. از جمله این آیات: ﴿وَمَكْرُؤٌ وَّمَكْرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾^(۲) (و آنان مکر کردند و خدا هم مکر کرد، و خدا بهترین مکرکنندگان است) و ﴿يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ﴾^(۳) (خدا را فریب می‌دهند و حال آن که خداوند آن‌ها را فریب می‌دهد) و ﴿سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ﴾^(۴) (خداوند به استهزا می‌گیرد آنان را) و ﴿يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ﴾^(۵) (آن‌ها را استهزا می‌کند).

پاسخ:

از امام رضا (علیه السلام) روایت شده است: «ان الله تعالى لا يسخر و لا يستهزی و لا يمکر

۱- مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۲۵.

۲- آل عمران: ۵۴.

۳- نسا: ۱۴۲.

۴- توبه: ۷۹.

۵- بقره: ۱۵.

۱۰۱..... اشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

و لایخادع، و لکنه تعالی یجازیهم جزاء السخریه و جزاء الاستهزاء و جزاء المکر و الخدیعه؛ تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا»^(۱) (خداوند متعال مسخره و استهزا و مکر و خدعه نمی کند، بلکه جزای سخره‌گری و استهزا و مکر و فریب آن‌ها را می‌دهد و مجازاتشان می‌کند؛ خدا از آن‌چه ظالمان می‌گویند بسیار بلند مرتبه‌تر است).

معنای این حدیث آن است که خداوند سبحان و متعال برای دشمنانش و دشمنان اولیایش و لشکریانش از انس و جن، آشکار می‌سازد که لشکر خدا و حزب الله و اولیای الهی در مسیر مشخصی راه می‌پیمایند و در مسیر معینی حرکت می‌کنند، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌کوشند با مکر و فریب و استهزا و سخره‌گری، این راه را ببندند. در آن هنگام خداوند سبحان و متعال راه و روش لشکرش را تغییر می‌دهد، و ابلیس و لشکرش از انس و جن می‌بینند که در دام خود گرفتار شده‌اند و مکر و خدعه‌شان دامگیر خودشان شده است و در جایگاهی قرار گرفته‌اند که مورد استهزا و تمسخر واقع شده‌اند؛ والحمد لله وحده.

پرسش ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما»

در دعای شب جمعه «وَهَبْ لِي الْغَدَاةَ رِضَاكَ» (و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما)، آیا این ذکر فقط مخصوص جمعه است یا در بقیه‌ی روزها هم خوانده می‌شود، یا اینکه انسان برای همه‌ی عمر نیت کند و تا زمانی که در زندگی‌اش طلوع فجر را ببیند آن را بخواند؟

پاسخ:

مانعی وجود ندارد که مؤمن این دعا را هر روز بخواند یا با نیت درخواست رضای

مشابهات جلد دوم ۱۰۲

خداوند، در همه‌ی عمرش به هنگام طلوع فجر بخواند ولی در واقع معنای «وَهَبْ لِي الْغَدَاةَ رِضَاكَ»^(۱) یعنی به هنگام طلوع فجر، رضای خود را ارزانی‌ام فرما و طلوع فجر همان ظهور امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد^(۲) و از همین رو این دعا به روز جمعه که روز ظهور آن حضرت است اختصاص یافته است.

پرسش ۵۸: شرافت توحید و یگانه‌پرستی.

در دعا از معصومین (علیهم السلام) وارد شده است: «و ارزقنی شرف التوحید»^(۳) (و شرافت یگانه‌پرستی را روزی‌ام گردان). آیا اگر سخن در خصوص توحید باشد، توحیدی هست که شرافت داشته باشد و توحید دیگری به گونه‌ای دیگر باشد؟

پاسخ:

شرافت برای من باشد و نه برای توحید. یعنی؛ شرافت را روزی من فرما به این که موحد و یگانه‌پرست باشم. در ضمن امام بالاترین درجات توحید را که اخلاص در توحید است تقاضا می‌نماید؛ یعنی: عبادت کُنه و حقیقت و توجّه به آن، نه به ذات. از نظر کسی که به این مرتبه‌ی شریف رسیده باشد، بقیه‌ی موحدین که به ذات رو کرده‌اند مشرک‌اند زیرا عبادت‌شان از طمع به دست آوردن کمال و برطرف کردن

۱- مصباح المجتهد: ص ۲۷۹.

۲- از جابر بن عبدالله از ابا عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «در سخن خدای متعال، مراد از «فجر» قائم است، و «لیالی عشر» امامان از حسن مجتبی (علیه السلام) تا حسن عسکری (علیه السلام) می‌باشند، «شفع» امیرالمؤمنین و فاطمه (علیهم السلام) «وتر» خدای یگانه و بی‌شریک است، منظور از ﴿و اللیل اذا یسر﴾ دولت حبت است که تا قیام قائم (علیه السلام) ادامه می‌یابد. بحار الانوار: ج ۲۴ ص ۷۸.

۳- مصباح المجتهد: ج ۳ ص ۳۱۹ و در این دعا آمده است: «... وَ هَبْ لِي ثَبَاتَ الْيَقِينِ وَ مَحْضَ الْإِخْلَاصِ وَ شَرَفَ التَّوْحِيدِ...» (.... و مرا پایداری در یقین و خالص بودن در اخلاص و شرافت در یگانه‌پرستی عطا فرما....).

نقص، خالی نمی‌باشد.

پرسش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟

از سید شهید محمد صدر رحمته الله علیه پرسیده شد که شرک را به گونه‌ای که عالم و جاهل بشناسند معرفی کند. ایشان گفت: هر چیز که چشمت بر آن بیفتد شرک است. سوال کننده گفت: این را عالم نمی‌فهمد، چه برسد به جاهل. سید گفت: هر چیز که دلت به آن تعلق پیدا کند شرک است حتی اگر محمد صدر باشد. آیا اگر قلب انسان به چیزی تعلق یابد، شرک محسوب می‌شود؟

پاسخ:

این صحیح است که اگر انسان به چیزی غیر از خدا تعلق پیدا کند مشرک محسوب می‌شود، مگر این که این تعلق از جهت تعلق به خداوند سبحان و متعال باشد؛ یعنی برای خدا و اطاعت از امر خدا دوست بدارد، مانند دوست داشتن اهل بیت نبوت علیهم السلام.

پرسش ۶۰: شرک پنهان.

در دعای شب جمعه آمده است: «وَأَسْكِنُ قَلْبِي خَوْفَكَ وَ أَقْطَعُهُ عَمَّنْ سِوَاكَ حَتَّى لَا أَرْجُوَ وَلَا أَخَافُ إِلَّا إِيَّاكَ»^(۱) (و ترس از خویش را در دلم جای ده، و دلم را از غیر خود بپر تا به غیر از تو امید نبندم و جز از تو نترسم) و شهید سید محمد صدر رحمته الله علیه می‌گوید: «ترس از غیر خدا شرک خفی است». حال آیا جایز است انسان از حیوانات مودی مانند عقرب و شیر بترسد و آیا این ترس، همان شرک پنهان می‌باشد؟

پاسخ:

قطعاً ترس از غیر خداوند سبحان و متعال با توحید جمع نمی‌شود و شرک خفی (پنهان) محسوب می‌گردد، همان‌گونه که حق تعالی فرموده است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر با شرک).

ولی ممکن است انسان مؤمن موحد از عقرب و شیری که در راه با او برخورد کرده یا آن‌ها را دیده است یا هر جنبنده‌ای که ببیند و احتمال بدهد آزاری به او می‌رساند، بترسد بدون این‌که این ترس وی، شرک خفی محسوب گردد. این در صورتی محقق می‌شود که انسان بترسد از این‌که این موجود به مشیت خداوند و با حول و قوه‌ی الهی بر او مسلط شود و وی را آزار رساند؛ چرا که در حق خداوند سبحان و متعال مقصر بوده و مستحق عذاب دنیوی است، چه برسد به عذاب اخروی.

اگر ترس و خوف به این شکل باشد، ممدوح و پسندیده است؛ چرا که ترس از عقوبت دنیوی خداوند سبحان و متعال می‌باشد؛ ولی آن‌کس که از این‌ها نمی‌ترسد و می‌پندارد به خاطر کرامتش بر خداوند یا به خاطر فضلش یا دینش یا خلقتش یا عبادتش، این جاندار بر او مسلط نمی‌شود و او را اذیت نمی‌کند، چنین شخصی مشرک و عبادت‌کننده‌ی نفس خویش است و دچار عجب و خودپسندی می‌باشد. همان‌طور که از ائمه علیهم‌السلام روایت شده است: «بنده نماز شب را از دست می‌دهد، صبح بیدار می‌شود در حالی که خود را از بابت کوتاهی‌اش ملامت می‌کند و خداوند ثوابی بزرگ‌تر از آن‌چه اگر نماز شب را به جا می‌آورد به دست می‌آورد به او عطا می‌فرماید».

۱۰۵ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

پرسش ۶۱: معنای آیهی ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...﴾

معنای این آیه چیست: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا﴾^(۱) (خدا آسمان‌ها و زمین را نگه می‌دارد تا زوال نیابند).

پاسخ:

آسمان‌ها را بوسیله محمد (صلی الله علیه و آله) نگه می‌دارد که آن حضرت نور خداوند سبحان و متعال است و اگر او نبود آسمان‌ها اهلش را فرو می‌برد و به عدم بازمی‌گشت. اما زمین را با خلیفه‌ی خود در آن و حجتش بر اهل آن نگاه می‌دارد؛ بنابراین اگر وجود امام مهدی (علیه السلام) نبود زمین اهلش را فرو می‌گرفت؛ یعنی نابود می‌شد و خود و هر کس که بر آن است به عدم بازمی‌گشت.

پرسش ۶۲: عرش و کرسی.

در تفسیر عیاشی و در بحار از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که آن حضرت فرمود: «ابوذر گفت: ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برترین چیزی که بر شما نازل شد چه بود؟ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: آیت الکرسی؛ و آن چه در آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌های هفت‌گانه است در برابر کرسی چیزی جز حلقه‌ای کوچک که بر روی زمین افتاده است، نیست. سپس فرمود: برتری آن بر عرش همانند برتری صحرا بر حلقه‌ای کوچک است»^(۲).

۱- فاطر: ۴۱.

۲- در این پرسش متن روایت به همین صورت آمده که خالی از نقص نیست. متن روایت از منبع در بحار الانوار چنین است: در حدیثی ابوذر از پیامبر (صلی الله علیه و آله) روایت می‌کند که فرمود: «ای اباذر! آن چه در آسمان‌های هفت‌گانه است در برابر کرسی همچون حلقه‌ای است که روی صحرائی در زمین افتاده شده و برتری عرش در برابر آن همچون برتری صحرا در برابر آن حلقه است». بحار الانوار: ج ۵۵ ص ۵ و ۱۷ روایت شده از

مشابهات جلد دوم ۱۰۶

و در کافی به نقل از امام صادق (علیه السلام) آمده است: (۱) «زینب عطار حولا نزد همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دخترانشان آمد که به آنها عطر بفروشد... تا آنجا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: و این هفت آسمان و دریاها بی کران و کوههای سرد و هوا در برابر حجابهای نور مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا می‌باشد. حجابهای نور در برابر کرسی مانند حلقه‌ای ناچیز در برابر صحرا است... سپس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾ (۲) (کرسی او آسمانها و زمین را در بردارد. نگهداری آنها بر او دشوار نیست. او بلند پایه و بزرگ است). این هفت آسمان و زمین و دریای بی کران و کوههای سرد و هوا و حجابهای نور و کرسی در برابر عرش مانند حلقه‌ای ناچیز در یک صحرا است. و این را تلاوت فرمود: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (۳) (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)». (۴)

پرسش: از این دو روایت، دو مفهوم متفاوت و متناقض برداشت می‌کنیم؛ (۵) از

عیاشی و هم چنین صدوق در معانی اخبار و خصال و در المنثور نیز روایت کرده است.

۱- آن چه از کافی در حدیث ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است از زینب عطار می‌باشد که متن آن چنین است: از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «زینب عطار حولا به سوی زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمد و او را با ایشان دید و فرمود: شما هر وقت به خانه‌ی ما می‌آیید، خانه‌ی ما خوشبو می‌شود. عرض کرد: یا رسول الله! خانه‌ی شما به واسطه‌ی شما خوشبو تر است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به او فرمود: وقتی معامله می‌کنی خوب رفتار کن و نارو نزن، که از تقوای الهی است و باعث ماندگاری بیشتر مال می‌شود». کافی: ج ۵ ص ۱۵۱ ح ۵.

۲- بقره: ۲۵۵.

۳- طه: ۵.

۴- بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۸۳ تا ۸۵ به نقل از توحید صدوق: ص ۱۹۹.

۵- واضح است که علت به وجود آمدن گمان در خصوص متناقض بودن بین دو حدیث برای سوال کننده، خطا در نقل حدیث اول بوده است. سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابوذر باتوجه به منبع آن چنین است: «... و برتر بودن عرش نسبت به کرسی...» که در نتیجه عرش در هر دو حدیث برتر از کرسی می‌باشد که منظور عرش اعظم می‌باشد. البته در خصوص مقایسه‌ی عرش عظیم، کرسی از آن بزرگ تر است، همان گونه که

۱۰۷ انشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

روایت نخست می‌فهمیم که کرسی بزرگ‌تر از عرش است و از دومی درمی‌یابیم که عرش بزرگ‌تر از کرسی می‌باشد. کدام یک بزرگ‌تر است، کرسی یا عرش؟ و دلیل این که عرش یا کرسی بزرگ‌تر است چه می‌باشد؟

پاسخ:

عرش بزرگ‌تر از کرسی است و کرسی در برابر عرش همانند حلقه‌ای در بیابان است. عرش عبارت است از حجاب باب ذات و هرچه پایین‌تر از آن است تا زمین‌های سُفلی، و این حجاب، همان حجابی است که بین محمد (صلی الله علیه و آله) و باب ذات در نوسان است؛ همان دروازه‌ای که امام صادق (علیه السلام) در حدیث معراج از آن یاد کرده است: «بین این دو حجابی بود که نوسان می‌کرد»^(۱) و باب ذات یا الله همان الرحمن الرحیم است؛ ظاهرش الرحمن است و باطن آن الرحیم. از همین رو خداوند می‌فرماید: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ (خدای رحمان بر عرش استیلا دارد)؛ یعنی باب ذات بر عرش استیلا دارد؛ یعنی خداوند از دروازه‌اش (الرحمن) نور و علمش را که می‌خواست با آن با بهترین خلق خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) را بر سرآورده‌ی عرش یا همان حجابی که امام صادق (علیه السلام) بیان کرده است، رویارو شود، افاضه فرمود؛ این همان عرش اعظم است.

اما عرش عظیم که تمثیل هفت آسمان و هرچه پایین‌تر از آن‌ها می‌باشد، از کرسی کوچک‌تر است و کرسی، سرادق آسمان کلی هفتم یا حجاب نورانی آن می‌باشد. به این ترتیب درمی‌یابیم که عرش عظیم در برابر کرسی همچون حلقه‌ای در برابر صحرا، و کرسی در برابر عرش اعظم همانند حلقه‌ای در برابر صحرا است. برای

سیداحمدالحسن (علیه السلام) بیان فرموده‌اند.

۱- تفسیر صافی: سوره‌ی نجم: ج ۵ ص ۸۴ و پس از آن.

متشابهات جلد دوم ۱۰۸

روشن تر شدن مسئله به کتاب تفسیر سوره‌ی فاتحه^(۱) و متشابهات جلد اول مراجعه کنید. اگر کسانی بودند که ظرفیت پذیرفتن این علم را داشتند حقیقت عرش و حقیقت کرسی که امام مهدی علیه السلام برایم روشن کرد را بیان می‌کردم؛ هر چیز که دانسته شود گفته نمی‌شود و هرچه گفته شود مخاطب آن حاضر نمی‌شود و هرچه مخاطب آن حاضر شود وقتش فرانسیده است.

پرسش ۶۳: عالم ذر در آیه‌ی ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...﴾ (و آن‌گاه که پروردگار تو از بنی آدم)

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^(۲) (و آن‌گاه که پروردگار تو از پشت بنی آدم فرزندانشان را بیرون آورد و آنان را بر خودشان گواه گرفت و پرسید: آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری. گواهی می‌دهیم تا در روز قیامت نگویید ما از آن بی‌خبر بودیم).

آیا عالم ذر یک عالم حقیقی است و در حال حاضر موجود می‌باشد و این عالم کجا است؟ شیخ صدوق می‌گوید وجود دارد ولی شیخ مفید رحمته الله در تصحیح الاعتقاد سخنی با این مضمون دارد که اگر عالم ذر وجود داشت، آن را فراموش نمی‌کردیم یا بخشی از آن را به خاطر می‌آوردیم.

پاسخ:

۱- مبحث روشنگری از اسامی خداوند سبحان، و پس از آن.

۲- اعراف: ۱۷۲.

۱۰۹ اشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

عالم در یک عالم حقیقی است و عالمی توهمی یا فرضی نمی‌باشد، و فقط غافلان و کسانی که خود را به غفلت زده‌اند آن را فراموش کرده‌اند. انبیا، فرستادگان و اوصیا (علیهم السلام) آن را از یاد نبرده‌اند، بلکه آن را به خاطر می‌آورند و می‌شناسند و دوستان خود را در آن می‌شناسند و آن‌ها را در این دنیا تشخیص می‌دهند. به عنوان مثال، علی بن ابی طالب (علیه السلام) سرور اوصیا خطاب به کسی که به او عرض کرد من از شیعیان تو هستم، سخنی با این معنا فرمود: «من تو را نمی‌شناسم».^(۱)

سبحان الله شیخ مفید که رحمت خدا بر او باد و مقام شریفش را بالاتر ببرد، می‌گوید: «اگر وجود می‌داشت آن را فراموش نمی‌کردیم». در حالی که شما وقتی به چهره‌ی خود در آینه نظر می‌افکنید، از آینه غافل می‌شوید. سبحان الله که اگر شما نسبت به خیلی چیزها که در پیش‌رو شما است غفلت می‌ورزید و چیزهایی که جلوی دیدگان‌تان هستند را نمی‌بینید، غفلت شما از عالم ذر اولی و منطقی‌تر خواهد بود.

به علاوه اهل بیت (علیهم السلام) در مورد این عالم بسیار سخن گفته‌اند^(۲) و من انکار آن را جز جهلی که منکرانش در آن وارد شده‌اند، نمی‌بینیم. ای کاش وقتی در علم آن دچار شبهه شدند در موردش صحبت نمی‌کردند و ای کاش به این فرموده‌ی خداوند توجه

۱- از علی (علیه السلام) روایت شده است که گروهی برای پرسش در مورد موردی از موارد دنیوی به حضورش رفتند. به او با این سخن متوسل شدند: ما از شیعیان شما هستیم، ای امیر مؤمنان. امام (علیه السلام) مدتی طولانی در آن‌ها نگریست و سپس فرمود: «شما را نمی‌شناسم و در شما اثری از آن‌چه ادعا می‌کنید، نمی‌بینم. شیعیان ما فقط کسانی هستند که به خدا و فرستاده‌ی او ایمان آوردند...». دعائم الاسلام: ج ۱ ص ۵۶.

۲- به عنوان مثال به بحار الانوار: ج ۳ ص ۲۷۹ و ج ۵ ص ۲۳۴ مراجعه کنید: از حسین بن نعیم صحاف روایت شده است: از امام صادق (علیه السلام) در مورد این سخن خداوند ﴿فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾ (بعضی از شما کافر و بعضی مؤمن‌اند) پرسیدم، فرمود: «خداوند در این آیه ایمان آن‌ها را به پذیرفتن ولایت ما معرفی می‌کند و کفر آن‌ها را به ترک این ولایت، که این پذیرفتن و ترک گفتن، در روز گرفتن «میثاق» بوده است در حالی که آن‌ها در عالم ذر و در صلب آدم بودند». تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۷۱.

متشابهات جلد دوم ۱۱۰

می کردند: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^(۱) (آن کسانی که خدا را فراموش کردند و خدا نیز چنان کرد تا خود را فراموش کنند)؛ این آیه در مورد عالم ذر نازل شده است و به آن اشاره دارد.

حقیقت عالم ذر این است که عالم آنفس است و در آسمان این دنیا قرار دارد. نطفه‌های بنی آدم از آن به زمین نازل می‌شود و اگر این نطفه پس از این که راه و طریق خود را به جایگاهش طی کند، رشد نماید و صورت جسمانی برای تلفیق شدن با نفس مهیا شود، نفس در آن صورت جسمانی تلفیق شده و به آن نطفه‌ای که از آن نازل شده است تعلق می‌یابد. اگر انسان فوت شود به همراه خروج نفس از جسمش آن نطفه دوباره از طریق دهان او یا هر جای دیگر، از او خارج می‌شود. این نطفه همواره وابسته به نفس انسانی خواهد ماند. بنابراین نفس به نطفه و نطفه به نفس وابسته‌اند و هر دو از یک عالم یعنی عالم ذر یا عالم آنفس می‌باشند. اگر نطفه به زمین نازل شود، نفس دنبال آن می‌آید و اگر نفس از جسد خارج شود نطفه نیز به دنبال آن می‌رود.

در زندگی این دنیا اگر انسان پروردگارش را اطاعت کند و برای رضای خداوند سبحان سعی و تلاش کند و در آسمان‌های ملکوتی برای خود جایگاهی داشته باشد، از اصحاب یمین خواهد بود و نامش جزو زندگان و اسمش در طومار حیات نوشته خواهد شد و از کسانی خواهد بود که بهشت را به ارث می‌برند. اگر در اطاعت خداوند جدیت داشته باشد از مقربین و (اولیای خداوند) خواهد بود؛ کسانی که هیچ نگرانی و غم و اندوهی نخواهند داشت. اما کسی که از دستورات پروردگارش سرپیچی کند و در راستای خشم خداوند سبحان و متعال سعی و تلاش کند، جایگاهی در آسمان‌های

۱۱۱ انشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

ملکوتی نخواهد داشت و جزو زندگان نوشته نخواهد شد بلکه از مردگان به شمار می‌رود و نامش در طومار زندگانی نوشته نمی‌شود و از کسانی خواهد بود که به جهنم وارد می‌شوند و حتی او پاره‌ای از خود جهنم خواهد بود.

پرسش ۶۴: معنای «مُسومین» در آیهی ﴿مَنْ الْمَلَائِكَةُ مُسُومِينَ﴾ (از فرشتگان نشان‌دار)

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿هَذَا يُمَدِّدُكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسُومِينَ﴾^(۱) (خدا با پنج هزار از فرشتگان نشان‌دار شما را یاری کند). معنای «مُسومین» چیست؟

پاسخ:

«مُسومین» یعنی علامت‌دارها و علامت آن‌ها عمامه است. از ابوالحسن امام رضا (علیه السلام) درباره‌ی این سخن خداوند متعال «مُسومین» روایت شده است که فرمود: «عمامه را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به سر بست و قسمتی از آن را از سمت جلو و قسمتی دیگر از آن را از پشت سر آویخت و سپس جبرئیل عمامه به سر بست و او نیز عمامه را از پیش رو و پشت سرش آویخت».^(۲)

عمامه به علم اشارت دارد و در واقع نشانه‌ی این فرشتگان، علم به نام‌های خداوند سبحان است، و هر یک از آن‌ها به یک علم مشخص و به میزان معینی از آن اختصاص پیدا می‌کنند. اصل فرشتگان نشان‌دار سبزه و سبزه‌دار است و این‌ها فرمانده و جلودار و مابقی کارگزار و سربازان این فرماندهان هستند. هر یک از این

۱- آل عمران: ۱۲۵.

۲- کافی: ج ۶ ص ۴۶۰.

متشابهات جلد دوم ۱۱۲

سیصد و سیزده ملک از یک اسم از نام‌های خداوند سبحان و متعال خلق شده است و او بنده‌ی همان اسم است. عبودیت اسم ربّانی، نشانه‌ی هریک از این فرشتگان است. مثلاً نشانه‌ی یکی از آن‌ها عبدالحق است و دیگر عبدالنور و به همین ترتیب، و این عبودیت همان علم او و همان عمامه‌ی او می‌باشد.

افق فرشتگان نسبت به افق انسان به دلیل اختلاف فطرت در این دو مخلوق، تنگ‌تر است. فطرت انسان به او این قابلیت را می‌دهد که تمام اسماء خداوند سبحان را بداند و بشناسد؛ چرا که خداوند آدم را بر صورت خودش آفرید. فطرت فرشتگان قابلیت شناخت برخی از اسماء خداوند سبحان و متعال را به آن‌ها می‌دهد. ملائکه در اسمی که از آن خلق شده‌اند با یکدیگر متفاوت می‌باشند و بر حسب اسم الهی که از آن آفریده شده‌اند و شایستگی شناختش را دارند، بر یکدیگر برتری دارند: ﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ مِّثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱) (آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بال‌هایی دارند، دوگانه، سه‌گانه و چهارگانه. در آفرینش هرچه بخواهد می‌افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است).

پرسش ۶۵: معنای آیه‌ی ﴿لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا...﴾ (تا آن کس که زنده است را بیم دهد....)

معنای این سخن خداوند متعال چیست؟ ﴿لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ

الْكَافِرِينَ ﴿۱﴾ (تا آن کس که زنده است را بیم دهد و سخن حق بر کافران ثابت شود).

پاسخ:

به طور قطع اندرز و بیم دادن برای همگان است؛ ولی زنده کسی است که این هشدار را بشنود، اما مردگان نمی‌شنوند: ﴿وَإِنِّي كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ لِتَغْفِرَ لَهُمْ جَعَلُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَاسْتَغْشَوْا ثِيَابَهُمْ وَأَصْرُوا وَاسْتَكْبَرُوا وَاسْتَكْبَرُوا﴾ ﴿۲﴾ (و هر بار که دعوتشان کردم تا تو آن‌ها را بیامیزی، انگشت‌هایشان را در گوش‌های خود کردند و جامه به سر کشیدند و پای فشردند و هرچه بیشتر سرکشی کردند). این مردگان همان کافرانی هستند که سخن خداوند بر آن‌ها محقق گشته است.

حق تعالی می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾ ﴿۳﴾ (این است همان کتابی که در آن هیچ شکی نیست، پرهیزگاران را راهنما است). و این پرهیزگاران همان زندگان هستند؛ یعنی کسانی هستند که در آسمان‌های ملکوتی بهره و جایگاهی دارند: ﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ ﴿۴﴾ (و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است).

کسی که در روز قیامت نامش در طومار حیات نوشته نشده باشد، جزو مردگان است، اهل آتشی که در آن جاودانه‌اند. حق تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾ ﴿۵﴾ (مردگانند، نه زندگان، و ندانند که چه وقت آن‌ها را دوباره

۱- یس: ۷۰.

۲- نوح: ۷.

۳- بقره: ۲.

۴- عنکبوت: ۶۴.

۵- نحل: ۲۱.

زنده می‌کنند).

پرسش ۶۶: معنای آیهی ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ﴾ (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟)

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱) (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟). معنای این آیه چیست؟

پاسخ:

آب، حضرت محمد ﷺ است؛ او نور خداوند سبحان و متعال می‌باشد، و هر چیز زنده شامل فرشتگان و ارواح می‌شود. به طور قطع و یقین فرشتگان و ارواح از این آبی که می‌شناسیم خلق نگشته‌اند؛ بلکه مراد از آن، آب حیات و سرچشمه‌ی حیات است که خضر علیهِ السلام زنده‌ی هر دو جهان- از آن نوشید. این آب همان حضرت محمد ﷺ است و جاری شدنش از طریق باب او یعنی علی علیهِ السلام می‌باشد. گشودگی آسمان‌ها و زمین به زندگی، پس از آن که بسته بود، یعنی خالی از حیات بود: ﴿أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲) (آیا کافران نمی‌دانند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند، ما آن‌ها را گشودیم و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟).

پرسش ۶۷: معنای آیهی ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾ (و عرش او بر آب بود)

۱- انبیاء: ۳۰

۲- انبیاء: ۳۰

۱۱۵ انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)

حق تعالی می‌فرماید: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^(۱) (و عرش او بر آب بود). این که عرش او بر روی آب بود به چه معنا می‌باشد؟

پاسخ:

عرش همان قرآن و آب، محمد (صلی الله علیه و آله) نور خداوند سبحان و متعال^(۲) است که در آسمان‌ها و زمین و در خلق جریان دارد، همان‌طور که آب در رودها جریان دارد.

پرسش ۶۸: توصیف عبادت آزادگان و حدود آن.

در حدیث به نقل از ائمه (علیهم السلام) چنین مضمونی روایت شده است: (عبادت از ترس آتش جهنم، عبادت بندگان، و عبادت به طمع رسیدن به بهشت، عبادت تاجران، و عبادتی که خالی از ترس از آتش جهنم و طمع به بهشت باشد، عبادت آزادگان است). عبادت آزادگان چه اوصافی دارد و حدود آن چیست؟

پاسخ:

عبادت آزادگان همان عبادت حقیقت و کُنه است نه عبادت ذات که توصیف شده

۱- هود: ۷.

۲- از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب سوال رأس جالوت که از او درباره‌ی اصل اشیاء پرسید، روایت شده است که فرمود: «طبق فرموده‌ی خداوند متعال: ﴿وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ﴾ (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم؟ چرا ایمان نمی‌آورند؟) آب می‌باشد». بحار الانوار: ج ۴۰ ص ۲۲۴. از ابو جعفر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «ای جابر! اولین چیزی که خداوند خلق فرمود خلقت محمد (صلی الله علیه و آله) بود...». کافی: ج ۱ ص ۴۴۲. حتی طبق آن چه در حدیث آمده است، دو هزار سال پیش از خلقت (بحار الانوار: ج ۳ ص ۱۲) و یگانگی مخلوق اول خداوند سبحان یعنی محمد (صلی الله علیه و آله) که همان آب می‌باشد، واضح است؛ همان کس که هر چیزی از او خلق شد. از عبد الله بن سنان از ابو عبدالله (علیه السلام) روایت شده است: از ایشان (علیه السلام) از اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق نمود سوال کردم. فرمود: «اولین چیزی که خداوند عزوجل خلق فرمود چیزی بود که هر چیزی را از آن آفرید». عرض کردم: فدایت شوم، آن چه چیزی بود؟ فرمود: «آب...». علل الشرایع: ج ۱ ص ۸۳.

متشابهات جلد دوم ۱۱۶

به صفات کمال الهی می‌باشد. انسان اگر متوجه ذات الهی باشد عبادتش خالی از طمع در به دست آوردن کمال یا رفع نقص نخواهد بود؛ حتی اگر عبادتش از ترس آتش و به طمع بهشت نباشد. بنابراین توحید حقیقی، همان توجه به کُنه و حقیقت است و اما غیر از آن، نسبت به این توحید، شرک به حساب می‌آید. پس عبادت بندگان، شرک و عبادت تجار، شرک می‌باشد و نیز عبادت آزادگانی که متوجه ذات برای به دست آوردن کمال یا رفع نقص می‌باشند نیز شرک محسوب می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^(۱) (و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند مگر این که مشرک هستند).

والحمد لله وحده.

فهرست

- پرسش ۲۵: معنی حدیث «دنیا زندان مؤمن است»..... ۱۲۱
- پرسش ۲۶: آیا این سخن حق تعالی «وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَّا تَجْزِي نَفْسٌ...» شفاعت را نفی می‌کند؟..... ۲۶
- پرسش ۲۷: معنی سخن حسین (علیه السلام): «خداوندا مرا از خواری نفسم بیرون آور و از شرکم پاکم فرما»..... ۳۰
- پرسش ۲۸: حجاب‌های نور و ظلمت و تفاوت میان آن‌ها..... ۳۳
- پرسش ۲۹: اگر زمین خالی از حجّت باشد، اهلش را در خود فرو می‌برد.. ۳۸
- پرسش ۳۰: چرا میت را در حالی که بر سمت راست خوابیده است رو به قبله می‌کنند؟..... ۳۹
- پرسش ۳۱: علت کفن کردن میت و فایده‌ای آن..... ۳۹
- پرسش ۳۲: چرا خداوند ذکر را به تعداد فرد قرار داده است؟..... ۴۱
- پرسش ۳۳: چرا تکبیر، شروع نماز است؟..... ۴۱
- پرسش ۳۴: معنای تکبیره الاحرام در نماز..... ۴۱
- پرسش ۳۵: معنای سبحان ربی العظیم و بحمده..... ۴۳
- پرسش ۳۶: بین ذکر رکوع و ذکر سجود در نماز چه تفاوتی وجود دارد؟..... ۴۳
- پرسش ۳۷: معنای «اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (نام پروردگار بزرگ تو)..... ۴۴
- پرسش ۳۸: معنای حدیث امام باقر (علیه السلام): «اگر می‌خواستم، توحید را از صمد منتشر می‌ ساختم»..... ۴۵
- پرسش ۳۹: سنگسار شدن سپاه ابرهه با سنگ‌های سجّیل..... ۴۶
- پرسش ۴۰: دلیل حج و هدف از آن..... ۴۷
- پرسش ۴۱: معنای سخن موسی (علیه السلام) در سوره‌ی شعرا: «فَعَلَّتْهَا إِذَا وَأَنَا مِّنَ الضَّالِّينَ»..... ۵۱

- پرسش ۴۲: الفا کردن شیطان در آرزوی پیامبر و معنای آن. ۵۳
- پرسش ۴۳: استعاذه‌ی مریم عَلَيْهَا در: «إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ» (از تو به خدای رحمان پناه می‌برم)..... ۵۷
- پرسش ۴۴: علت دفن کردن میت اگر نیمه‌ای از او یافت شود که سینه در آن باشد!..... ۵۸
- پرسش ۴۵: معنای آیات «الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»..... ۵۹
- پرسش ۴۶: معنای گفتار امیر المؤمنین عليه السلام: (و کمال اخلاص برای او، نفی صفات از او است)..... ۷۹
- پرسش ۴۷: معنای آیات «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا... قُتِلَ الْخَرَاصُونَ»..... ۸۱
- پرسش ۴۸: معنای آیه‌ی «وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَى...»..... ۸۲
- پرسش ۴۹: معنای آیه‌ی «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ»..... ۸۳
- پرسش ۵۰: آیا قائم با اصول فقه بر اهل علم احتجاج می‌کند؟..... ۸۶
- پرسش ۵۱: ملائکه از کجا دانستند انسان خون‌ها می‌ریزد؟..... ۸۷
- پرسش ۵۲: معنای آیه‌ی «فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ...»..... ۸۸
- پرسش ۵۳: معنای آیه‌ی «وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» (و گمراهان از پی شاعران می‌روند)..... ۵۹
- پرسش ۵۴: معنای آیه‌ی «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ» (در آن روز چهره‌هایی هست زیبا و درخشان)..... ۹۶
- پرسش ۵۵: معنای آیه‌ی «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ...»..... ۹۷
- پرسش ۵۶: نسبت دادن مکر و استهزا به خداوند سبحانه..... ۱۰۰
- پرسش ۵۷: معنای «و خوشنودی خود را در این بامداد به من عطا فرما»..... ۱۰۱
- پرسش ۵۸: شرافت توحید و یگانه‌پرستی..... ۱۰۲

- پرسش ۵۹: آیا هر چیز که دل به آن تعلق پیدا کند شرک می‌باشد؟... ۱۰۳
- پرسش ۶۰: شرک پنهان..... ۱۰۳
- پرسش ۶۱: معنای آیه‌ی «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...» ۱۰۵
- پرسش ۶۲: عرش و کرسی..... ۱۰۵
- پرسش ۶۳: عالم ذر در آیه‌ی «وَأِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ...» (و آنگاه که پروردگار تو از بنی آدم)..... ۱۰۸
- پرسش ۶۴: معنای «مُسَوِّمِينَ» در آیه‌ی «مَنْ الْمَلَائِكَةُ مُسَوِّمِينَ» (از فرشتگان نشان‌دار)..... ۱۱۱
- پرسش ۶۵: معنای آیه‌ی «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا...» (تا آن کس که زنده است را بیم دهد...)..... ۱۱۲
- پرسش ۶۶: معنای آیه‌ی «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا» (و هر چیز زنده‌ای را از آب پدید آوردیم)..... ۱۱۴
- پرسش ۶۷: معنای آیه‌ی «وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ» (و عرش او بر آب بود)..... ۱۱۴
- پرسش ۶۸: توصیف عبادت آزادگان و حدود آن..... ۱۱۵

